



فاجعه ای به وسعت سنت ها

گفت و گو با **پروین بختیارنژاد** پیرامون قتل های ناموسی

طرح‌واره‌ها و ناموس پرستی

هم‌جنس‌گرایان و تصورات قالبی

قوم عرب ایران

در حواشی پنهان حقوق بشر

زبان مادری

پنج در پنج

قتل ناموسی

گفت‌وگو با مهدی خلجی

نهاد روحانیت و مسئله حقوق بشر

ماده ی ۱

تمام افراد بشر آزاد زاده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه ای برادرانه رفتار کنند.

ماده ی ۲

هر کس می تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده ی سیاسی یا هر عقیده ی دیگر، و همچنین منشاء ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه ی آزادی های ذکر شده در این اعلامیه بهره مند گردد. به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومیت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده ی ۳

هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ی ۴

هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت: بردگی و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است.

ماده ی ۵

هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیر آمیز قرار گیرد.

ماده ی ۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

ماده ی ۷



Said Matinpour, Saleh Komrani, Abbas Lisani, Elyaz Yekani

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه ی حاضر باشد و بر ضد هر تحریراتی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان این اعلامیه بهره مند گردند.

ماده ی ۸



Hadi Hamadi Shafiq, Jalil Qanbu, Amir Abbas Bara Kazimi, Mehdi Nuri (Elman)

در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند- حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است- هر شخصی حق مراجعه ی مؤثر به دادگاه های ملی صالح را دارد. هر کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تعزیر کرد.

ماده ی ۹

ماده ی ۱۰

هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعویاش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.

ماده ی ۱۱

۱- هر شخصی که به بزه کاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب می شود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.

ماده ی ۱۲

۲- هیچ کس نباید برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته شده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق می گیرد، در بزه ی کسی اعمال نخواهد شد.

ماده ی ۱۳

نایب در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامت گاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله های خودسرانه صورت گیرد یا به شرارت و ابرو و شهرت کسی مداخله شود. در برابر چنین مداخله ها و حمله هایی، برخورداری از حمایت قانون حق هر شخصی است.

ماده ی ۱۴

۱- هر شخصی حق دارد در داخل هر کشور آزادانه رفت و آمد کند و اقامت گاه خود را برگزیند. ۲- هر شخصی حق دارد هر کشوری، از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خویش بازگردد.

ماده ی ۱۵

۱- در برابر شکنجه، تعقیب و آزار، هر شخصی حق درخواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در کشورهای دیگر را دارد. ۲- در موردی که تعقیب و آزار در کشوری به دلیل نژاد، عقیده، ملیت، نژاد، زبان، دین، جنس، رنگ، یا هر ویژگی دیگر باشد، مخالف با هدف ها و اصول ملل متحد باشد، نمی توان به این حق استناد کرد.

ماده ی ۱۶

۱- هر فردی حق دارد که تابعیتی داشته باشد و هیچ کس را نباید خودسرانه از تابعیت خویش، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده ی ۱۷

۱- هر مرد و زن بالغی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت، دین یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحصار و زناشویی با هم برابرند. ۲- ازدواج حتماً باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد صورت گیرد. ۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت برخوردار باشد. ۴- دولت ها باید از حقوق و منافع خانواده ها حمایت کنند.

ماده ی ۱۸

۱- هر شخص به تنهایی یا به صورت جمعی حق مالکیت دارد. ۲- هیچ کس را نباید خودسرانه از حق مالکیت محروم کرد.



مصائب ایرانیان



مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

Human Rights Activists in Iran HRAI



۳ حقوق اقلیت ها و قومیت ها

در معاهدات بین المللی
سعید مرادی

۱۹ هزاران زن برای آبروی خانوادگی کشته شده اند

هیلازی مایل

۷ شهر آب، در آتش و خون

گزارش تفصیلی اعتراضات آذربایجان
الینا میرآبی

۲۰ پنج لحظه بی انتها

گفت و گو با مدیر صفحه فیس بوک پنج در پنج

روزنده وگ

۱۱ قوم عرب ایران

در حواشی پنهان حقوق بشر
ستاره حسن پور

۲۲ روحانیت و حقوق بشر

بررسی امکان و امتناع بسط گفتمان حقوق بشر در نهاد روحانیت

در گفت و گو با مهدی خلجی

۱۳ طرحواره ها و ناموس پرستی

بردیا

۲۷ فردای بی مادر

نگار انتخابی

۱۵ زنان زیر تیغ ناموس پرستی

علی مشرقی

۲۹ ممنوعیت تکلم به زبان مادری

نگاه آسیب شناختی

بهزاد خوشحالی

سوران سلیمی

۱۶ قتل ناموسی

برگی خونین از روایت ستم بر زنان

فرشته سعادت

۳۱ وضعیت مراکز آموزشی اهل سنت

در گفت و گو با دکتر حسین موحد

۱۷ فاجعه ای به وسعت سنت ها

گفت و گو با پروین بختیارنژاد پیرامون قتل های ناموسی

ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

سرمدبیر: امین ریاحی

دبیران

آرنوش ازرحیمی (اجرایی)

علی مشرقی (جامعه)

سیاوش صفوی (ترجمه)

فاطمه پریشان (اندیشه)

امیر مردانی (اقلیت ها)

امیر علی همدانی (ادب و هنر)

همکاران

احمد باطبی، بهزاد خوشحالی، فرشته سعادت،

رضا قاضی نوری، سیمه میناب، رها سیددیان،

سارا ره پویان، بردیا، سیما فرامرزی،

امیر مردانی، سوران سلیمی،

سعید مرادی، ستاره حسن پور، الینا میرآبی

نگار انتخابی، حمید روشندل

فنی

فاطمه خسروی، سهیل احمدیان

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات، مطالب و همکاری لطفا با آدرس های زیر تماس بگیرید.

Email: peaceline.journal@hrai.info

Skype: [peaceline.journal](https://www.skype.com/join/peaceline.journal)

Phone: 0012026210146





حقوق اقلیت ها و قومیت ها

در معاهدات بین المللی

سعید مرادی

تعمیراتی برای رعایت حقوق اقلیتها و تأمین امنیت و زندگی مسالمت آمیز اقوام گوناگون در نظر گرفته شده است. در جهان امروز

گاهی اوقات شاهد برخوردهای خشونت بار، خصمانه و ویرانگر گروههای مختلف و یا اقدامات خلاف حقوق بشر گروه اکثریت علیه اقلیت برای پاکسازی قومی، الیناسیون، نابودی هویت و تاریخ قوم خاص و ... بوده ایم. یکی از اصول بنیادی حقوق بشر این است که همه انسانها آزاد زاده می شوند و باید از حرمت و حقوق برابر برخوردار باشند. تبعیض قائل شدن و تعقیب قضایی بر پایه نژاد و قومیت تخطی آشکار از این اصل است. تبعیض علیه قومیتها می تواند شکلهای مختلفی داشته باشد. بی رحمانه ترین آن نژاد پرستی است. نسل کشی، آپارتاید و صورتهای کمتر آشکار تضییع حقوق ملتها (آسیمیلاسیون، نابودی فرهنگی، تحقیر و توهین علنی و رسمی؛ کوچ اجباری و ...) همگی از شیوه های نژاد پرستانه محسوب می شود. این شیوه ها گروههای قومی را از داشتن برابری حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی با سایر گروههای اجتماعی محروم می کند. تبعیض های قومی و نژادی همچنان یکی از معضلات اصلی جهان امروز است که اقلیتها و گاهی اکثریتها از آن رنج می برند. بیشتر تلاش های نخستین فعالین بین المللی حقوق بشر معطوف به مسئله آپارتاید در آفریقای جنوبی بود که در سال ۱۹۹۴ به آن خاتمه داده شد. با این حال مبارزه با نفرت و تبعیض قومی و نژادی ادامه دارد. به خصوص در دهه ۱۹۹۰ که برخی از بدترین مناقشات قومی جهان در بالکان و در ناحیه دریاچه های بزرگ آفریقا (در کشور رواندا و برونیدی) رخ داد مسئله حقوق قومیتها دوباره به صورت حادثی مطرح شد. افزایش فعالیت مبارزان ملی هویت طلب و آزادخواه و رشد چشمگیر حرکتها ملی گرایانه در آسیا و خاورمیانه بر اهمیت این امر افزوده است.

نژاد

لغت نامه انگلیسی کالینز نژاد را چنین تعریف می کند: «گروهی از مردم دارای نیای مشترک که ویژگی های ظاهری متمایزی دارند (مانند رنگ یا نوع پوست یا مو یا قامت)». همین لغت نامه قوم را چنین تعریف می کند: «گروههای انسانی که ویژگی های نژادی، دینی، زبانی و دیگر ویژگی های مشترک دارند». در قانون حقوق بین المللی حقوق بشر واژه نژاد معنایی گسترده تری دارد و

که بالاچار با گروه اکثریت زندگی می کنند. این گروه اقلیت معمولاً زیاد درگیر مسائل اجتماعی نیستند همچنین از امتیازات مساوی با اکثریت جامعه برخوردار نمی گردند، مضافاً این که گروه اقلیت جامعه از لحاظ قدرت سیاسی ضعیف تر از گروه اکثریت جامعه می باشند.

پاتریک ترنبری نویسنده کتاب ارزشمند حقوق بین الملل و حقوق اقلیتها، اقلیت را گروهی می داند که در حاکمیت شرکت نداشته و از نظر تعداد کمتر از بقیه جمعیت کشور باشند. در عین حال اعضای آن تبعه آن کشور هستند و ویژگی های متفاوت قومی، مذهبی یا زبانی با سایر جمعیت کشور دارند و دارای نوعی حس وحدت منافع و همبستگی در جهت حفظ فرهنگ، آداب و رسوم مذهب یا زبان خود هستند.

در کتاب فرهنگ علوم سیاسی آمده است «اقلیت در حقوق بین الملل به گروهی از مردم اطلاق می شود که دارای نژاد، فرهنگ، سنن یا مذهب جداگانه ای غیر از فرهنگ و مذهب غالب کشوری هستند که در آن زندگی می کنند. حقوق و مزایای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اقلیتها معمولاً در قوانین اساسی کشورها ذکر می شود. در کشورهایی که معمولاً سیاست تبعیض نژادی را دنبال می کنند، مسأله اقلیتها یک مشکل عمده داخلی را تشکیل داده و گاه جنبه بین المللی می یابد.» آنچه که میتوان گفت اینکه اقلیت لزوماً تعداد کمتر جمعیت کشور نبوده و دارای خصوصیات قومی، مذهبی یا زبانی متفاوت با اکثریت افراد جامعه می باشند که اکثریت نیز به لحاظ جمعیتی می تواند کمتر از اقلیت باشد. حس همبستگی و اراده جمعی ضامن بقاء آنها بوده و هدف ایشان دستیابی به مساوات و برابری حقیقی و حقوقی با اکثریت مردم است.

قومیت

امروزه کمتر دولتی وجود دارد که همه افراد و اتباع آن کشور از یک نژاد بوده و دارای فرهنگ و قومیت واحد و زبان یکسان باشند. در این کشورها که به کشورهای چند ملیتی (multi inational) معروفند (مثل ایران، سوئیس، هندوستان و ...) جوامع و گروههایی وجود دارند که در مسائل زبانی، فرهنگی و تاریخی ویژگی های مشترک خود را دارند. همچنین مسأله رعایت حقوق قومیتها و عدم تبعیض میان اقلیت و اکثریت مورد توجه ملتها، دولتها و سازمانهای بین المللی بوده و بر همین اساس مقررات و

از مجموع ویژگی های مسائل حقوق بشر، تنوع مباحث و تکرر مصادیق آن است که در جنبه های گوناگونی ظاهر می شود. دولتها ناگزیرند بنا به الزامات داخلی و بین المللی از زاویه های متفاوت نسبت به رعایت حقوق تمامی شهروندان، علی الخصوص گروههای مختلف انسانی که بنا به جهت خاص مستلزم توجه ویژه هستند از قبیل قومیتها، اقلیتهای مذهبی و سیاسی، کودکان، زنان و کارگران، مبادرت نمایند و در صورت نقض اساسی هر یک از این موارد دولتها در عرصه های گوناگون، داخلی، منطقه ای یا بین المللی دچار چالش می شوند. امروزه توجه به اقلیتها از دو جهت مورد توجه قرار گرفته است:

- ۱- از جهت رعایت حقوق انسانی و عدم تبعیض در برخورداری از حقوق و آزادی های اساسی مشروع
- ۲- حق برخورداری و حفظ هویت قومی، مذهبی و زبانی اهمیت روزافزون حقوق بشر و تدوین میثاق های مختلف به طور فراگیر سبب شده است تا دولتها ناچار به رعایت دقیق این موازین الزام آور شوند.

اقلیت

در مورد اصطلاح اقلیت تعریف واحدی وجود ندارد که مورد توافق تمامی اندیشمندان و نهادهای بین المللی باشد. هر چند تلاش های زیادی از سوی سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی جهت ارائه تعریف دقیق و کاملی از اقلیت صورت گرفته است. در یادداشت دبیر کل سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۴۹ آمده است که: «با آنکه از نقطه نظر علمی به دشواری میتوان تعریف واقعاً دقیقی از اصطلاح اقلیت ارائه داد ... ولی در واقع اصطلاح اقلیت امروزه غالباً در مفهوم محدودتری به کار می رود. اکنون مرسوم است که این اصطلاح عمدتاً برای دسته به خصوصی از اجتماع استفاده می شود که از گروه برتری که در کشور زندگی می کنند متمایز شده اند.»

همچنین درباره اقلیت در دایره المعارف بریتانیکا ۲۰۰۴ تعاریف مختلفی ارائه شده است از جمله این تعاریف عبارتند از:

« یک گروه محدودی که از لحاظ نژادی، فرهنگی و قومی با گروه اکثریت حاکم زندگی می کنند.»

در تعریف دیگری از اقلیت در بریتانیکا آمده است «اصطلاح اقلیت که در علوم سیاسی و اجتماعی استفاده می شود عبارت است از یک گروه کمتری از افراد جامعه

اغلب به تمایز مبتنی بر دین، قومیت، گروه اجتماعی، زبان و فرهنگ اطلاق می شود. در حقوق بشر بین المللی گاهی نژاد برای اطلاق به گروههایی که نیای زیستی و ژنتیکی مشترک ندارند هم به کار می رود. مثلاً نظام های کاستی در هند یا ژاپن.

ماده ۱ از کنوانسیون بین المللی برای امحای تبعیض نژادی (مصوب ۱۹۴۵) تعریف از نژاد ارائه نمی دهد اما تبعیض نژادی را چنین تعریف می کند: «هرگونه تبعیض، محرومیت، محدودیت یا ترجیح بر پایه نژاد، رنگ، نیا، یا منشأ ملی یا قومی که هدف یا نتیجه آن لغو یا محدودیت حق برابر اقلیتها در برخورداری از حقوق بشر و آزادی های بنیادی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و همه دیگر حیطة های حیات اجتماعی باشد». به این ترتیب قومیت به غلط صراحتاً ذیل تعریف نژاد گنجانده شده است.

نگاهی به تاریخچه حقوق قومیت ها در نظام بین الملل

مسأله قومیتها به تدریج در طول تاریخ جنبه های مختلفی اعم از ملی، نژادی، دینی از ابتدای قرون وسطی به خود گرفته است ولی علی رغم این سابقه طولانی از اوایل قرن حاضر مسئله قومیت مورد توجه حقوق بین الملل قرار گرفت. قواعد مختلف مربوط به گروههای مختلف انسانی و حقوق بشر تا قبل از جنگ جهانی اول تدوین و تصویب گردید که به گونه ای به مسئله قومیتها اشاره مستقیم یا غیر مستقیم داشته است. پس از جنگ جهانی اول در میثاقهای عمومی و خصوصی برای حمایت بین المللی حقوق اقوام اصول و قواعدی نوین تصویب و تعیین گردید و بسیاری از دولتها متعهد گردیدند تا نسبت به اقلیتهای قومی، مذهبی و زبانی ساکن قلمرو حاکمیت خود رفتاری مساوی با سایر اتباع خود داشته باشند. باتشکیل جامعه ملل، مسأله اقلیتها در سطح جامعه بین المللی مطرح شد. حتی در ابتدا قرار بر این بود که میثاق جامعه ملل بخشی را به تأمین حقوق اقلیتها اختصاص بدهد اما این طرح با توجه به مخالفت بعضی از دولتها رد گردید. علی رغم عدم تأیید این طرح در میثاق جامعه ملل هیچ گاه مسأله قومیتها به فراموشی سپرده نشد و در بعضی از پیمانهای صلح مانند معاهده صلح سن ژرمن که در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ میان متحدین تریس یا معاهده نویی (Nouei) که در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ با بلنارسستان منعقد گردید اشاراتی به قومیتها و وضعیت آنان شد. اما به لحاظ آنکه این معاهدات کلاً نه خواسته قومیتها و اقلیتها و نه رضایت دولتها را جلب می نمود چندان دوامی نیافت. حتی پس از جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل متحد علیرغم انتظاراتی که از این سازمان تازه تاسیس در مورد مسأله اقلیتها و قومیتها وجود داشت هیچ گونه اقدام تازه ای در این خصوص عمل نیامد.

در مورد مسأله قومیتها در سال ۱۹۲۹ میلادی کنفرانس بین المللی بزرگی در شهر پاریس تشکیل یافت و با وجود کوششهای زیادی که برای تعیین طرز رفتار با بیگانگان به عمل آمد نتیجه مثبتی به عمل نیامد اما کنوانسیون وین که مشتمل بر موارد مناسبی برای اقلیتها و قومیتها است در سال ۱۹۹۳ یا کنوانسیون حمایت از اقلیتهای قومی و فرهنگی در سال ۱۹۹۲ تصویب گردید که در مقررات آن

موازین قابل قبول و مناسبی برای افشار گوناگون اقلیتهای قومی، نژادی و مذهبی وضع گردید.

اصول و مبانی حقوق قومیتها

در حقوق بین الملل شامل اصولی وجود دارد که صریحاً به مسأله قومیتها مربوط می شود و از آنها حمایت ویژه ای به عمل می آید. این اصول تأکید دارند که همه مردم از جمله اعضای اقلیت قومی، نژادی و مذهبی، حقوق پایه یکسانی با دیگر شهروندان جامعه دارند و باید بتوانند بدون تبعیض از این حقوق برخوردار شوند. برخی از حقوق فردی استاندارد، برای اقلیت قومی و دینی اهمیت ویژه دارند. از جمله این حقوق آزادیهای اجتماعی و فرهنگی، اجتماع آزادانه، آزادی



بیان، حق تحصیل و آموزش به زبان مادری آزادی تشکیل یافتن و سایر اصول مصرح در موازین بین المللی می باشد. هرچند در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر واژه اقلیت و قومیت نیامده است اما در اجرای بند ۳ و ۴ ماده اول و مواد ۵۵ و ۶۵ منشور سازمان ملل متحد که رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای تمامی افراد بدون تبعیض نسبت به نژاد، جنس، زبان یا دین را اعلام نموده است، متون و اسنادی به تصویب رسیده است که در ذیل مختصراً به آنها اشاره می شود.

لازم به ذکر است حقوق مربوطه زبان مادری، به عنوان یکی از مصرح ترین حقوق قومیتها در قوانین بین المللی و داخلی در پایان این قسمت همراه با متن انگلیسی آنها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته جمعی (مصوب ۱۹۴۸)

یکی از اولین معاهدات حقوق بشری پس از جنگ جهانی دوم که مطابق آن نسل کشی به معنای هر یک از اعمال زیر که به قصد نابودی کلی یا جزئی یک ملت، گروه قومی نژادی یا مذهبی انجام می گیرد محکوم شده و بخشی از این وظیفه به ایفای حق حیات بر می گردد، که یک حق فردی استاندارد است. همچنین حفاظت علیه نسل کشی گروهها را در برابر تلاش برای محو یا ضربه زدن به آنها تأکید می کند که به ذکر مصادیق آن پرداخته می شود.

الف) کشتن اعضای گروه

ب) ایجاد آسیب جدی جسمی یا روانی

ج) گروه را به شرایطی دچار کردن که به نابودی جسمی کلی یا جزئی شان بیانجامد.

د) تحمیل شرایط به قصد جلوگیری از زاد و ولد درون گروه

ه) انتقال قهری کودکان گروه به گروهی دیگر و حق محافظت در برابر نسل کشی

این حقوق عمدتاً سلبی است به این معنا که دولتها و دیگر موسسات را ملزم می دارد که از محو گروهها اجتناب کنند. اما همچنین این حقوق مستلزم آن است که به این منظور ابزارهای قانونی و حمایتی دیگر نیز تأمین شوند.

۲- اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸)

مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر «هرکس بدون هیچگونه تمایز، خصوصاً از حیث نژاد رنگ، جنس، زبان و مذهب حق برخورداری از تمام حقوق و آزادیهای مندرج در این بیانیه را دارد» (ماده ۲) همچنین همه در پیشگاه قانون برابر هستند و حق برخورداری از حمایت قانونی فارغ از هرگونه تبعیض را دارند (ماده ۷)

۳- کنوانسیون بین المللی محو همه صور تبعیض نژادی (مصوب ۱۹۴۵)

این معاهده که از سال ۱۹۴۹ به اجرا گذاشته شد جامع ترین معاهده ی مربوط به حقوق اقلیتهای نژادی و قومی است. این معاهده به تفصیل شرح می دهد که دولت ها برای محو تبعیض و خشونت نژادی و ارتقای تفاهم و همبستگی نژادی ملزم به انجام چه اقداماتی هستند. وظیفه نظارت بر این کنوانسیون را کمیته محو تبعیض نژادی (CERD) بر عهده دارد که مرکب از ۱۸ عضو متخصص است. دولت ها موظف هستند تا گزارش پیشرفت های خود در جهت اعمال این معاهده را به طور دوره ای به این کمیته ارائه کنند. الزام ارائه این گزارش ربطی به این ندارد که آیا دولت مزبور معتقد به وجود تبعیض نژادی در حیطة حاکمیت اش می باشد یا خیر. همچنین دولت ملزم است تا با اتخاذ تدابیر آموزشی پیشگیرانه از این معاهده پشتیبانی کنند، حتی اگر این تبعیض را مشکل بالفعل کشور خود ندانند این کمیته همچنین می تواند با افراد و گروههای که مدعی نقض حقوق خود در حیطة این معاهده هستند مکاتبه داشته باشند.

۴- کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۹۶۶)

این معاهده اصلی دولتها را ملزم می کند تا حقوق مندرج در آن را بدون هرگونه تبعیض بر پایه رنگ پوست، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و غیره، منشأ اجتماعی یا ملی ثروت، محل تولد و موقعیت اجتماعی به اجرا بگذارند (ماده ۲). همچنین این معاهده دولتها را ملزم می کند تا در قانون خود هرگونه «تفرق ملی، نژادی یا مذهبی را که موجب افزایش تبعیض، خصومت، خشونت می شود ممنوع کنند» (ماده ۲۰). به علاوه طبق این معاهده همه افراد در پیشگاه قانون برابرند و حق دارند بدون هیچگونه تبعیضی از حمایتهای قانونی بهره مند شوند (ماده ۲۶) این حق باید برای اقلیتها محفوظ باشد که همراه با سایر اعضای گروه شان به آداب فرهنگی مناسک دینی و تکلم به زبان خود بپردازند (ماده ۲۷).

۵- اساسنامه دادگاه جنایی بین المللی رم (۱۹۹۸)

ماده ۶ این اساسنامه ی دادگاه جنایی بین المللی، صلاحیت این دادگاه را برای بررسی پرونده های مربوط به نسل کشی گروههای خاص ملی و قومی به رسمیت می

شناسد.

در ماده ۷ هم آپارتاید به عنوان جنایت علیه بشریت تعریف می شود.

۶- معاهدات و اسناد بین المللی و قوانین داخلی مربوط به حق آموزش به زبان مادری

بر اساس هشدار زبانشناسان مبنی بر احتمال ناپبودی ۴۰ درصد زبانها، سازمان ملل و یونسکو اقدام به تدوین طرحی برای حفظ زبانهای موجود کرده اند که از موارد آن می توان به نامگذاری روز ۲۱ فوریه به نام روز جهانی زبان مادری اشاره کرد. بنگلادش به دلیل حاکمیت ناسیونالیسم زبانی بر انقلابیون آن اولین کشوری بود که در نوامبر سال ۱۹۹۹ پیشنهاد رسمی خود را مبنی بر نامگذاری روز ۲۱ فوریه به نام روز جهانی زبان مادری به سازمان یونسکو ارائه کرد. طرح ارائه شده از سوی دولت بنگلادش و انجمن جهانی طرفداران زبان مادری در سی امین نشست عمومی سازمان یونسکو به تصویب نمایندگان کشورهای عضو رسید.

جامعه بین المللی اهمیت و ضرورت آموزش زبان مادری را به درستی پذیرفته و آن را به عنوان یک حق اساسی بشری به رسمیت شناخته است به طوری که در چندین معاهده و اعلامیه تهیه شده از سوی مراجع بین المللی ضمن تصریح به حقوق اشخاص در آموزش زبان مادری خود، تعهدات مثبت و منفی دولتها نیز در شناسایی این حق مورد تأکید قرار گرفته است.

منظور از تعهدات مثبت تعهداتی است که دولتها بر اساس این معاهدات و اعلامیه ها مکلف شده اند تا با به وجود آوردن شرایط و امکانات لازم حمایت‌های مورد نیاز، دسترسی افراد را به این حق تسهیل نمایند، و منظور از تعهدات منفی نیز تعهداتی است که دولتها را از تجاوز و تعدی به آن منع می نماید.

الف) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۹۹۶ مجمع عمومی سازمان ملل)

ماده ۲۷ این میثاق مقرر میدارد: در کشورهایی که اقلیت های نژادی، مذهبی و یا زبانی وجود دارد، افرادی که متعلق به این اقلیتها هستند را نباید از حق تشکیل اجتماعات با اعضای گروه خود و نیز بهره مندی از فرهنگ و اظهار و انجام فرایض مذهبی و یا کاربرد زبان خودشان محروم نمود.

ب) کنوانسیون حقوق کودک (مصوب ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان ملل)

مواد مختلف از جمله ماده ۳۰ کنوانسیون حقوق کودک در این خصوص بیان می دارد: کشورهایی که اقلیت های بومی، مذهبی یا زبانی یا افرادی با منشأ بومی وجود دارند کودک متعلق به اینگونه اقلیتها یا کودکی که بومی است نباید از حق برخورداری از فرهنگ خود، برخورداری از مذهب خود و اعمال آن یا استفاده از زبان خود به همراه سایر اعضای گروهش محروم شود.

ج) اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیتهای قومی ملی، مذهبی و زبانی (مصوب ۱۹۹۲) مواد مختلف از جمله بندهای ۳ و ۴ ماده ۴ این اعلامیه مقرر می دارند:

۳- ملل متبوع در صورت امکان باید اقدامات لازم را در اینکه افراد متعلق به اقلیتها شرایط مناسبی برای یادگیری زبان مادری و یا دریافت قوانین و مقررات به زبان مادری

خود داشته باشند، ایجاد نماید.

۴- ملل متبوع در صورت امکان تمهیدات لازم را در زمینه تحصیل به زبان مادری و تشویق در کسب معلومات تاریخی، سنتها، زبان و فرهنگی که در درون مرزهای آن اقلیتها وجود دارد اعمال خواهند نمود.

د) اعلامیه جهانی حقوق زبانی (مصوب ۱۹۹۶)

اعلامیه جهانی حقوق زبانی در ۲ ماده مبسوط تهیه و تدوین شده است که در آن تمامی جزئیات مربوط به حمایت از زبان اقلیتها و تکالیف دولتها در این خصوص قید گردیده است.

ر) منشور زبان مادری

این منشور نیز توسط سازمان یونسکو تهیه و تصویب شده است. مطابق بندهای ۳ گانه این منشور: «همه شاگردان این مدارس باید تحصیلات رسمی خود را به زبان مادری خود آغاز کنند» همه دولتها موظف هستند که برای تقویت و آموزش زبان مادری کلیه منابع مواد و وسایل لازم را تولید و توزیع نمایند برای تدریس زبان مادری باید معلم به اندازه کافی تربیت و آماده شود ... زیرا تدریس به زبان مادری وسیله ای برای برابری اجتماعی شمرده است.

ز) حقوق ایران

هرچند در عمل هیچ اقدام قابل قبولی جهت به رسمیت شناختن زبان مادری اقوام ایران صورت نپذیرفته است اما احترام به زبان مادری و حق بر آموزش آن در قوانین و مقررات جزء بدیهیات و مسلمات حقوق ایران به شمار می آید، به طوریکه قسمت اخیر اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کاملاً شفاف و صریح در این خصوص مقرر می دارد، «... استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است» همچنین اصول ۲۲، ۲۳ و ۲۴ این قانون با اشاره به برابری و هرگونه عدم تبعیض اجتماعی و فرهنگی و غیره به نوعی دیگر این حق مسلم بشری را مورد شناسایی قرار داده است. از طرف دیگر دولت ایران با الحاق به چندین معاهده بین المللی از جمله میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز کنوانسیون حقوق کودک که طبق ماده ۹ قانون مدنی در حکم قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی به شمار می آیند، حق آموزش زبان مادری را بدون هیچگونه قید و شرطی به رسمیت شناخته است. بنابراین در پذیرش حق آموزش زبان مادری در حقوق ایران هیچ تردیدی وجود ندارد.

۷- سایر موازین و اسناد تعهدآور بین المللی مربوط به حقوق اقلیتهای قومی، مذهبی و زبانی

الف) در ماده ۲ کنوانسیون حقوق کودک نیز به عناوین حقوق اقلیتها قومیتها اشاره شده است.

ب) کنوانسیون ضد تبعیض در تعلیم و تربیت مصوب ۱۹۶۷ یونسکو

ج) مقاله نامه شماره ۱۱۱ در مورد تبعیض در استخدام و اشتغال مصوب ۱۹۵۸ سازمان بین المللی کار

د) اعلامیه محو هر نوع نابرابری و تبعیض بر اساس مذهب مصوب ۱۹۸۱ مجمع عمومی سازمانهای بین المللی مدافع حقوق اقلیتها و قومیتها پس از جنگ جهانی اول و قبل از تشکیل سازمان ملل متحد یک نظام بین المللی برای

حمایت از حقوق اقلیتها وجود آمد و در معاهداتی که ما بین دولتها منعقد می گردید مقرر شده بود که دولتها نسبت به اقلیتها و قومیتها هیچ گونه تبعیضی روا نداشته و حق استفاده از زبان و مذهب خود را به آنها دهند.

لیست سازمانهای بین المللی حامی حقوق بشر و اقلیتها و قومیتها:

کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل

شورای امنیت

کمیته منع تبعیض نژادی

کمیته حقوق بشر

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

کمیته مبارزه با تبعیض علیه زنان

کمیته ضد شکنجه

عفو بین الملل

سخن پایانی

گروههای اقلیت به ویژه قومیتها اغلب در معرض خشونت هستند. خشونت نیز صرفاً به معنای وجود درگیری و نزاع فیزیکی و جسمی علیه گروه اقلیت در جامعه ای نیست، بلکه می توان هرگونه سیاستهای نابرابر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، فرهنگی، توهین و تحقیر رسمی و علنی، اقدامات در راستای تغییر هویتی گروه اقلیت، برهم زدن ترکیب جمعیتی اماکن زندگی گروه به طریق کوچ اجباری و عدم مجوز آموزش به زبان مادر و جلوگیری از برگزاری، و انجام مناسک و فرایض فرهنگی و مذهبی، را به عنوان عوامل زمینه ساز خشونت‌های قومی و نژادی و مذهبی دانست. هنجارهای حقوق بشری از دولتها می خواهند که چنین اقداماتی را متوقف کنند و علیه آنها تدابیر لازم را اتخاذ کنند. متأسفانه با گذشت بیش از یک قرن تلاشهای نظام بین الملل جهت محو و نابودی هر گونه تبعیض قومی - مذهبی در جهان هر روزه در گوشه و کنار این جهان پرتلاطم شاهد تبعیضات تهاجمات و عدم رعایت در میان اکثریت و اقلیت می باشیم که این از خصایص حکومتها و قدرتهای استبدادی است که تاب برخورداری اقلیت از حقوق و آزادیهای اساسی و مشروع را ندارد. امید است جامعه جهانی روزی به درجه ای از رشد و کمال برسد که همه افراد بشر بدون توجه به اصل و نسب، نژاد و زبان، مذهب و ملیت، جنسیت و تابعیت در پناه عدالت و وجدان آگاه بشری در کمال مسالمت و صلح و صفا با هم زندگی کنند و دنیایی عاری از هرگونه تبعیض و نابرابری را شاهد باشیم.

منابع:

حقوق بین المللی عمومی، دکتر رضا بیگ زاده
بایسته های حقوق بین المللی عمومی، دکتر رضا موسی زاده
سازمانهای بین المللی، دکتر رضا موسی زاده
دادگاههای کیفری بین المللی، دکتر حسین میر محمد صدیقی



شهر آب، در آتش و خون

گزارش تفصیلی اعتراضات آذربایجان

الینا میرآبی

جهانگیرزاده نماینده مردم ارومیه در مجلس شورای اسلامی با اشاره به این موضوع می‌افزاید: به جا ماندن ۱۰ میلیارد تن نمک و طوفان نمکی نتیجه خشکی دریاچه ارومیه و تحت تاثیر قرار گرفتن زندگی ۱۴ میلیون نفر و آوارگی آنان است.

این در حالی است که دریاچه ارومیه به عنوان بیستمین دریاچه بزرگ جهان و دومین دریاچه ی آب‌شور دنیا با مساحتی حدود ۴۸۳ هزار هکتار یکی از مهمترین و با ارزش‌ترین اکوسیستم‌های آبی و بزرگترین دریاچه داخلی ایران به شمار می‌آید. در حوضه اکولوژیکی دریاچه ارومیه ۵۴۶ گونه گیاهی به ثبت رسیده و ۲۷ گونه پستاندار، ۲۱۲ گونه پرنده، ۴۱ گونه خزنده، ۷ گونه دوزیست و ۲۶ گونه ماهی وجود دارد. حوضه آبریز دریاچه ارومیه، ۵۱۸۷۶ کیلومتر مربع است که با داشتن دشت‌هایی مانند دشت تبریز، ارومیه، مراغه، مهاباد، میانداوب، نرده، سلماس، پیرانشهر، آذرشهر و اشنویه، یکی از کانون‌های ارزشمند فعالیت کشاورزی و دامداری در ایران به‌شمار می‌رود.

آغاز اعتراضات

سه شنبه، ۲۵ مرداد ۱۳۹۰، نمایندگان مجلس ایران با ۹۴ رأی منفی خود با دوفوریت طرح انتقال آب برای نجات دریاچه ارومیه از خشک شدن مخالفت کردند و موج جدید اعتراضات در آذربایجان آغاز شد. این طرح که به امضای ۶۶ نفر از نمایندگان مجلس رسیده بود، دارای یک مقدمه و یک ماده واحد است که در صورت تصویب نهایی آن وزارت نیرو موظف می‌شود طی سال ۹۰ حداقل یک میلیارد مترمکعب آب را برای صیانت از دریاچه ارومیه از راه‌های ذیل فراهم آورد:

- ۱- انتقال آب به طریق پمپاژ از رودخانه سیلوه در پیرانشهر به دریاچه ارومیه.
 - ۲- انتقال آب رودخانه ارس به دریاچه ارومیه از آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی.
 - ۳- آبیگری سدهای دریاچه ارومیه در استان‌های آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی و کردستان به بعد از حل بحران دریاچه ارومیه موکول می‌شود.
- پس از مخالفت مجلس ایران با طرح انتقال آب به دریاچه ی ارومیه، بسیاری از صفحات

در حالی که به گفته مدیر کل محیط زیست آذربایجان غربی ورودی آب به دریاچه ارومیه به صفر، شوری دریاچه به حد فوق اشباع، جمعیت آرتمیای دریاچه تقریباً به صفر و عمق آب دریاچه از ۱۶ تا ۲۲ متر به کمتر از پنج متر رسیده است کارشناس مسوول تالاب‌های سازمان حفاظت محیط زیست با اعلان خشک شدن سه هزار کیلومتر مربع از مجموع پنج هزار کیلومتر مربع دریاچه ارومیه به شوره زار، از عمق فاجعه ی در حال وقوع خبر داد. احداث دهها سد بر روی ۲۱ رودخانه دائمی و ۷ رودخانه فصلی و ۳۹ مسیل منتهی به دریاچه ی ارومیه، اختصاص بیش از ۹۰٪ منابع آبی منطقه به بخش کشاورزی، تخریب زیاد در پی گرم شدن هوا و برداشت غیرمجاز از آب‌های زیرزمینی در پی حفر چاه از دلایل خشک شدن این دریاچه می‌باشند.

دکتر جمشید منصوری، پرنده شناس و کارشناس محیط زیست، با انتقاد از مسدودکردن آب رودخانه‌ها به عنوان محل زندگی پرنده‌های دریاچه ارومیه و بستن بی مورد سدها، تاکید دارد: پرنده‌ها برای یافتن آب و غذا به این مکان‌ها می‌آیند و وقتی با کمبود آب و غذا مواجه می‌شوند به ناچار برمی‌گردند و به مکان‌های دیگر مهاجرت می‌کنند.

گفتنی است دریاچه ارومیه تا چندین سال گذشته زیستگاه زمستان‌گذرانی گروه‌های بزرگی از مرغان آبی بویژه اردک‌ها و مرغان دراز پا و میزبان بزرگترین کلنیهای تولید مثلی فلامینگو و پلیکان سفید در ایران بود. نمونه‌های نادر و کمیاب باکلان کوچک، اردک بلوطی، غاز پینانی سفید کوچک، خروس کولی دشتی، عروس غاز، میش مرغ، اردک مرمری، متای پاسرخ، اردک سرسفید و دلیچه کوچک تنها بخشی از حیات وحش در معرض انقراض حوزه ی آب خیز این دریاچه به شمار می‌روند.

کارشناسان ابراز داشته‌اند در صورت خشک شدن این دریاچه هوای معتدل منطقه تبدیل به هوای گرمسیری با بادهای نمکی خواهد شد و زیست محیط منطقه را به شدت تغییر خواهد داد. علاوه بر این پیش بینی میشود در صورت خشک شدن احتمالی دریاچه شاهد بارش باران نمک در بسیاری از استان‌های همجوار باشیم.

شبهه های اجتماعی همچون فیس بوک و تویتز مملو از جملات خشم آلود و تهدیدآمیز آذربایجانی هایی شد که عمل مجلس ایران را توهینی آشکار و تلاشی برای خشکاندن سریع دریاچه ی ارومیه می دانستند؛ در عین حال طی چند روز پس از این امر بسیاری از فعالین سیاسی، دانشجویان، انجمن ها و تشکلات آذربایجانی با صدور فراخوان هایی مردم را به حضور در راهپیمایی اعتراضی روز ۵ شهریور در شهرهای تبریز و ارومیه دعوت نمودند. این در حالی است که پیش از آن هم موضوع خشک شدن دریاچه ی ارومیه موجب بروز اعتراضات و درگیریهایی در سطح شهرهای آذربایجان گردیده بود.

۱۳ فروردین ۱۳۸۹ مأموران امنیتی ایران همزمان با روز طبیعت با حمله به فعالین آذربایجانی طرفدار محیط زیست در اطراف پل میانگذر شهید کلانتری دریاچه ارومیه ضمن ضرب و شتم خانواده ها عده زیادی را بازداشت کردند. منابع خبری با اشاره به بازداشت بیش از صد تن از شهروندان آذربایجانی در اطرف دریاچه ارومیه و مسیرهای منتهی به این دریاچه اسامی ۶۲ تن از آنان را بیان داشتند: رهبر اسماعیلی، علی اژدری، فرشید آصفی، یعقوب امجدی، حسن اسدی، موسی الرضا اسدی، علی باغبانی، رشید بازناب، جلیل بوداقتی، ناصر بختیاری، علی پاکباز، محمد تبریزی، بابک تبریزی، محمد تاجدهی، یاور جمالی، یعقوب جوانی، سعید جهانی، صابر جهانی، بلال حاتمی، هادی خداینده، داود خداکرمی، بهرام دریانی، یعقوب رضانی، احسان رضانی، رسول رضوی، محمد رضایی، ارسلان زارعی، صادق زارعی، منصور سیفی، سجاد ستاریان، عسگر صدوقی، عزیزخان صادق زاده، صدیقی، مرتضی عوض پور، احمد علیزاده، عسگر فروتنی، یاسین فرید میدانلار، جواد فتحی، احمد قلی پور، یاشار کاظم زاده، یعقوب کریمی، عطا کریمی، ایلقار کریمی، تائب لطفی، محمد محمودلو، علی مهدی زاده، حبیب مهری، حسینعلی محمدی، نادر محمودی، قادر محمودی، طاهر محمودی، حمید منافی، حسین نصیری، جاوید نظمی، احمد نجف زاده، محراب نور محمدی، مهران نور محمدی، جلال نور محمدی، آتابای نور محمدی، حمید والایی، احمد والایی، رضا وطنی. بازداشتها و ضرب و شتم پس از آن روی داد که فعالین مدنی آذربایجانی طی فراخوانی مردم را به برگزاری مراسم سیزده بدر بر روی پل میانگذر دریاچه ارومیه و اعتراض به سیاستهای حکومت ایران در خشکاندن این دریاچه دعوت کرده بودند.

۱۳ فروردین ۱۳۹۰ هم حوادث مشابهی در دو شهر تبریز و

خوی، بابک رضایی دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، رسول رضوی، سعید سیامی، علی سلیمی، الیاس شکری، کریم شیرازی فر، داوود شیری، رحیم طربناک، حسین عبدالهی، جلیل علمدار میلانی، صمد کریمی، حجت مختارزاده، کاظم واحدی، بهزاد خدایاری، فریدون احمدیان، مختار عهدنو، یونس قلیزاده، حسن قلیزاده، مهدی قلیزاده، رضا اقبالی، محرم جعفر پور، هاشم پناهی، بهنام ملکی، الیاس جلیلی، مهدی باقری و عادل یوسفی.

با نزدیک شدن به پنجم شهریور مقامات امنیتی ایران در اظهارنظرهای خود معترضین را تهدید به برخوردهای شدید و دستگیریهای گسترده نمودند. روابط عمومی استانداری آذربایجان غربی در ۲ شهریور با صدور بیانیه ای ضمن اشاره به اینکه پخش شایعاتی در خصوص تجمع و راهپیمایی وجهه قانونی ندارد و هیچ گونه مجوزی از سوی نهادهای مسئول در خصوص این قبیل تجمعات صادر نشده است تاکید کرد با تجمع کنندگان برخورد قانونی و سخت می کنیم. تنها یک روز کافی بود تا این جمله معنای واقعی خود را نشان دهد.

نیروهای دولتی در محله قوم تپه تبریز روز سوم شهریورماه با حمله به یک مراسم افطاری، چندین تن از فعالان مدنی آذربایجان را بازداشت کردند. منابع خبری تعداد فعالان مدنی بازداشت شده را بیش از ۳۰ تن ذکر کرده و از ضرب و شتم برخی از آنان خبر دادند. اسامی برخی از بازداشت شدگان مرتضی عوض پور، مصطفی عوض پور، محمود فضلی، جلیل علمدار میلانی، تقی سلحشور، یوسف سلحشور، عبدالله صدوقی، مهدی حمیدی شفیق، جمشید زارعی، حسن ارک، مهدی مهاجر، عزیز پورولی، احمد علی زاده، یاسر سلمانی رضایی، ایلقار کریمی، مهدی نوری، احمد رضایی مبارکی، فرزاد مهدوی، موسی برزین خلیفه لو، یعقوب رضانی، یعقوب صدیقی، محمد محمودی، وحید شیخ بگلو، محمدعلی مرادی، علی شیرناک، محمد امیری و تقی صوفیانی اعلام گردید. حمید قربان علیزاده، بهنام علیزاده و حسن کریم زاده نیز در این روز توسط مأمورین امنیتی دستگیر و به بازداشتگاه وزارت اطلاعات منتقل گردیدند.

در روز ۵ شهریور بنا به گزارش منابع مختلف خبری جمع کثیری از ساکنین ارومیه و تبریز در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه در این دو شهر دست به تجمع زدند که دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی و استفاده از خشونت موجب درگیری های بین مردم و نیروهای پلیس در ارومیه

شد که در پی آن ده ها تن از شهروندان بازداشت شدند. وحید فائزپور، ارشد اکبری، آرتمین تمری، یاشار پییری، علیرضا خلیل زاده، عباس خضرلو، ناصر آلیلو، عسگر محمودلو، بهنام حقی، افشین نوری، حسین نوری، ارسلان حسین زاده، رقیه حسین زاده از اسامی نفراتی است که در این اعتراضات بازداشت شدند. به گفته شاهدان، حضور معترضان به ویژه در شهر ارومیه، پرشمار بوده و نیروهای امنیتی برای متفرق کردن مردم از گاز اشک آور استفاده کرده اند. نیروهای امنیتی در شهرهای دیگر نیز با حمله به منازل فعالین سیاسی تعدادی از آنان را بازداشت نمودند. از این فعالین آذربایجانی می توان به آقایان حسین عبداللهی، حمید واثق، مهدی دیهمی، آیدین ذاکر، فرشید نوروزی، سجاد عزیزی، یعقوب محمدی، امیر حسین آقایی، فرهاد لاهی، سیامک کریمی، بهزاد اقدسی، مصطفی قلیزاده، مرتضی فروغی، فرهاد ساعلی، ولی حسین نژاد، توخید جوادی و مجید جوادی اشاره نمود.

حجم گسترده ی بازداشتها و خشونت نیروهای امنیتی ایران در برخورد با معترضین موجب همراهی بسیاری از نیروهای اجتماعی و سیاسی با اعتراضات مردم تبریز و ارومیه گردید. در یکی از این موارد ۱۴۰ نفر از روزنامه نگاران و خبرنگاران ایرانی در نامه ای به مسئولان کشور خواستار توجه جدی به وظایف قانونی دولت در قبال دریاچه ارومیه شدند. در عین حال فعالین سیاسی آذربایجانی در تلاش برای تداوم اعتراضات با پخش فراخوانهایی از برگزاری تظاهرات اعتراضی در روز ۱۲ شهریور ماه خبر دادند. این در حالی بود که نیروهای امنیتی با بازداشتهای ادامه دار خود بسیاری از کنشگران آذربایجانی را روانه ی بازداشتگاهها نمودند.

در روز ۱۲ شهریور بی بی سی طی گزارشی کامل به حوادث آن روز پرداخت. این منبع خبری نوشت گزارش ها از بروز درگیری میان معترضان به خشک شدن دریاچه ارومیه با مأموران حکومتی در شهرهای تبریز و ارومیه در شمال غربی ایران و بازداشت گسترده معترضان حکایت دارد. به نوشته منابع خبری نزدیک به فعالان قومی و حقوق بشر و همچنین به گفته شاهدان عینی، مأموران امنیتی از صبح امروز در شهرهای مختلف آذربایجان ایران در حال آماده باش بودند و در برخورد با تجمع معترضان از گاز اشک آور و باتوم استفاده کردند.

هرانا، خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، نوشت که مأموران ده ها تن از معترضان را بازداشت کرده اند. در بعضی گزارش ها به استفاده مأموران از گلوله های پلاستیکی





مسابقه تیم های استقلال - تراکتورسازی مقدمه درگیری در چند شهر ایران شد

شب گزارشات متعددی از صدای تیراندازی در برخی از نکات شهرهای خوی و سلماس مخابره شد. شهرهای تبریز و ارومیه هم پس از پایان این مسابقه فوتبال به صحنه اعتراض مجدد مردم مبدل شد که در پی این تجمعات بسیاری از شهروندان در تاریکی شب توسط نیروهای انتظامی بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در خیابان‌های مختلف تبریز و ارومیه نیروهای انتظامی با باتوم و گاز اشک آور به استقبال شهروندان رفتند و این تجمعات در اکثر محله‌ها و

در برخورد با معترضان و مجروح شدن تعدادی از آنها اشاره شد. خبرگزاری فارس که به حکومت ایران نزدیک است هم وقوع ناآرامی را تأیید کرد، اما نوشت که تجمع به دعوت گروه های قوم گرا برگزار شده و تعداد تجمع کنندگان تنها حدود ۵۰ تن بوده است. این خبرگزاری نوشت که معترضان به آتش زدن سطل های زباله اقدام کرده بودند که مأموران پلیس آنها را متفرق و چند تن را بازداشت کردند. از بازداشت شدگان این روز و روزهای پس از آن در شهرهای مختلف آذربایجان می توان به افراد زیر اشاره نمود: جواد فتحی، جلال میری، محمدرضا اقدسی، حمید منافی نادارلی، میثم آزادی، حمید قوتی، وحید یونسی، فریدون آقازاده، سعید ابراهیم زاده، محمد احمدی، رحیم غلامی، کیان پیغامی، مهدی محمدپور، فرانک فرید، ابراهیم نوری، عزیز یکانلو، جاوید نوری، رحمان نوری، شهریار کبیر، محسن گلستان، مسعود جلیل زاده، چنگیز خرسندی، نجف خندان، محمد حقی، ناصر عابدینی، مهدی برکشادی، حسن عظیمی، مهرداد کریمی، ناصر حقی، رامین رضایی و علی آقازاده.

اما این پایان کار نبود. برگزاری دیدار تیمهای استقلال تهران و تراکتورسازی تبریز در تهران در روز جمعه ۱۸ شهریور باعث گردید بسیاری خود را آماده ی حضور در آن دیدار و تداوم اعتراضات نمایند. بنا به گزارش هرانا پس از اتمام این دیدار نیروهای انتظامی شهرهای مختلف آذربایجان که به حالت آماده باش در آمده بودند با حضور در خیابان‌ها اقدام به ضرب و شتم مردم این شهرها پرداختند. در جریان این درگیری‌ها در شهرهای مختلف از جمله تهران، خوی، تبریز، ارومیه شمار زیادی از طرفداران تیم تراکتور سازی تبریز بازداشت و یا مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. به دنبال ممنوعیت ورود تماشاگران فوتبال تراکتورسازی به ورزشگاه آزادی نیز هزاران تن از هواداران این باشگاه در پشت درب‌های بسته ورزشگاه مورد ضرب و شتم شدید نیروهای ضد شورش قرار گرفته و عده زیادی نیز بازداشت شدند. این گزارش می افزاید پس از پایان مسابقه، مردم شهرهای مختلف از جمله شهرستان خوی و سلماس نیز به خیابان‌ها سرازیر شده و اقدام به پایکوبی و خوشحالی نمودند که با دخالت نیروهای انتظامی و پرتاب گاز اشک آور این تجمعات به خشونت کشید شد. بر اساس گزارشات محلی، این پایکوبی‌ها در ادامه تبدیل به تجمعات اعتراضی نیز شده و تجمع کنندگان شعارهای در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه نیز سر دادند. براساس گزارشات رسیده در ساعت ۱۱

جلسات قانونی خبر بدهد.

بازداشت‌های گسترده در مجلس ترحیم فعال سیاسی آذربایجان

ابراهیم جعفرزاده فعال سیاسی شناخته شده آذربایجان و مینا کهرابایی همسر وی و از فعالین زن به همراه دختر یک ساله شان (ایلا جعفرزاده) ساعت پنج و نیم روز دوشنبه ۴ مهرماه در مسیر بازگشت از تبریز در نزدیکی سه راه خوی و در یک سانحه رانندگی جان خود را از دست دادند. این حادثه در حالی روی داده است که این فعال سیاسی شب قبل از حادثه و در مراسم عروسی یکی از فعالین آذربایجانی در شهر شبستر از شهرهای آذربایجان شرقی با ایراد سخنانی فعالین آذربایجانی را به حضور در مبارزات خیابانی فراخوانده بود.

بنا به گزارش منابع محلی و شاهدان عینی در حین مراسم تشییع جنازه ابراهیم جعفرزاده و مینا کهرابایی بیش از ۶۰ فعال آذربایجانی دستگیر شده اند. این بازداشت‌ها روز سه شنبه، ۵ مهرماه و به دنبال حمله نیروهای امنیتی به کاروان عزاداران صورت گرفت. آن‌ها می گویند این تجمع سیاسی نبوده و بازداشت‌ها احتمالاً به دلیل هراس نیروهای نظامی از ایجاد تجمع از سوی صدها شرکت کننده در مراسم تشییع، صورت گرفته است. شرکت کنندگان در این مراسم عزاداری با سردادن شعار آذربایجان باشین ساغ اولسون - آذربایجان تسلیت از مقابل بیمارستان قمر بنی هاشم خوی تا میدان بسج این شهر اقدام به تشییع جنازه دو فعال آذربایجانی و فرزندشان کردند.

به گزارش رادیوفرادا یک شاهد عینی در خوی، که روز سه شنبه در مراسم تشییع جنازه این سه نفر شرکت داشته است می گوید: ساعت ۹ صبح بیش از هزار نفر در مقابل بیمارستان قمر بنی هاشم شهرستان خوی جهت شرکت در مراسم تشییع جنازه حضور پیدا کردند و قرار بود حوالی ساعت ده مراسم خاکسپاری انجام شود. اما به دلیل خودداری مسئولان بیمارستان از تحویل اجساد، این مراسم تا ساعت ۱۲ به طول انجامید. مردم حوالی ساعت ۱۲ و نیم ظهر با سردادن شعار از بیمارستان به سوی میدان اصلی شهر حرکت کردند که در جریان آن نیروهای امنیتی به مراسم حمله و با ضرب و شتم برخی از شرکت کنندگان تعداد زیادی را دستگیر کردند.

بازداشت‌ها پس از آن صورت گرفت که اجساد را سوار آمبولانس کردند تا به روستای محل تولد جعفرزاده منتقل



خانواده مرحوم ابراهیم جعفرزاده

خیابان‌های تبریز به خشونت کشیده شد. از بازداشت شدگان این روز می توان به آقایان یوسف عسگری، محمد احمدی، عبدالله تنهاگو، بهنام علیمحمدی، رضا بردبار، سیامک کندرودی، هادی داداشپور، پرویز سعیدان، صابو محمدزاده، جمال انداز، اکبر شفیق اصل، ناصر فتحی، ناصر نوری، وحید شاهی، محسن علیشاهی، مجید زیرک، احمد حضرتی، مسعود جلیل زاده، چنگیز خرسندی، سامان جهان پور، سعید ابراهیم زاده و پدram عسگردولت گر اشاره نمود.

در عین حال عباس لسانی، عسگر اکبرزاده، مسلم اکبرزاده، ابراهیم رشیدی، حسن کریم زاده، عیسی عزیز، نصرت اله ولیزاده، رحیم غلامی، حمید قوتی، علی خیرجو، مهدی اصولی، علی بابایی و بابک جوانشیر نیز اسامی چندی از فعالین آذربایجانی در استان اردبیل است که در تظاهرات پراکنده روز ۲۱ شهریور اردبیل از سوی مأموران امنیتی بازداشت شدند. بازداشت این افراد پس از آن صورت می گیرد که فعالین آذربایجانی با پخش اعلامیه هایی در اعتراض به سیاستهای حکومت ایران در قبال مرگ دریاچه ارومیه؛ مردم را به تجمع برای روز دوشنبه ۲۱ شهریور ۱۳۹۰ فراخوانده بودند. به دنبال این فراخوان شهر اردبیل فضای امنیتی به خود گرفت و مأموران ضد شورش کنترل نقاط حساس این شهر را به دست گرفتند. گزارشهایی نیز از وقوع تجمعات پراکنده در سطح این شهر منتشر شد که مأمورین امنیتی به شدت با تجمع کنندگان برخورد و مانع گسترش تجمعات گشتند. هاشم فعال، احمد جوادی، خلیل رضایی، افشین شهزادی و سهند نوبخت نیز چندی بعد و در ارتباط با این حوادث توسط مأمورین امنیتی بازداشت گردیدند.

و به این ترتیب نزدیک به سه هفته اعتراضات مدنی و مسالمت آمیز در شهرهای مختلف آذربایجان و به ویژه دو شهر تبریز و ارومیه با بازداشت‌های گسترده و خشونت شدید نیروهای امنیتی سرکوب گردید. اما در عین حال ضعف و ناتوانی نیروهای امنیتی در کنترل و سرکوب سریع این اعتراضات و تداوم سه هفته ای آن موجب شد سردار احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی، طی سخنانی که مخالفان آن را به عقب نشینی تعبیر کردند اعتراضات زیست محیطی را حق اجتماعی مردم بنامد و از آمادگی پلیس در حمایت از میتینگ‌ها و



فرانک فرید، فعال حقوق زنان

همچنین آقای احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در ایران در اولین گزارش خود با اشاره به اعتراضات نسبت به خشک شدن دریاچه ی ارومیه بخشی از متن این گزارش را به این وقایع اختصاص داد. در این گزارش و در بندهای ۴۹ و ۵۰ می خوانیم: ۴۹- اطلاعاتی در مورد تشدید مشاجرات مربوط به تهدیداتی که دریاچه ارومیه با آن روبروست به گزارشگر ویژه از طریق چندین سازمان غیردولتی در اگوست ۲۰۱۱ ارسال شده است. فعالان محیط زیستی و همچنین ساکنین دو شهر بزرگ در اطراف دریاچه، ارومیه و تبریز، بر این باورند که ساخت ۳۵ سد بر روی ۲۱ رودخانه ای که آب دریاچه را تامین می کنند موجب جلوگیری از انتقال ۵.۵ میلیارد متر مکعب به طور سالانه شده است. گفته می شود از دست دادن این مقدار آب دلیل عمده کاهش فزاینده سطح آب این دریاچه است. گزارشات ادعا می کند که ۸ میلیارد تن نمک می تواند به صورت بالقوه به محیط اطراف این دریاچه درحال خشک شدن آسیب برساند و موجب از دست دادن گیاهان و جانداران آن شود و همچنین برای سلامت و توانایی کشاورزی تقریباً ۱۴ میلیون ساکن منطقه مضر باشد.

۵۰- اعتراضات برای نجات این دریاچه پس از آنکه مجلس ایران نتوانست لایحه ای فوری برای بالا بردن سطح آب دریاچه از طریق انحراف آب از رودخانه ارس در اواخر اگوست ۲۰۱۱ به تصویب برساند شکل گرفت. این اعتراضات بنا بر گزارشات موجب دستگیری حداقل ۶۰ نفر به دلیل شرکت در این اجتماعات و مجروح شدن ۴۵ معترض دیگر به دنبال تیراندازی از سوی مامورین شده است. ادعاهای دریافت شده حاکی از آن است که بازداشت شدگان از دسترسی به وکیل، خانواده و مداوای پزشکی محروم بوده و تحت شکنجه و دیگر رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار گرفته اند. فرانک فرید یک فعال و روزنامه نگار و از اعضای اقلیت آذربایجان ایران بنا بر گزارشات بعد از بازداشت در تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۱ در شهر تبریز مورد شکنجه قرار گرفته است. خانم فرید بنا بر گزارشات به توهین به مقام رهبر، تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی متهم شده است. گزارشگر ویژه نگران ادعاهای سرکوب حقوق تضمین شده آزادی بیان و اجتماعات و همچنین ادعاهای محرومیت از دادرسی عادلانه برای بازداشت شدگان می باشد.

افطاری هنوز مشخص نگردیده و این افراد کماکان در زندان تبریز در بازداشت موقت به سر می برند. گفتنی است قاضی شعبه ی یک دادگاه انقلاب تبریز با تبدیل قرار بازداشت آنان به قرار وثیقه مخالفت نموده است. در عین حال در زندان تبریز اکبر مهاجری و شهرام داداشی از بازداشت شدگان روز ۵ مهر نیز همچنان در بازداشت موقت به سر می برند.

در شهر خوی علیرغم صدور قرار وثیقه برای تعدادی از بازداشت شدگان مجلس ترحیم، وزارت اطلاعات با آزادی موقت آنان مخالفت نموده است. شهرام یوز باشی و وحید فائزپور دو تن از ده ها بازداشت شده مراسم تشییع هستند که با وجود آزادی دیگر بازداشت شدگان با قرار وثیقه ده میلیون روبرو شده اند. با این حال علیرغم تهیه وثیقه تعیین شده توسط خانواده های آنها آزادی این فعالین تاکنون صورت نگرفته است. این دو نفر هم اکنون در زندان مرکزی خوی به سر می برند و از اتهام آنها خبری منتشر نشده است. در اردبیل گزارشات رسیده از وضعیت جسمانی نامساعد و وخامت حال عباس لسانی، فعال شناخته شده ی آذربایجانی، حکایت دارند. عباس لسانی برای دومین بار طی مدت بازداشتش صبح روز ۴ مهر، تنها به مدت ۲ دقیقه قادر به مکالمه تلفنی با همسرش از بازداشتگاه وزارت اطلاعات در اردبیل شده است. به گفته ی رقیه علیزاده، همسر ایشان، عباس لسانی در حالی که صدایش بسیار رنجور به گوش می آمده، اطلاع داده که به اعتصاب غذای خود پایان داده است. در عین حال این فعال آذربایجانی در حین این مکالمه کوتاه تلفنی اشاره نموده که تاکید می کنم که اگر اتفاقی برایم بیفتد ناشی از اعتصاب غذا نبوده است. خانواده آقای لسانی می گویند که صدای وی بعد از بیان این جملات قطع شده است. لازم به ذکر است که عباس لسانی همزمان با آغاز اعتراضات مردمی به وضعیت وخیم دریاچه ارومیه، برای چندمین بار طی سالهای گذشته بازداشت شده است. وی ۲ هفته از بازداشتش را در اعتصاب غذا بسر برده است.

از سوی دیگر بیش از ۶۵۰ فعال فرهنگی و اجتماعی آذربایجان و حامیان آن با صدور بیانیه ای ضمن محکوم کردن دستگیری و ضرب و شتم فرانک فرید، خواستار آزادی بدون قید و شرط وی شدند. فرانک فرید شاعر، مترجم و نویسنده ی مدافع حقوق زن در ۱۲ شهریورماه ۱۳۹۰ در تبریز دستگیر و به بازداشتگاه وزارت اطلاعات در این شهر منتقل گردید. همسر ایشان به نقل از شاهدان عینی اعلام کرده است فرانک فرید به هنگام بازداشت از سوی نیروهای امنیتی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. چندی پیش انجمن بین المللی قلم نیز با صدور بیانیه ای خواستار رسیدگی به وضعیت فرانک فرید شده بود. انجمن بین المللی قلم در اطلاعیه ای که در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ منتشر کرد، خواستار اقدامی فوری در جهت رسیدگی به وضعیت فرانک فرید، نویسنده، مترجم و شاعر آذربایجانی و فعال حقوق زنان در تبریز شد. این انجمن در بخشی از بیانیه ی خود اعلام نموده «به گفته یکی از همبندیان وی، در نتیجه ضربات شدید وارده به فرانک فرید در روز اول بازداشت، گوش چپ وی دچار مشکل شلواپی شده و با توجه به امکانات محدود پزشکی و دارویی زندان، امکان دارد این فعال فرهنگی و شاعر بنام تبریزی، ناقص العضو شود». گفتنی است خانم فرانک فرید، شاعر، مترجم و نویسنده ی مدافع حقوق زن آذربایجانی عصر روز یکشنبه ۲۴ مهر، از زندان مرکزی تبریز به قید وثیقه آزاد گردید.

شود. در مسیر، سرنشینان یکی از اتوبوس هایی نیز که برای انتقال عزاداران تدارک دیده شده بود مستقیماً به هنگ مرزی منتقل و تمامی سرنشینان بازداشت شدند. از اسامی بازداشت شدگان می توان به موارد زیر اشاره نمود: جلیل غنی لو، بهمن نصیرزاده، شیرزاد حاجی لو، علی رضایی، عبوض بیات، وحید فائزپور، ابراهیم ایرانی، سالار عراقی، افشین شهبازی، کیان پیغامی، حمید پور جعفر علی، جواد سروناز، محمد احدی، علی مهدیزاده، ناصر مصطفی پور، بهنام حاجی محمدی، جواد پرخانی، حمید منافی نظریلو، نعمت حاجی لو، سیاوش حبیب زاده، محمد وحدت فر، فرشاد حسینیلو، محمد بی غم، ولی ظهرا، شهرام یوز باشی، عبدالله شفا، بهزاد حاجی لو، موسی سیفی، عباس وطن خواه، مهدی قیاسی، بهنام محب علیلو، صادق عوض پور، فاطمه جنگی، زلیخا غنی زاده، آتیلا سیفی، نجات رضا لک، زینال قاسمی، علی محمد علی لو، سیاوش حبیب زادگان، محرم خروشا، سلیمان عراقی، علی نقی نژاد، اسلام وارلی، کریم یکانی کهریزی، صابر صفری و احمد نصیرزاده.

در عین حال در تبریز نیز همزمان تعدادی از فعالین سیاسی آذربایجانی به دلیل پخش اعلامیه و پوستر بازداشت شدگان روزهای گذشته دستگیر گردیدند. آقایان شهرام داداشی، امیر بابایی، حسن فتحی، علیرضا حسین زاده، مسعود بایرامی، محمدرضا بخشی خواجه، رحیم علی رضایی و اکبر مهاجری پس از دستگیری به بازداشتگاه وزارت اطلاعات در تبریز منتقل شده اند.

آخرین وضعیت

علیرغم آزادی موقت برخی از دستگیرشدگان چند هفته ی گذشته در شهرهای مختلف آذربایجان، بسیاری از آنان هنوز در بازداشت به سر می برند. در عین حال تعدادی نیز با احکام دادگاههای انقلاب به تحمل حبس، پرداخت جزای نقدی و ضربات شلاق محکوم شده اند.

در تبریز قاضی شعبه ی یک دادگاه انقلاب این شهر ۱۵ تن از فعالین سیاسی بازداشت شده در مراسم افطاری را مجموعاً به تحمل ۳۰ سال حبس محکوم نمود. آقایان یوسف سلحشور، احمد علیزاده، یاسر سلمان رضایی، علی ایمانی قراملکی، قادر نوروزی، محمد امیری، جلیل علمدار میلانی، محمد علیمرادی، علی شیرناک، فرزند مهدوی اسفنجانی، مهدی مهاجر، یعقوب رضایی، محمد محمودی، اکبر پورحسین و یعقوب کریمی از فعالین مدنی آذربایجانی که در جریان مراسم افطاری در محله قوم تپه تبریز بازداشت شده بودند هرکدام به بیست ماه حبس تعلیقی و چهار ماه حبس تعزیری محکوم شدند. بر اساس حکم صادره از سوی قاضی حملمیر اتهام این افراد اجتماع جهت ارتکاب جرم بر علیه امنیت ملی عنوان شده است و استنادات قاضی برای صدور این حکم شرکت این افراد در مراسم افطاری در منزل مصطفی عوض پور و تبادل نظر در خصوص مسئله دریاچه ارومیه و تصمیم گیری برای دعوت از مردم به سردادن شعارهای قومیتی در جریان بازیهای تیم تراکتورسازی عنوان شده است. دادگاه این افراد به صورت غیر علنی برگزار شده و به گفته فعالین آذربایجانی عده ای از بازداشت شدگان در مدت بازداشت و در مرحله دادرسی مورد شکنجه قرار گرفته اند. قادر نوروزی، محمد علیمرادی و عبدالله صدوقی از جمله کسانی هستند که مامورین امنیتی آنان را مورد ضرب و شتم قرار داده است. زمان برگزاری دیگر بازداشت شدگان مراسم

قوم عرب ایران در حواشی پنهان حقوق بشر



ستاره حسن پور

از جمله اصطلاحات گنگ و مبهم در تحقیقات اجتماعی که با پیچیدگی مفهومی بسیار زیادی همراه است. واژه های مترادف و هم سنخ قوم، قومیت، هویت قومی و گروه قومی باشد.

توجه فزاینده به موضوع قومیت در شاخه های گوناگون علوم اجتماعی از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی، این مقوله را از حد یک موضوع به سطح یک رشته خاص رسانده است. در حالی که مطالعات مربوط به قومیت در اوایل قرن بیستم به انسان شناسی و تا اندازه ای به جامعه شناسی محدود بود در اواخر این قرن در شاخه های دیگر علوم اجتماعی و از جمله علوم سیاسی و به ویژه در رشته فرعی آن یعنی جامعه شناسی سیاسی و روابط بین الملل هم شاهد چنین بررسی هایی بوده ایم. (احمدی: ۱۳۷۹:۲۹).

مفاهیم جدید قوم و قومیت در دهه ۶۰ قرن بیستم ظاهر شده است. یعنی پس از موج سوم تشکیل دولت های ملی در کشورهای مستعمره سابق که پس از جنگ جهانی دوم و کاهش قدرت نظامی اروپای غربی به استقلال رسیده و دولت های مستقل خود را تشکیل داده بودند. (برتون، ۱۳۸۰:۲۳۴) اگرچه واژه قومیت (Ethnicity) واژه ای جدید است، اما حس خویشاوندی، همبستگی گروهی و فرهنگ مشترکی که این واژه بدان اشاره می کند قدمتی به اندازه تاریخ بشری دارد. قومیت که معادل Ethnicity است، خودآگاهی سیاسی گروه های مختلف زبانی، مذهبی و نژادی در یک سر زمین نسبت به هویت خود و همچنین تفاوت قابل شدن بین خود و گروه های ساکن در همان منطقه نیز تلقی می شود. قومیت به عنوان یکی از عناصر فرهنگی شناخته می شود که هویت آن به روش های مختلف از جمله نژاد، زبان، مذهب یا کشور محل تولد قابل درک است به نحوی که ترکیبی از این ویژگی های قومی جوامع را از یکدیگر متمایز می کند و مبنایی برای خود آگاهی، به ویژه در میان اعضای اقلیت های قومی فراهم می سازد. در هر حال قومیت با هر دیدگاه، خواه دیدگاه کهن گرایانی که آن را عنصری طبیعی

متکی بر زبان، مذهب و نژاد می دانند یا مدرنیست ها که قومیت را عنصری جدید و محصول مدرنیسم می دانند؛ وجود آن واقعیتی انکار ناپذیر است و به گروه های زبانی، نژادی و مذهبی اطلاق می شود که دارای فرهنگ متمایز از دیگران هستند. در حال حاضر و در شرایط کنونی کشور ما می توان به قومیت های عمده فارس، بلوچ، کرد، آذری، ترکمن، عرب و لر اشاره کرد که علی رغم ریشه نژادی مشترک به لحاظ زبان و یا مذهب از یکدیگر متمایز شده اند. به هر صورت قومیت از سال های میانی قرن بیستم به یکی از مفاهیم اصلی در علوم اجتماعی تبدیل شد و تا به امروز به صورت موضوعی اساسی در مطالعه و پژوهش های کاربردی باقی مانده است.

هر مجموعه قومی شامل نشانه های پیچیده ای است که دربردارنده ویژگی های جمعیتی و تاریخی، زیست محیطی و سکونتگاهی، زیستی (بیولوژیک)، جامعه شناختی، اقتصادی، سیاسی، زبان شناختی و دینی و غیره هستند و رفته رفته ساختار خاص یک قوم را به وجود می آورند.

بنابراین مهمترین خصوصیات یک گروه قومی را می توان مواردی چون نیاکان مشترک، سرزمین مشترک، نام مشترک، زبان مشترک، رسوم و آداب و ارزش های مشترک (فرهنگ مشترک) و احساس تعلق به یک گروه واحد دانست که منجر به شکل گیری هویت قومی می شود که به عبارتی همان حس برخورداری از یک قومیت مشترک - اگرچه بصورت مبهم - می باشد که تا به امروز کانون عمده ای برای هویت یابی افراد بوده است. به بیانی دیگر هر انسانی تمایل دارد که هویت خود را آگاهانه در یک گروه خاص جست و جو کند. هویت می تواند در چندین سطح وجود داشته باشد و هر فردی می تواند به صورت همزمان و به شکلی عادی چندین هویت را بپذیرد (برتون، ۱۳۸۰:۲۳).

بنابراین همه ما تا حدودی با گروه قومی خود شناخته می شویم. هر چه تعریف و شناخته شدگی ما به وسیله گروه قومی مان قوی باشد، تاثیر قومیت بر رفتارمان بیشتر خواهد بود.

به همین نسبت بررسی این موضوع حائز اهمیت به نظر می رسد که در پرتو آن می توان ریشه های معضلات برآمده از این پدیده را با نگاهی موشکافانه تر پیگیری کرد. به عبارت دیگر می توان گفت اگر چه برآمدن هویت های قومی و به همین نسبت طرح خواسته های قومی در ایران معاصر پدیده ای متأخر است که بیشتر حاصل بازتاب شکل گیری یک رشته هویت های ملی و قومی در برخی از حوزه های هم مرز با ایران است تا محصول تحولات داخلی ایران اما در طرح و بحث این مسائل در سال های بعد از انقلاب در ایران بنا به پاره ای از دگرگونی های سیاسی و اجتماعی از جمله نابرابری های اقتصادی و اجتماعی که باعث عقب ماندگی مناطق قومیت نشین و ناهماهنگی و عدم توازن در توسعه اقتصادی و فرهنگی آنها بوده، ساختار پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور پدید آورده است که شکاف های قومی در آن برجستگی خاصی دارد؛ به عبارتی می توان گفت این فرایند

در کشور ایران اگرچه تفاوت‌هایی با الگوهای رایج در جوامع چندفرهنگی دارد و رابطه اقلیت و اکثریت بین گروه‌های قومی بدان معنا در آن حاکم نیست، اما در زمره جوامع متنوع قومی به شمار می‌آید و دارای پنج قومیت است که به درجاتی از آگاهی قومی رسیده اند (رمضان زاده، ۱۳۷۶: ۲۱۷).

یکی از این گروه‌های مهم قومی در ایران قوم عرب خوزستان می‌باشد. اعراب که در سراسر دنیا قلمرو وسیعی از دو قاره آسیا و آفریقا را شامل می‌شوند در ایران نیز در جنوب و جنوب غرب کشور ساکن اند. عرب‌ها کم جمعیت ترین قوم ایران و جمعیت آنها حدود دو درصد کل جمعیت ایران برآورد شده است. کسروی در مورد این قوم که همواره خود را جزء جدایی ناپذیر ملت ایران دانسته است می‌نویسد: تاریخ هجرت تازیان به ایران را باید قرن‌ها پیش از اسلام و آغاز پادشاهی ساسانیان در نظر گرفت (کسروی، ۱۳۳۵: ۹۸). زبان مردم عرب خوزستان، عربی است که مهمترین عامل هویت قومی مردم عرب ایران و عامل مهم همبستگی و وحدت میان آنهاست. اما گذشته از توصیفات قومی این بخش از کشورمان (خوزستان و یا هر نام دیگری که این خطه به خود می‌گیرد) همچنان مترادف است با سرزمینی که استراتژیک ترین بخش از کشور پهناور ایران به حساب می‌آید و اگرچه تا سال

۱۳۵۷ عرب زبان های ایرانی ۱/۳۵ درصد از جمعیت کشور را شامل می‌شدند (طرح جامع تقسیمات کشوری، ۱۳۷۸) و این نسبت در مقیاس ملی اندک و حتی ناچیز است، اما می‌توان این خطه را در شمار یا بخشی از قلمرو های حساس جهان به حساب آورد. موقعیت و توانمندی های استراتژیک، ژئوپلیتیک و به ویژه ژئواکونومیک خوزستان، که بستر و زمینه ادعاهای سرزمینی بیگانگان به ویژه عراق را نسبت به تمامی یا بخشی از این استان مهیا کرده بود، اندوخته ها و ذخیره های گرانبهای هیدروکربنی این منطقه، توانمندی‌های کلان مقیاس آب شیرین، موقعیت ممتاز کرانه‌ای و استقرار پایانه‌های اصلی وارداتی کشور در کرانه‌های آن، گستره خاک های مناسب و مفید برای کشت های صنعتی، جمعیت مناسب و پراکنش

جغرافیایی به نسبت متعادل آن، هم مرز بودن با سه کشور عربی حوزه خلیج فارس، شبکه‌های خوب و بهینه ارتباطی هوایی، زمینی، ریلی و لوله‌ای در مقیاس ملی، کوتاه تر بودن فاصله کرانه‌هایش تا تهران نسبت به دیگر استان های ساحلی شمال خلیج فارس و هموار بودن، در واقع خوزستان را به کامل ترین و استراتژیک ترین استان ایران تبدیل کرده است (کریمی پور، ۱۳۸۳: ۲).

در خوزستان، جنگ هشت ساله عراق و ایران آسیب‌ها و خسارت‌های فراوان اقتصادی و اجتماعی برای گذاشت که عمدتاً بر زندگی عرب‌های خوزستان در مناطق مرزی دشت آزادگان، شوش، خرمشهر، آبادان و اهواز تاثیر منفی گذاشت. ویرانی‌های این جنگ در خوزستان شاید بیش از هر استان دیگر است و مردم خوزستان به طور عام و عرب‌ها به طور خاص هنوز از آثار ویرانگر این جنگ رنج می‌برند. بنابراین باید گفت مسأله قومیت‌ها در ایران و نابرابری

مناسب برای بیشتر شدن واگرایی های قومی را مهیا ساخته است. در مجموع قوم عرب خوزستان را می‌توان یکی از گروه‌های مهم قومی در ایران دانست که ضمن اشتراکات فراوان با دیگر اقوام، دارای برخی عناصر و آداب و رسوم و ممیزه های فرهنگی خاص خود است که افراد با آنها خود را تعریف می‌کنند مانند زبان عربی، شعر خوانی جمعی، یزله، لباس های سنتی دشداشه، عقال و ... این مختصات متمایز فرهنگی نه تنها آثار اجتماعی و فرهنگی دارد بلکه دارای نمودها و پیامدهای سیاسی نیز می‌باشد که در رابطه با مرکز گرایی حکومت ملی و عدم توجه دولت به مطالبات گروه‌های قومی باعث به حاشیه رانده شدن و تولید احساس نارضایتی در نتیجه بروز محرومیت نسبی شده است. چنان که این عوامل طی سالهای اخیر به برجسته شدن هویت و مطالبات قومی منتهی شده و شکل گیری الگوهای متفاوت رفتاری نسبت به گذشته حتی به شکل رفتارهای غیرمسالمت آمیز سیاسی و ظهور و بروز

در پرتو این نابرابری ها و عواملی از این دست بوده است که شاخص های اصلی مؤثر در واگرایی و همگرایی و نیز معیارهای فرعی تقریباً همگی دست به دست هم داده اند تا عرب های خوزستان را به قوم واگرا و در برخی شرایط مرکز گریز از نظر کارکردهای سیاسی تبدیل نمایند. علاوه بر آن، عوامل زبانی، نژادی و قومی، ساختار قبیله ای، خاستگاه و حافظه تاریخی، استقرار مرزی، پشتیبانی همه جانبه دولت های عربی و به ویژه عراق، نقش و نفوذ کم رنگ قدرت و مدیریت سیاسی ملی و منطقه ای بستری مناسب برای بیشتر شدن واگرایی های قومی را مهیا ساخته است.

هویت خواهی قومی در رفتارهای سیاسی عربها نیز دیده می‌شود. بروز برخی درگیریهای قومی و افزایش خواسته های قوم گرایانه و ابراز نارضایتی از عملکرد حاکمان و غیره از نمونه های آن است. از این رو برای بررسی و تبیین نابرابری هایی از این دست که به عنوان نمونه از قوم عرب خوزستان یاد شد بهتر است نیم نگاهی به حقوق اقلیت ها در عرصه نظام جهانی و خصوصاً پیگیری موضوعاتی چون اقوام در مبانی نظری حقوق بشر داشته باشیم تا مدخلی باشد برای آشنایی بیشتر با مباحث حقوقی اقلیت ها در نظام بین الملل و همچنین دریچه ای باز شود تا حقوق نادیده اقوام و اقلیت ها در سراسر جهان با نگاهی تازه نظاره شود.

همان طور که مبرهن است هرچند تصور می‌شود که

قومی که پس از انقلاب مشروطیت و در واقع با فراگرد ملت سازی رضا شاه و سرکوب خشن فرهنگی و سیاسی قومیت های غیر فارس شروع شده بود پس از انقلاب بهمن ۵۷ نیز - به رغم برخی بهبودها - همچنان وجود دارد. در پرتو این نابرابری ها و عواملی از این دست بوده است که شاخص های اصلی مؤثر در واگرایی و همگرایی و نیز معیارهای فرعی تقریباً همگی دست به دست هم داده اند تا عرب های خوزستان را به قوم واگرا و در برخی شرایط مرکز گریز از نظر کارکردهای سیاسی تبدیل نمایند. علاوه بر آن، عوامل زبانی، نژادی و قومی، ساختار قبیله ای، خاستگاه و حافظه تاریخی، استقرار مرزی، پشتیبانی همه جانبه دولت های عربی و به ویژه عراق، نقش و نفوذ کم رنگ قدرت و مدیریت سیاسی ملی و منطقه ای بستری

حقوق اقلیت ها به حوزه حقوق بشر تعلق دارد اما اعلامیه جهانی عمداً تصمیم به کنار گذاشتن حقوق اقلیت می گیرد. مهم ترین تعهد قانونی درباره اقلیت ها ماده ۲۶ میثاق بین المللی مدنی و سیاسی است که می گوید در کشورهای که دارای اقلیت های زبانی، قومی یا دینی هستند نباید از حق بهره مندی از فرهنگ خود محروم شوند. اما این ماده نیز چند مشکل دارد که شامل موارد زیر می شود:

فقط برای کشورهای کاربرد دارد که اقلیت هایی در آنها وجود دارند لذا کشورها را در انکار وجود اقلیت ها در حوزه قانونی خود تشویق می کند. فقط حقوق اشخاص اقلیت را به رسمیت شناخته نه حقوق خود اقلیت ها را به عنوان یک گروه. تکلیفی هم برعهده دولت ها نمی گذارد و فقط می خواهد مانع تراشی نکنند. دولت ها نیز به خاطر تشویق دخالت های بیگانه و اینکه حقوق اقلیت ها، همبستگی کشورها را تهدید می کند از جدی گرفتن آن اکراه دارند. با این وجود در ۱۹۹۲ سازمان ملل اعلامیه حقوق اقلیت های قومی، دینی و زبانی را تصویب کرد.

ماده ۱: دولت ها باید از وجود و هویت زبانی، فرهنگی و قومی و ملی اقلیت ها در داخل قلمرو خود حفاظت کنند (نک: فریم، ۱۵۴-۱۵۵).

رویکرد معتدل تر نسبت به قومیت ها در اواخر قرن بیستم از آنجا ناشی می شود که نظریه پردازان حقوق بشر کم کم بدین باور رسیده اند که

ماده ۲۶ میثاق بین المللی مدنی و سیاسی فقط برای کشورهای کاربرد دارد که اقلیت هایی در آنها وجود دارند لذا کشورها را در انکار وجود اقلیت ها در حوزه قانونی خود تشویق می کند. فقط حقوق اشخاص اقلیت را به رسمیت شناخته نه حقوق خود اقلیت ها را به عنوان یک گروه. تکلیفی هم برعهده دولت ها نمی گذارد و فقط می خواهد مانع تراشی نکنند. دولت ها نیز به خاطر تشویق دخالت های بیگانه و اینکه حقوق اقلیت ها، همبستگی کشورها را تهدید می کند از جدی گرفتن آن اکراه دارند.

سیاسی کردن اختلافات زبانی و نژادی و قومی و استفاده ابزاری از آن غیر از قومیت به عنوان یک پدیده کهن است. برخی از جامعه شناسان نیز با توجه به دیدگاههای ضد قومی «الگوی غالب سیاست جهان معاصر را فرایند «ملت پاشی» تلقی کردند تا «ملت سازی» و مفهوم ملت را با قومیت مرتبط دانستند» (احمدی، ۱۴۵).

بر این اساس کشمکش پایان ناپذیری میان مسئله «جهانشمولی و تنوع قومی و فرهنگی» و نیز «جهانی بودن حقوق بشر و محلی بودن تفسیر آن» یا محلی بودن روش های اجرای آن وجود دارد. از یک سو تفسیر و اجرای حقوق بشر در چارچوب های محلی و یا مختص یک فرهنگ خاص دیدن آن، نگرانی نسبت به تضعیف کاربرد جهانی آن را بر می انگیزد و از سوی دیگر، نادیده گرفتن واقعیت سترونی به نام «تنوع اقوام و فرهنگ» ها، پیشبرد حقوق بشر را ناکام می گذارد و به شکست می کشاند.

به نظر می رسد این کشمکش ها به زودی پایان نمی پذیرد به ویژه که علاوه بر طبیعت مشکل ساز بودن خود موضوع جهانی بودن حقوق بشر و واقعی بودن قومیت ها، عوامل مصنوعی دیگری مانند بهره برداری دولت ها یا مخالفان دولت ها نیز دست اندکار آن می شوند و بر پیچیدگی موضوع می افزایند.



چهارچوبی از نوع تصورات قالبی گنجانده شده اند) مستقیماً مربوط به حافظه و دانش ما از این کنش ها مربوط می شوند، بنابراین همین امر به قضاوت های نادرست و ناعادلانه درباره ی دیگر اعضای جامعه می انجامد.

همجنسگرایان و تصورات قالبی

همجنسگرایان یکی از دسته های فراگیر در جامعه هستند که بنا به وجود صفتی خاص یعنی گرایش جنسی خود، طرحواره ها و تصورات قالبی خاصی را در مخاطب ایجاد می کنند. در ایران، به علت بایکوت هر گونه اشاره به مسایل جنسی در رسانه ها، همجنسگرایی نیز به دیگر موضوعات ممنوعه ی جنسی پیوسته ولی این ممنوعیت نیز حریف طرحواره ها نمی شود. بین عموم مردم ایران، تصویر ذهنی از یک مرد همجنسگرا، تصویر مردیست که علاقه به حرکات و رفتارهای زنانه و در یک کلام، «زن بودن» دارد. عده ای دیگر نیز ممکن است به علت عقاید مذهبی تصور قالبی شان شامل شخصی منحرف و بالهوس، یا شخصی بیمار و مشکل دار باشد. بحث درباره ی ماهیت تصورات قالبی در اذهان ایرانیان کمی دشوار است چون مطالعاتی در این زمینه انجام نشده است. از آن طرف، در دیار آزادی و لیبرالیسم نیز تصورات قالبی با تمام قدرت بر رسانه ها

یکی از روش های مغز انسان برای ایجاد ارتباط با محیط خارج، تبدیل دریافت های ادراکی ما از اطرافمان به صورتی ساده شده است. این ادراکات پس از بازسازی شدن در ذهن ما، لزوماً بازتاب دهنده ی ماهیت یا ساختار واقعی محرک خارجی مزبور نخواهند بود، بلکه تنها وسیله ای اند برای جمع آوری اطلاعات از محیط پیرامون، طبقه بندی و درک آن. این ساختارهای ساده شده از محیط خارج را اصطلاحاً «طرحواره» می نامند. طرحواره عبارت است از دانسته های ما درباره ی جهانی که در آن زندگی می کنیم، یا به عبارت دیگر، طرحواره ها همان دیدگاه ما نسبت به اشخاص، اشیاء و موقعیت ها هستند. هنگامی که انسان در موقعیتی بی سابقه قرار می گیرد یا شیء جدیدی می بیند، همین طرحواره ها هستند که به کمکش می شناسند تا به او برای انتخاب عکس العمل درست یاری برسانند. مغز، موقعیت های جدید را یا هر طرحواره ای که از قبل تهیه کرده و به آن شبیه تر می داند، همسان می انگارد و این کار باعث می شود دیگر نیازی به درک تمام جزئیات موقعیت جدید نباشیم.

همان طور که گفتیم این طرحواره ها درباره ی اشخاص نیز موضوعیت دارند. آوردن کلمات «یهودی»، «هندی»، «افسرده»، یا «وکیل» هر کدام بلافاصله تصویری از پیش تعیین شده در ذهن ما ایجاد می کنند. ما به طور ناخودآگاه انتظار داریم کسی که «وکیل» است شخصی خوش پوش و خوش برخورد و رسمی باشد و در مکالماتش از کلمات فاخری استفاده کند. این انتظارات و تصویروهای ذهنی همان طرحواره هایی هستند که به تصورات قالبی مشهورترند.

این که ژاپنی ها سخت کوشند، یهودی ها خسیسند، زن های بلوند احمقند و... مثال هایی از تصورات قالبی اند. به طور کلی تصورات قالبی با زدودن تفاوت های درون گروهی و همسان فرض کردن اعضای یک گروه بنا بر خصوصیت بارزی که دارند (یهودیت، رنگ مو، ملیت، و...) به ما در گنجاندن اشخاصی متفاوت در یک چهارچوب مشخص و درک آنها کمک می کنند. ولی نکته اینجاست که این تصورات، به درک ما از محیط جهت می دهند و بنابراین ما را از شناخت واقع گرایانه ی دنیای خارج باز می دارند. رفتار و عکس العمل های ما در برابر کنش های خارجی (که این بار انسان هایی مانند ما هستند که در

چنبره زده اند. مرد همجنسگرای کلیشه ای در غرب، مردیست که حرکات و گشتارهای زنانه از خود نشان می دهد و به اصطلاح، حالت زنانه دارد. از کلمات متعدد و رنگارنگ استفاده می کند. شاد و سرزنده و در مسائل جنسی بی بند و بار است. علاقمند به نمایش های موزیکال و رقص روی بچ است. اهل مد است و از آخرین کارهای مشهورترین طراحان مد خبر دارد. بزرگترین معضل زندگی اش این است که موهایش خراب شود. عاشق موسیقی بندتنبانی پاپ است و اسطوره هایش شر، باربارا استریسند، مدونا و لیدی گاگا هستند. سطحی نگر و بی خیال است. به فوتبال یا فعالیت هایی که به زعم جامعه «مردانه» محسوب می شوند علاقه ای ندارد. در کل دلقکی است که بودن در کنارش نشاط آور و جالب است ولی زیر این پوسته ی شاد اصولاً چیز خاصی نیست و نه از تفکر خبری است نه از عمق و شخصیت.

همان طور که می بینید تصور قالبی یک مرد همجنسگرا در غرب خیلی گسترده تر از کلیشه های ایرانی است و این احتمالاً دلیلی ندارد جز اینکه همجنسگرایی در غرب چندین دهه است که از زیرزمین به سطح جامعه آمده و ابراز وجود کرده و به همین دلیل جامعه نیز فرصت بیشتری برای کلیشه سازی برای این اقلیت داشته است.

همین گونه تصورات قالبی نیز درمورد همجنسگرایان زن در جامعه دیده می شود. تصویر کلیشه ای یک لژیون از دید یک مرد ممکن است به دو صورت نمود داشته باشد که به طور غربی با هم ناهمخوانند: اول: زنی سکسی، لوند و فاحشه. این تصویر محصول تماشای فیلم های پورنی است که مخاطبش همان مردان دگرجنسگراند، دوم: زنی مردنما با سر کچل، ابروهای کلفت، صدای خشن، و در کل ظاهر مردانه.

اگر بخواهیم موارد موجود در تصورات کلیشه ای مربوط به همجنسگرایان را بیشتر بشکافیم به تصور قالبی عمیق تری می رسمیم که بنیان طرحواره های مربوط به همجنسگرایان را شکل می دهد و آن چیزی نیست جز کلیشه ی «مردانگی» و «زنانگی». جامعه، با ناز و عشوهِ حرف زدن را صفتی زنانه می داند. پاتیناژ، نمایش های موزیکال، و رقص پا از دیگر مواردی هستند که کلیشه های اجتماعی یا همان «عرف»، آنها را «زنانه» تعریف می کند. همین کلیشه های اجتماعی هستند که ورزش هایی مثل «فوتبال» را اصولاً «مردانه» می دانند. این تعاریف سفت و سخت از «زنانه» و «مردانه»، از ابتدای زندگی ما از سمت والدین، مدرسه، دوستان، جامعه و رسانه ها در گوش ما خوانده می شوند و این گونه است که از مردها انتظار می رود رفتاری «مردانه» نشان بدهند و فی المثل از انجام رقص پا خودداری کنند، حتی اگر در این هنر استعداد شگرفی داشته باشند.

از آنجا که همجنسگرایی اصولاً نوعی دهان کجی به سیستم تقسیم بندی دودویی «زنانه»-«مردانه» محسوب می شود و اساسی ترین کلیشه ی جنسیتی یعنی فاعل بودن همیشگی مرد و مفعول بودن همیشگی زن را پس زده است، پس اعضای جامعه برای درک این ناهمخوانی، بلافاصله همجنسگراها را در چهارچوب قالبی تازه ای قرار می دهند: همجنسگرایان مذکر، مردانی هستند که از نظر رفتاری موندند. بنابراین قاعدتاً به فعالیت های زنانه علاقمند خواهند بود (سریال های خانوادگی تلویزیونی، رقص پا، نمایش موزیکال) و به فعالیت های «مردانه» (فوتبال) علاقه ی

زیادی نشان نخواهند داد. اینگونه است که قضاوت های مشکل ساز و غلط گریبان اقلیت ها را می گیرد: اگر کسی همجنسگراست لابد حتماً لیدی گاگا دوست دارد و اگر مردی رقص پا می کند لابد حتماً همجنسگراست.

این کلیشه ها مستقیماً به مصادق های «زنانگی» و «مردانگی» در همان جامعه مرتبطند. به عنوان مثال، در جامعه ی ما رقص پا یا نمایش های موزیکال به هیچ عنوان یک سرگرمی «زنانه» محسوب نمی شوند و چه بسا به علت محدودیت های ایجاد شده توسط حکومت در زمینه ی هنر، خیلی از مردها به این موارد علاقه نشان دهند. این خود گواه دیگریست که تعریف های ما از زن و مرد و زنانه و مردانه تا چه حد فاقد اصالت و عینیت اند و تصورات قالبی تا چه حد می توانند سبب قضاوت های اشتباه در ما شوند.

مواضع ممکن در برابر تصورات قالبی

با تمام این توضیحات، مشخص است که تصور خواهید کرد اولین واکنش همجنسگرایان به این تصورات قالبی باید مخالفت با آنها و کنار زدن آنها باشد. کلیشه ها باعث می شوند جامعه یک همجنسگرا را به صرف همجنسگرا بودنش شامل خصایلی بدانند که ممکن است زمین تا آسمان با شخصیت اصلی او تضاد داشته باشند. این پیش قضاوت ها سبب می شوند حتی در یک جامعه ی آزاد هم اشخاص همجنسگرا از برون آیی (اعلام همجنسگرایی خود به خانواده، دوستان و دیگران) خودداری کنند، چون در جامعه ای که تصورات قالبی بر آن غالبند، همجنسگرایی تنها یک گرایش جنسی ساده نیست، بلکه ملغمه ای است از خصوصیات مختلف بی ربط که از قبل درباره ی تمام جنبه های زندگی فردی و اجتماعی شخص قضاوت کرده: از طرز لباس پوشیدن گرفته تا حرف زدن و سلیقه ی موسیقی. پس هر کس که اعلام همجنسگرایی کند چه بخواهد و چه نخواهد برجسب این کلیشه ها رویش خواهد ماند.

چنین پیش قضاوت های جاهلانه ای نه تنها باعث زیر سوال بردن فردیت اعضای یک اقلیت می شود (همجنسگراها بی بند و بارند و از برقراری رابطه ی پایدار عاجزند) بلکه در مواردی نیز با نفوذ به مراجع قانون گذار حقوق اولیه ی این قشر را زیر سوال می برند (رابطه ی همجنسگراها «واقعی» نیست پس آنها نباید اجازه ی ازدواج/بچه دار شدن داشته باشند).

اینگونه بود که خیلی از همجنسگراها و فعالان حقوق همجنسگرایان به مبارزه با این تصورات قالبی پرداختند و به شخصیت های کلیشه ای همجنسگرا در تلویزیون و سینما ایراد گرفتند تا به مرور زمان این کلیشه ها شکسته شوند. با این حال افراد دیگری نیز هستند که چنین رویکردی را درست نمی دانند. این اشخاص که گاهاً خود همجنسگرایانی هستند که در چهارچوب این تصورات قالبی می گنجند، معتقدند نتیجه ی اصرار بر شکستن تصورات قالبی و این

تاکید که مردهای همجنسگرا نیز گشتارهای «مردانه» از خود نشان می دهند همان بازگشت به تعریف های کلیشه ای از «زنانه» و «مردانه» است و اینکه مردهای همجنسگرا نیز به اصطلاح «مرد» هستند در حالی که این خود تعریف «مردانگی» است که زیر سوال است. چرا همجنسگرایان باید برای کسب احترام از جامعه خود را زیر بیرق «ما هم مثل شما هستیم» ببرند، در حالی که شعار اصلی آنان باید

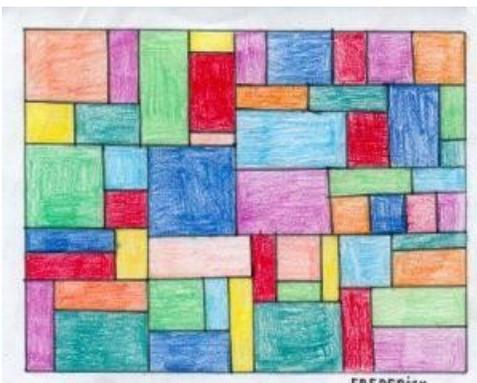
این باشد که «همه با هم متفاوتند». جامعه ی همجنسگرایان شامل تیپ های متنوعی می شود که شامل «مردهای کلیشه ای»، «همجنسگراهای کلیشه ای»، «مردهای خانواده»، سادومازوخیست ها و فیتیش های مختلف می گردد و اگر قرار است شکستن کلیشه ای در کار باشد باید بر این تکرر تاکید شود، نه بازگشت به تعاریف سنتی جامعه ی هترونورماتیو از مرد و زن.

در نهایت، نباید هرگز فراموش کنیم که تصورات ما از اشخاص و کلاً جهان، واقعیت محض نیستند و تنها کاریکاتور بازیافت شده ای از محیط پیرامونند. با در نظر داشتن این نکته، می توانیم دیدگاه های خود به دنیا را اصلاح کرده و طرحواره هایمان را همواره به روز کنیم. کنار گذاشتن کلیشه ها در مناسبات اجتماعی کاری است بینهایت دشوار و ناممکن، ولی همین که سعی کنیم دیگران را بر اساس جنس، سنخ و گرایششان در چهارچوب تنگ ذهنی خود نگنجانیم و با انبوهی از عقاید سفت و سخت دینی و عرفی به آنها حمله ور نشویم هم کافی است.

در جامعه ی ما رقص پا یا نمایش های موزیکال به هیچ عنوان یک سرگرمی «زنانه» محسوب نمی شوند و چه بسا به علت محدودیت های ایجاد شده توسط حکومت در زمینه ی هنر، خیلی از مردها به این موارد علاقه نشان دهند. این خود گواه دیگریست که تعریف های ما از زن و مرد و زنانه و مردانه تا چه حد فاقد اصالت و عینیت اند و تصورات قالبی تا چه حد می توانند سبب قضاوت های اشتباه در ما شوند.

در جامعه ای که تصورات قالبی بر آن غالبند، همجنسگرایی تنها یک گرایش جنسی ساده نیست، بلکه ملغمه ای است از خصوصیات مختلف بی ربط که از قبل درباره ی تمام جنبه های زندگی فردی و اجتماعی شخص قضاوت کرده: از طرز لباس پوشیدن گرفته تا حرف زدن و سلیقه ی موسیقی. پس هر کس که اعلام همجنسگرایی کند چه بخواهد و چه نخواهد برجسب این کلیشه ها رویش خواهد ماند.

نتیجه ی اصرار بر شکستن تصورات قالبی و این تاکید که مردهای همجنسگرا نیز گشتارهای «مردانه» از خود نشان می دهند همان بازگشت به تعریف های کلیشه ای از «زنانه» و «مردانه» است و اینکه مردهای همجنسگرا نیز به اصطلاح «مرد» هستند در حالی که این خود تعریف «مردانگی» است که زیر سوال است. چرا همجنسگرایان باید برای کسب احترام از جامعه خود را زیر بیرق «ما هم مثل شما هستیم» ببرند، در حالی که شعار اصلی آنان باید این باشد که «همه با هم متفاوتند». جامعه ی همجنسگرایان شامل تیپ های متنوعی می شود که شامل «مردهای کلیشه ای»، «همجنسگراهای کلیشه ای»، «مردهای خانواده»، سادومازوخیست ها و فیتیش های مختلف می گردد و اگر قرار است شکستن کلیشه ای در کار باشد باید بر این تکرر تاکید شود، نه بازگشت به تعاریف سنتی جامعه ی هترونورماتیو از مرد و زن.



دست داشته‌اند.

در مورد وقوع این قتل‌ها آمار درستی در دست نیست. پروین بختیارنژاد در کتاب فاجعه خاموش اشاره می‌کند:

استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، کردستان، ایلام، کرمانشاه، خوزستان، سیستان و بلوچستان، لرستان، همدان، فارس و خراسان از جمله استان‌هایی هستند که قتل‌های ناموسی در آن‌ها وجود دارد و مردم مرتباً شاهد چنین قتل‌هایی هستند.

بسیاری از این قتل‌ها به دلیل همان توجیهی که قتل را رقم زده است (غیرت، ناموس، شرف) گزارش نمی‌شود اما با این حال گزارش‌های نگران‌کننده‌ای همیشه از وقوع جنایتی به نام قتل ناموسی خبر می‌دهد.

بر اساس آماری از سوی صندوق جمعیت سازمان ملل، سالانه حدود ۵۰۰۰ زن در قتل‌های ناموسی کشته می‌شوند. بیشتر آن‌ها ساکن غرب آسیا، شمال آفریقا و بخش‌هایی از جنوب آسیا هستند.

معاون مبارزه با جرائم پلیس آگاهی تهران چندی پیش اعلام کرده بود ۶۲ درصد از مقتولان مونث، توسط خانواده‌ها و اقوام به قتل رسیده‌اند.

از منظر قانونی در این زمینه ضعف‌هایی وجود دارد که گاهی می‌توان از آن به عنوان تجویز قانونی خشونت یاد کرد. سنخ‌شناسی اینگونه قتل‌ها و تقلیل آن‌ها به امر خصوصی در بستر قوانین موجود، زمینه را برای تداوم وحشیانه‌ترین رفتارهای مبتنی بر فرهنگ‌های نادرست فراهم می‌آورد. براساس ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، «در صورتی که پدر یا جد پدری فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه و تعزیر محکوم خواهد شد».

ماده ۲۱۹ می‌گوید که اگر اولیای دم آمدند و به قتلی رضایت دادند، قاتل قصاص نمی‌شود. در قتل‌های ناموسی اولیای دم یا خود عامل قتل هستند یا مشوق و ترغیب‌کننده در وقوع قتل؛ بنابراین قتل اصولاً با رضایت اولیای دم رخ می‌دهد.

شاید نگاه کردن به قتل به عنوان یک جرم عمومی خود بتواند زمینه را برای کاهش وقوع جرایمی از این دست فراهم آورد.

عباس جعفری دولت‌آبادی دادستان تهران در گفتگویی با تاکید بر اینکه در قتل‌های ناموسی، قاتل خود را محق می‌داند، گفت: متأسفانه سیاست قضایی ما در حوزه قتل‌های ناموسی شدت متفاوت و حتی متناقض است و به دیدگاه قاضی بستگی دارد که بسیاری از موارد، در کشاکش رسیدگی، قاتل آزاد می‌شود یا اینکه در کمیسیون‌های عفو مورد عفو قرار می‌گیرد.

دادستان تهران تصریح کرد: زمانی که در خوزستان فعالیت می‌کردم، به هیچ قاتل ناموسی عفو نمی‌دادم اما متأسفانه فرهنگ و دیدگاهی وجود داشت که حتی برخی اوقات خود قضات زنگ می‌زدند و خواستار عفو قاتل می‌شدند. به اعتقاد جعفری دولت‌آبادی، این قتل‌ها ریشه در تفکراتی دارند و قاتل فکر می‌کند با عمل خود، جامعه را از گناه عاری می‌سازد. دادستان تهران تاکید کرد: تا زمانی که این فرهنگ نسبت به زنان تغییر نکند، قتل‌های ناموسی ادامه خواهد داشت.

نقش فرهنگ در وقوع این گونه قتل‌ها آنگونه است که در برخی بسترهای فرهنگی، ارتکاب به چنین قتل‌هایی نه تنها احساس پشیمانی را به دنبال ندارد که حس عزت و سربلندی را برای مردان آن خانواده رقم می‌زند.

ناموس و غیرت واژه‌هایی است که بیش از هر چیز در جوامع مردسالار به آن بها داده می‌شود و این خود در مخاطره و وقوع جرایمی از این دست است که نه تنها عملی فبیح و وحشتناک تلقی نمی‌گردد که تاییدی است بر کسب ارزش‌های چنین نظامی: غیرت و ناموس پرستی.

تملک حیات زن توسط مرد، ریشه در سنت‌ها، باورها و اعتقادات غلطی دارد که به هیچ روی با مولفه‌های دنیای مدرن هم‌سویی ندارد، تقابل اینگونه باورها با سبک زندگی مدرن انسان‌ها در قالب زندگی شهری، بهره‌گیری از ابزارهای مدرن‌تر، رسانه‌ها و... وضعیت پارادوکسیکالی را بوجود می‌آورد که از یک سو زن را از ظلم‌های تاریخی نسبت به خود و محرومیتش از بدوی‌ترین حقوق آگاه ساخته



زنان زیر تیغ ناموسی پرستی

علی مشرفی

فرشته، دختری که به قصد طلاق از شوهری ۱۸ سال بزرگ‌تر از خود، به خانه پدری بازگشته بود، تنها به دلیل اتهامی واهی به دست پدرش سر بریده شد. فرشته بی‌گناه کشته شد؛ پیش از او و بعد از او نیز فرشته‌های بسیاری سرشان بریده شد و بی‌رحمانه از حیات محروم شدند، تنها با یک توجیه: غیرت و ناموس پرستی.

پروین بختیارنژاد در ابتدای کتاب فاجعه خاموش مواردی از این گونه قتل‌ها را ذکر می‌کند:

شیدا زن ۱۶ ساله مریوانی که یک کودک ۲ساله نیز داشت با ضربات چاقوی برادرش مهدی در خیابان جان سپرد. او که همسری معتاد داشت، در حال حرف زدن با مردی در خیابان توسط برادرش به قتل رسید.

دلبر خسروی، دختر ۱۷ ساله‌ای در دهی نزدیکی مریوان، به دلیل داشتن قصد طلاق از همسر ناخواسته و اجباری خود، توسط پدرش سر بریده شد.

در لرستان لیلا به دلیل سرباز زدن از ازدواج اجباری با پسر عمویش مجبور شد که با پسر مورد علاقه‌اش فرار کند. وی بعد از دستگیری توسط برادران و پسر عمویش به درختی بسته و به آتش کشیده شد.

در دزفول، جاسم که خود دارای سه زن بود دختر ۱۵ ساله‌اش را به دلیل اینکه فکر می‌کرد عمویش به او تجاوز کرده است، سر برید.

باز در دزفول، مردی با سوءظن به همسر دومش و با ادعای اینکه پسرش متعلق به او نیست، سر وی و فرزند ۷ ساله‌اش را برید.

...

قتل‌های ناموسی، قتل‌هایی هستند که توسط نزدیکان و بستگان یک زن، به دنبال داشتن رابطه با دیگری، سوءظن به داشتن رابطه، عدم تن دادن زن به رابطه و ... روی می‌دهد. وجه اشتراک تمام آن‌ها تکیه کردن عاملان قتل بر واژه‌های شرف، ناموس و غیرت است. از سوی دیگر تقریباً در تمامی این قتل‌ها، اولیای دم هیچ شکایتی را ارائه نمی‌دهند چرا که خود در وقوع قتل

قتل ناموسی

برگی خونین از روایت ستم بر زنان

فرشته سعادت

بر اساس آمار صندوق جمعیت سازمان ملل (UNFPA) سالانه حدود ۵۰۰۰ زن در قتل‌های ناموسی (Honor Killing) به دست خویشان و نزدیکان خود کشته می‌شوند. این قتل‌ها بیشتر در جوامع بسته و سنتی که با محدودیت و کنترل زنان مشخص می‌شوند، رخ می‌دهد و به میزان زیادی با روحیه جمع‌گرایی، عصبیت و ناموس پرستی ارتباط می‌یابد. به طوری که هرچه یک جامعه جمع‌گراتر و معیارهای سنتی در آن غلبه بیشتری داشته باشد، این قتل‌ها بیشتر و هرچه یک جامعه فردگراتر و به لحاظ آشنایی با مفاهیم مدرنی چون حقوق زنان، قانونمداری و آزادی‌آشنا تر باشد، به میزان کمتری رخ می‌دهد. اما به راستی چرا در یک جامعه این خشونت عریان و فراتر از تصور اتفاق می‌افتد؟

تاملی در مفهوم ناموس

ناموس در فرهنگ‌های لغت به معنای قانون، شرف و آبرو معنا شده است. اما معنای اصطلاحی این واژه در ارتباط با زن و سکسوالیته زن تعریف می‌شود. در پژوهشی که «انجمن جمعیت ترکیه» با همکاری سازمان ملل در چهار شهر ترکیه انجام داد، اکثریت مردم ناموس را در ارتباط با زن و رفتار جنسی زنانه توصیف می‌کردند. به عبارت دیگر در مفهوم ناموس، کنترل و قیمومیت بدن زنان از آنان گرفته شده و در اختیار مردان و نزدیکانشان قرار می‌گیرد که با بروز کوچک‌ترین سوء ظن، در معرض تهدید قرار گرفته و اقدامی جدی را برای اعاده حیثیت مطالبه می‌کند.

ریشه در کجاست؟

اما اگر بخواهیم به ریشه‌های چنین فاجعه‌ای بپردازیم به دو دسته عوامل می‌توانیم اشاره کنیم: ۱: ضعف‌ها و خلاهای قانونی ۲: هنجارها و ارزش‌های زن ستیز موجود در جامعه. در ارتباط با ضعف قوانین، پرداختن به دو ماده قانونی ۲۲۰ و ۶۳۰ ضروری به نظر می‌رسد که مطابق آن‌ها «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد» و «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند». فعالان حوزه زنان بر این باورند که بسیاری از خانواده‌ها با تمسک جستن به این دو ماده قانونی و با توجه به این‌که دادگاه‌های مناطق حاشیه‌ای در بسیاری موارد به دلیل گذشت شاکبان خصوصی و نبود مدعی العموم، قضاوت را به خانواده‌ها واگذار می‌کنند، راه را برای دست زدن به چنین عملی باز می‌بینند. اگرچه در چند سال اخیر تلاش‌های زیادی از سوی فعالان حقوقی برای اصلاح این قوانین صورت گرفته است، اما ضرورت اصلاح آن همچنان احساس می‌شود. دسته دوم، ارزش‌ها و هنجارهای مردانه و زن ستیزی است که با غیرت و حمیت بر زنان تحمیل می‌شود. در فرهنگ‌های بسته و مردسالار زن به مثابه موجودی معنا می‌شود که هم باید از آن حذر کرد و هم باید آن را کنترل کرد و این کنترل از همان کودکی در پسران نهادینه می‌شود و زن در این بستر فرهنگی هویت مستقلی ندارد. آزادی و حق انتخابش در میدان حق خواهی مردانه نادیده انگاشته می‌شود. مورد دیگری که همواره ذهن نگارنده را به خود مشغول داشته طرح چنین سوالی است که آیا مردان این گونه مناطق ذاتا از خشونت بیشتری برخوردارند و میل به زن ستیزی در آن‌ها طبیعی است؟

آمارها نشان می‌دهد که بیشترین آمار قتل‌های ناموسی مربوط به استان‌های سیستان و بلوچستان، خوزستان، کردستان و لرستان است، به عبارت دیگر بیشتر، مناطقی با این فاجعه دست و پنجه نرم می‌کنند که از توسعه اقتصادی و فرهنگی کمتری برخوردارند. این بدین معناست که هرچه آشنایی با مفاهیم مدرنی چون قانونمداری، حقوق زنان و برابری جنسیتی کمتر باشد، میزان رجوع به هنجارهای انحصارطلبانه و قدرت مدارانه بیشتر است. آن‌چه در این میان قضیه را دردناک‌تر می‌سازد این است که این قتل‌ها بیشتر در مواردی رخ می‌دهند که قربانیان به دلیل گناهی ناکرده مجازات می‌شوند و سوءظن، عامل بیش از پنجاه درصد این قتل‌ها را تشکیل می‌دهد که این امر نشان از آن دارد که تسلط و کنترل زن بخش مهمی از هویت مردانه را در جامعه سنتی شکل می‌دهد که با کوچک‌ترین خطری باید از آن اعاده حیثیت نمود و چنان‌چه فردی خود حاضر به چنین عملی نباشد، فشارهای اجتماعی از سوی مردان و حتی زنان جامعه او را به حق خواهی و می‌دارد.

اما چه باید کرد؟

همان‌طور که گفته شد توسعه اقتصادی و فرهنگی مناطق حاشیه‌ای و اشتغال‌زایی از عناصر مهمی است که افراد را به بازتعریف هویت خود بر اساس معیارهای انسانی و - نه خشونت و تعصب - سوق می‌دهد. بازنگری و اصلاح قوانین گام مهم دیگری است که اگر نگوییم راه را به طور کلی بر این قتل‌ها می‌بندد، دست کم تکرار آن‌ها را کمتر می‌کند. اما مهم‌ترین و شاید موثرترین اقدام، تشکیل موسسات و نهادهای مدنی در قالب حمایت از زنان در معرض خشونت و دفاع از قربانیان جنایت‌های ناموسی در مناطق حاشیه‌ای و در معرض خطر باشد که در کوتاه مدت نیز قابل پیگیری است. چنین نهادهایی کارکردهای بسیاری دارند: اول اینکه با رسانه‌ای کردن اخبار قتل‌های ناموسی، نگاه عمومی جامعه را به بروز چنین وقایع غم‌انگیزی جلب کرده و وجدان اجتماعی را از آمار دقیق این قتل‌ها - با توجه به این‌که آمار دقیقی از این قتل‌ها به دلیل دور بودن از مرکز و عدم دسترسی به وسایل ارتباطی در دست نیست - باخبر می‌کند. دومین کارکرد آن‌ها، آموزش قانونمداری و حقوق زنان به کلیه زنان و مردان است که در نتیجه آن دادگاه‌های خانوادگی و شخصی بی‌اعتبار و همگان به پیروی از قانون واداشته می‌شوند. سومین و مهم‌ترین کارکرد این نهادها، تلاش در جهت رفع کلیشه‌های جنسیتی و آموزش انسان‌مداری به جای جنس‌مداری به افراد جامعه است که در قالب آن، هویت جنسی وابسته، جای خود را به هویت انسانی مستقل می‌دهد.

باشد روزی فرا رسد که زنان جایگاه واقعی خود را دوباره باز یابند و تعصب و جاهلیت از جوامع رخت بربندند.

است و از سوی دیگر اصرار بر ارزش بودن مفاهیمی نظیر ناموس پرستی و غیرت از سوی مردان، منجر به وقوع هر چه وحشتناک‌تر قتل‌های ناموسی می‌شود.

قوانین حاکم بر دستگاه قضایی ایران، که ریشه در احکام اسلامی و فقهی دارد، در بسیاری از موارد اگر نگوییم عامل قتل‌های ناموسی است، دست کم به هیچ عنوان نقش بازدارندگی بر وقوع این جرایم را ندارد.

علاوه بر آن، دستگاه حاکمیت در ایران خود بر ارزشهای پدرسالاری بنیان نهاده شده است، در این نظام ارزشهای مردسالارانه آشکارا و پنهان از طریق نهادهای مختلف ترویج می‌شود. نظام آموزش و پرورش در ایران به عنوان یکی از تاثیرگذارترین نهادها بر نگرشهای افراد جامعه از دوران کودکی، آموزه‌هایی مبتنی بر مردسالاری متحجرانه را در کتاب‌های آموزشی قرار می‌دهد. از سوی دیگر رسانه‌ها به عنوان تکمیل‌کننده نظام آموزشی در راستای سیاست‌های کلان نظام دست به تثبیت این نگرش‌ها در قالب‌های گوناگون می‌زند. تلویزیون فراگیرترین و پرمخاطب‌ترین رسانه در ایران است. این رسانه طبق قانون اساسی در انحصار سازمان صدا و سیما است که ریاست آن مستقیماً از سوی رهبر ایران منصوب می‌شود.

برنامه‌های مختلف تلویزیون با هدف حفظ شعائر اسلامی و آرمان‌های انقلاب اسلامی، برای ارج نهادن به ارزشهایی تلاش می‌کند که در نهایت، این ارزش‌ها منجر به جنایاتی همچون قتل ناموسی می‌شود.

در کنار تمام این عوامل، طرح‌های اجرایی در سطح جامعه نظیر طرح امنیت اجتماعی و اخلاقی، دقیقاً بر همان مفاهیم ناموس و زن به عنوان عامل تمام ناهنجاری‌های اخلاقی دست می‌گذارد. آنچه تحت عنوان گشت ارشاد در خیابانهای ایران، شاهد قدرت نمایی آن هستیم، شکل دولتی همان ناموس پرستی و غیرت مردانه در قالب نیروهای نظامی است تا هر چه بیشتر به این نگرش مردسالار تاکید شود که باید همواره بر رفتار و پوشش زنان نظارت وجود داشته باشد تا جامعه از فساد دور نگه داشته شود و از این طریق سلطهٔ مردانه بر بدن زن مشروعیت پیدا می‌کند.

زمانی که هنوز در جامعه‌ای نگاه برتری و سلطه از سوی مرد نسبت به زن ترویج می‌شود، زمانی که برخی رفتارهای منسوخ و متحجرانه در بستری فرهنگی و رسانه‌ای به عنوان ارزشهای پایدار آموزش داده می‌شود؛ وقوع قتل‌های ناموسی امری اجتناب‌ناپذیر است.



فاجعه‌ای به وسعت سنت‌ها

گفت و گو با پروین بختیارنژاد پیرامون قتل‌های ناموسی

قتل‌های ناموسی از آن دست جنایاتی است که در آن پژوهشگر به سبب آن چه دفاع از آبروی خانوادگی خانواده می‌شود مجال بررسی دقیق ندارد. قتل ناموسی به مثابه میراث فرهنگی غلط بر جای مانده در لایه‌های زیرین بسیاری از مردم مناطق مختلف ایران، به عنوان تهدیدی نه فقط علیه زنان که علیه تمام جامعه عمل می‌کند. این قتل‌ها از مصادیق عریان خشونت علیه زنان است که آمارهای غیر رسمی از میزان بسیار بالای این جرایم در ایران حکایت می‌کند. برای ریشه‌یابی قتل‌های ناموسی و نقش عوامل مختلف بر وقوع این جنایت، گفتگویی اختصاصی با خانم پروین بختیارنژاد داشتیم. پروین بختیارنژاد پژوهشگر، روزنامه‌نگار، نویسنده و از کنشگران پر سابقه جنش زنان است که کتاب‌های زنان خودسوخته و فاجعه خاموش از جمله آثار اوست.

● به چه قتل‌هایی قتل ناموسی می‌گویند؟

قتل ناموسی به قتل‌هایی گفته می‌شود که در آن موضوعی به نام شرف و ناموس محوریت دارد و عموماً قربانیان این قتل‌ها زنان هستند.

زمانی فرد مرتکب قتل می‌شود که از نگاه او عمل مجرمانه‌ای از سوی زن سر زده است. عملی که از سوی فرهنگ آن‌ها، جرم تلقی می‌شود. قتل‌ها در واقع برآمده از حس مالکیتی است که مردان نسبت به زنان دارند و زن را جزء مایملک خودشان تلقی می‌کنند.

مسئله دیگر اینکه در این نوع قتل‌ها، با توجه به پژوهشی که من انجام دادم الزاماً این گونه نیست که آن زن یا دختر عمل خلاف اخلاق مرتکب شده است. گاهی رفتارهایی که با فرهنگ آن منطقه هم خوانی نداشته باشد، مشمول قتل ناموسی می‌شود. مثلاً دختری که قصد طلاق از همسر خود را داشت توسط پدرش کشته شد. یا دختر بچه‌ای ۷ ساله که در اهواز مورد سوءظن پدرش قرار می‌گیرد نیز به قتل می‌رسد.

و یا به عنوان مثالی دیگر، خدیجه دختر آبادانی که من در کتابم ماجرای آن را آوردم، به خاطر اینکه قصد طلاق از شوهر معتاد خود را داشته است توسط عموهایش با یک کارد میوه خوری سر بریده می‌شود. در این موارد زنان کار خلافی انجام ندادند اما جامعه از رفتار آن‌ها تلقی کار هنجارشکنانه دارد.

● شما در مناطق مختلف ایران بر روی قتل‌های ناموسی مطالعه داشتید،

به نظر شما ریشه قتل ناموسی در کجاست؟

ریشه‌های اصلی این قتل‌ها اول نگاه سوءظن و تردید نسبت به زنان است، در بیشتر مناطق ایران زنان همواره در معرض اتهام زنی و برجسب خوردن قرار دارند که این بحث ریشه‌ای و مهمی است. مسئله دیگر، قتل‌های ناموسی در مناطقی بیشتر دیده می‌شود که دچار انسداد فرهنگی شده‌اند. آن فرهنگ، پالایش نشده و عناصر آن مورد بازخوانی و تجدید نظر قرار نگرفته است و با زندگی امروز زنان و مردان جامعه ما همخوانی ندارد. در این نوع فرهنگ‌ها قتل‌های ناموسی، خودسوزی زنان، فرار دختران بیشتر مشاهده می‌شود. به نظر من باید روی چند مورد بیشتر کار کنیم. چرا در برخی مناطق رفتارها و آداب و رسوم افراد مربوط به نسل‌های بسیار دور است و این فرهنگ نتوانسته است خود را به روز کرده و با پیشرفت بشر هماهنگ کند. ما قتل‌های ناموسی را در میان قومیت‌های حاشیه‌ای بیشتر می‌بینیم تا در مناطق مرکزی ایران. برای مثال در شمال ایران این قبیل

قتل‌ها کمتر اتفاق می‌افتد چرا که آن‌ها خود را در معرض افکار و ایده‌ها و روش‌های نوین زندگی قرار داده‌اند. اما در مناطقی که شاهد فراوانی قتل‌های ناموسی هستیم، نوعی موضع‌گیری و واکنش نسبت به افکار و ایده‌های مدرن دیده می‌شود. وقتی که سنت‌ها و هنجارهایی که به گذشته‌های بسیار دور تعلق دارد، با هنجارهای جامعه امروزی مواجه می‌شود و زمانی که این دو مقابل هم قرار می‌گیرند ما شاهد هستیم که زنان و کودکان به شدت قربانی خشونت می‌شوند که اتفاقاً خشونت‌های پنهانی نیست بلکه به شکلی عریان روی می‌دهد.

● در تمام مدتی که بر روی قتل‌های ناموسی در کشور مطالعه می‌کردید، آیا آمار درستی از این قتل‌ها در ایران وجود داشت؟

همانگونه که می‌دانید آمار درستی وجود ندارد. در برخی مناطق روسای پلیس یا مسئولین بهداشتی یا پزشکی قانونی آمار و ارقامی را مطرح می‌کنند اما در عین حال وقتی که در آن مناطق حاضر می‌شویم و با مردم صحبت می‌کنیم مردم از آمار بالای قتل‌های ناموسی حکایت می‌کنند. وقتی آمار دقیقی از این قتل‌ها ارایه نمی‌شود هرگز به این معنا نیست که این قتل‌ها وجود ندارد و یا تعداد آن‌ها انگشت شمار است بلکه وجود دارد و رشد فزاینده‌ای در آن دیده می‌شود. کافی است در این یک سال گذشته صفحه حوادث روزنامه‌ها را ورق زده باشید هر هفته حداقل یک قتل ناموسی گزارش می‌شود. قتل‌هایی که دیگر خاص مناطق دورافتاده نیست بلکه در شهرهایی مانند تهران نیز شاهد آن هستیم.

ما در مورد آسیب‌های اجتماعی آمار مشخصی نداریم به این دلیل که مراکز مرتبط با آمار این گونه مسایل، آمارهای خود را مخفی نگه می‌دارند.

● دلیل پنهان کردن این آمار چیست؟

شاید مربوط باشد به اینکه مسئولین تصور می‌کنند با طرح شفاف آمار، به مشکلات جامعه اضافه می‌شود در حالی که در هر کشوری که مشکلات اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی را به طور شفاف مطرح می‌کنند، روند حل آن بحران‌ها از دل طرح مسئله بیرون می‌آید. ولی ما متأسفانه چون مسئولینمان به این مسئله آگاه نیستند، تنها پاک کردن صورت مسئله را در دستور کار خود قرار می‌دهند و از این روی نه تنها با کاهش جنایاتی از این دست روبرو نیستیم که هر روز فراگیر شدن آن را نظاره می‌کنیم. مسئولین در ایران از طرح آسیب‌های اجتماعی هراس دارند در نتیجه آمارهای ما هیچ وقت دقیق نیست.

● همانطور که شما هم در ابتدای گفتگو اشاره داشتید، گاهی قتل به دنبال یک ارتباط جنسی روی نمی‌دهد، بلکه تنها به دلیل شک و ظن به برقراری رابطه جنسی چنین جنایتی اتفاق می‌افتد، چه دلایلی می‌تواند تا این اندازه سوق دهنده فرد به سمت ارتکاب قتل آن هم فقط به دلیل سوءظن باشد؟

ما بحث نظارت اجتماعی را در جامعه‌شناسی داریم. نظارت اجتماعی بحث بسیار مهمی است که در یک جامعه افراد چگونه بر هم نظارت می‌کنند. در مناطقی که ما با آمار بالای قتل‌های ناموسی در آن مواجه هستیم، بحث نظارت اجتماعی به افراطی‌ترین شکل ممکن وجود دارد. افراد به شدت یکدیگر را زیر نظر دارند، در حوزه‌های عمومی و خصوصی هم دخالت می‌کنند. اصلاً حوزه خصوصی، به ویژه برای زنان در این مناطق معنا ندارد. افراد به راحتی به خود اجازه می‌دهند در مورد یکدیگر اظهار نظر کنند، به یکدیگر تهمت بزنند.

مسئله دیگر این است که در بحث نظارت اجتماعی، زمانی که افراد بخواهند نظارت خود را به حد اکثر برسانند از طریق شایعه پراکنی و اتهام زنی این کار را انجام می‌دهند. در این مناطق افراد گویی در یک آکواریم زندگی می‌کنند در واقع همه اعمال و رفتارشان توسط دیگران تحت نظر است. بنابراین در ارتباط با هم اظهار نظر و مشکلاتی در روابط افراد ایجاد می‌کنند. من برای پژوهش در مسئله قتل‌های ناموسی به استانهای زیادی در ایران سفر کردم، با خود می‌اندیشیدم که آیا در این مناطق زنان زیادی هنجارشکنی و ارتکاب به عمل خلاف دارند؟ اتفاقاً با این مسئله مواجه شدم که در آنجا پوشش‌ها بسیار سنگین‌تر و روابط با مردان خیلی محدودتر است. برای من سوال بود که این همه سوءظن به خاطر چیست؟ جوابی که برای این سوال یافتم این بود که در این مناطق آنق در نظارت افراد و فشار اجتماعی زیاد است که مردان خود را ملزم می‌بینند مانند سربازی از زنان محافظت کنند و هر لحظه هراس این را داشته باشند که از سوی جامعه با اتهامی مواجه شوند بنابراین هر لحظه نسبت به زنان سوءظن دارند. مردان در این مناطق اگر در مورد زنان، دختران و مادرانشان اتهاماتی را بشنوند احساس می‌کنند به ورطه نابودی کشیده شدند و از این جهت هر لحظه خود را در وضعیت آماده باش می‌بینند.

مشکل اصلی، در فرهنگ آن مناطق است. در واقع نه تنها زنان که مردان نیز به شدت تحت نظارت و فشار اجتماعی هستند و آن‌ها نیز به شدت آسیب می‌بینند.

مسئله دیگر در مورد سوءظن به زنان این است که جامعه ما گرفتار نوعی بی‌اعتمادی شده است، ما باید این بی‌اعتمادی در سطح جامعه را ریشه یابی کنیم و در پی مهارش باشیم.

● آیا شهرنشینی می‌تواند کاهش جنایاتی از این دست را به دنبال داشته باشد؟

این مسئله خاص روستاها نیست. برای مثال در شهر اهواز سالانه بین سی تا چهل مورد قتل ناموسی گزارش می‌شود. شهرنشینی به تنهایی نمی‌تواند نقش بازدارنده برای این

مسئله داشته باشد. ما شهرهایی داریم که به لحاظ فرهنگی و توسعه یافتگی، روستا-شهر محسوب می‌شوند، شهرنشینی تا حدی می‌تواند به کاهش قتل‌های ناموسی کمک کند اما زمانی می‌تواند نقش موثری داشته باشد که به دنبال آن شهروندی نیز گسترش یافته باشد. در شهرهای مهاجرپذیری که در آن مهاجران همچنان با همان الگوهای سنتی خودشان در شهر زندگی می‌کنند، صرف شهرنشینی نمی‌تواند کمکی بکند.

● در بیشتر قتل‌های ناموسی، نوع ارتکاب به قتل، شکلی فجیع (نظیر بریدن سر، مثله کردن بدن، آتش زدن و...) دارد، آیا شکل ارتکاب جرم با نوع قتل (که ناموسی است) ارتباط دارد؟

در واقع این مسئله حقیقت دارد که شکل اینگونه قتل‌ها بسیار فجیع است و علتش این است که این قتل‌ها بیشتر حالت انتقام جویانه دارد چون فردی که به دلایل ناموسی دست به این عمل می‌زند، فکر می‌کند که از زندگی ساقط شده و اعتبار اجتماعی خود را از دست داده است و چون حسش اینگونه است می‌خواهد با روش‌های سخت گیرانه و وحشیانه‌تر این کار را انجام بدهد.

● شما جایگاه قانون را در وقوع قتل ناموسی چگونه می‌بینید؟ آیا قوانین فعلی و عملکرد دستگاه قضایی ایران توانسته است نقشی بازدارنده در وقوع قتل ناموسی داشته باشد؟

دستگاه قضایی اگر یک دستگاه قانونمند باشد و قوانین خود را بر اساس وضعیت روز تغییر بدهد بسیاری از مشکلات حل می‌شود؛ در حالی که در کتاب قانون مجازات اسلامی مواردی داریم که عنوان می‌کند که اگر مردی زنش را در کنار مرد دیگر ببیند می‌تواند بدون حکم قضایی مستقیماً وارد عمل شود و دست به قتل بزند و در واقع قانون این اجازه را به او داده است. یا مثلاً در مواردی که پدر ولی دم است و می‌تواند خودش حکم قتل دخترش را صادر کند، وقتی که قانون، چتر حمایتی خود را از سر زنان بر می‌دارد افراد بدون اینکه ترسی از قانون داشته باشند دست به جنایت می‌زنند. من در کتاب خود (فاجعه خاموش) نقل قول از آقای جعفری دولت آبادی که سال‌ها رییس دادگستری استان خوزستان بود آوردم، آقای دولت آبادی خودش پیشنهاد تغییر قوانین را مطرح کرده است. متأسفانه قانونگذاران ما در این رابطه چشمان را به روی همه این جنایت‌ها می‌بندند.

● آیا می‌توان با تکیه بر مجازات سنگین برای عاملان قتل‌های ناموسی، شاهد کاهش وقوع این جرایم باشیم؟

قانون و فرهنگ باید همسان با هم حرکت کنند، وقتی که قانون عملی را مجرمانه تلقی کند در واقع یک گام به سمت فرهنگ سازی و تغییرات فرهنگی برداشته است. تغییر قوانین می‌تواند جامعه را دستخوش تغییر و تحول بکند. زمانی که قانونگذار بر روی خشونت علیه زنان حساسیت نشان بدهد، این می‌تواند سرآغاز تغییر فرهنگ باشد.

● با توجه به اینکه قوانین اسلامی تا حد زیادی

مالکیت زن را در اختیار مرد (شوهر، پدر و برادر) قرار داده است و ضمن اینکه نمی‌توان انکار کرد که بخش اعظم جامعه ایرانی (خصوصاً در مناطق سنتی) هنوز ریشه‌های دینی و مذهبی را یدک می‌کشند، آیا می‌توان با علم به این مسئله، راهکاری را برای کاهش وقوع قتل ناموسی در ایران ارائه داد؟

ما حتی اگر بخواهیم قوانین مبتنی بر دین هم داشته باشیم، در متون دینی بارها از احترام به زنان و حقوق آن‌ها یاد شده است اما متأسفانه به استناد چند حدیث، قوانینی را می‌نویسیم که نه تنها نقش بازدارنده در وقوع برخی جرایم ندارد که به طور مستقیم مجوز ارتکاب جرم را صادر می‌کند مثلاً همین که پدر ولی دم دختر است تنها به استناد یک حدیث عنوان شده است، طبق آمارهای که به تازگی منتشر شده است ما در سال گذشته ۷ هزار مورد کودک آزاری و ۸ هزار مورد خشونت علیه زنان داشتیم و تمام این‌ها به استناد احادیثی است که صحت و سقم آن‌ها مشخص نیست.

در واقع برداشته‌ها و خواسته‌های نادرست از متون دینی خود می‌تواند منجر به تصویب قوانینی شود که عملاً مجوز بسیاری از خشونت‌ها را صادر می‌کند.

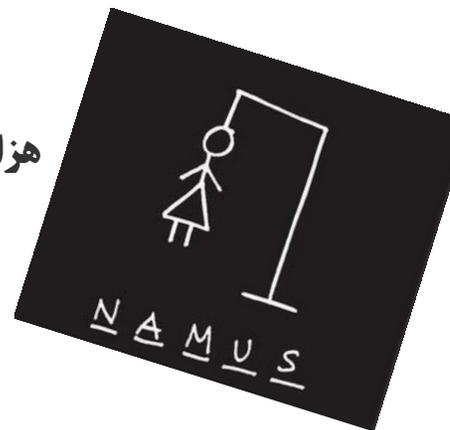
● نقش NGOها در جلوگیری از قتل‌های ناموسی در جامعه به چه صورت است؟

NGOها می‌توانند در کنترل و مهار بسیاری از خشونت‌ها نقش زیادی داشته باشند، NGOها در آگاهی بخشی و رابطه با مسئولین به عنوان حلقه واسط، جایگاه مهمی دارند. متأسفانه پس از روی کار آمدن آقای احمدی نژاد، فعالیت NGOها بسیار محدود شده است. من در سفری که برای پژوهش در زمینه قتل‌های ناموسی به کرمانشاه داشتم از بسیاری از فعالین این سازمان‌ها شنیدم که این NGOها به استناداری فراخوانده شدند و علی‌رغم اینکه مجوز فعالیت داشتند، به آن‌ها اعلام شده است که دیگر نمی‌توانند هیچ گونه فعالیتی داشته باشند. زمانی که سازمانهای غیردولتی و مردم نهاد نتوانند فعالیت کنند مشکلات و آسیب‌های اجتماعی نیز افزایش می‌یابد.

● رسانه‌ها چه جایگاهی در کاهش وقوع قتل ناموسی دارند؟

رسانه‌های رسمی و دولتی تا به حال اقدامی مبنی بر طرح این موضوعات و پخش برنامه‌های آموزنده و کارشناسی در این زمینه انجام نداده‌اند. مطبوعات و سایت‌ها در حد توان خودشان این مسئله را مطرح کرده‌اند. اما کار اصلی را مطبوعات انجام می‌دهند که متأسفانه در سالهای اخیر فعالیت آن‌ها بسیار محدود شده است و نمی‌توانند روی هر موضوعی بنویسند و کار کنند. حتی به تازگی در صفحه حوادث روزنامه‌ها دیگر امکان طرح هر مطلبی وجود ندارد و این مسئله باعث می‌شود که مشکلات جامعه پیچیده تر بشود.

ما باید این مسئله را آموزش بدهیم که افراد به دور از قومیت و جنسیت، دارای حقوق فردی هستند، ما باید آموزش دهیم که برخی از این رفتارها، هنجارهای دیروز بوده است و به درد زندگی امروز نمی‌خورد.



هزاران زن برای آبروی خانوادگی کشته شده‌اند

هیلا ری مایل

مترجم: رها سپیدیان

سالانه صدها - اگر نگوئیم هزاران - زن به دست خانواده خود به نام شرافت خانوادگی به قتل می‌رسند. به دست آوردن آمار دقیق در این زمینه کار دشواری است؛ قتل‌ها گزارش نمی‌شوند، عاملان آن مجازات نمی‌گردند و مفهوم قتل ناموسی در بعضی جوامع توجیه می‌شود.

به گفته مارشا فریمن، دبیر دیده بان جهانی حقوق زن در موسسه هوبرت هامفری در دانشگاه می‌نه سوتا، بیشتر قتل‌های ناموسی در کشورهایی اتفاق می‌افتند که مفهومی از زن به عنوان یک کانال آبروی خانوادگی مسلط است.

بنا به گزارش‌های رسیده به کمیسیون سازمان ملل، قتل‌های ناموسی معمولاً در بنگلادش، انگلستان، برزیل، اکوادور، مصر، هند، اسرائیل، ایتالیا، اردن، پاکستان، مراکش، سوئد، ترکیه و اوگاندا اتفاق می‌افتد. در بین کشورهایی که گزارشی به سازمان ملل ارسال نکرده‌اند، در افغانستان این عمل به شکل قانونی تحت نظر حکومت بنیادگرای طالبان اتفاق افتاده است و در ایران و عراق هم مواردی از این دست گزارش شده است.

در حالی که پدیده قتل ناموسی توجه زیادی به خود جلب کرده و خشم بسیاری برانگیخته است، این بحث در بین مدافعان حقوق بشر مطرح است که آیا این مقوله را باید قسمتی از مسئله بزرگ‌تر خشونت علیه زنان قلمداد کرد یا نه.

در قرآن کتاب اساسی تعلیمات مسلمانان هیچ چیزی مبتنی بر اجازه دادن یا مقدس شمردن عمل قتل ناموسی وجود ندارد. اگر چه دیدگاه زن به عنوان ملک بدون هیچ حقی برای خود، عمیقاً در فرهنگ اسلامی ریشه دوانده است.

به گفته طاهیرا شهیدخان، استاد و متخصص مسائل زنان در پاکستان، زنان به عنوان دارای مردان خانواده تلقی می‌شوند، بدون در نظر گرفتن طبقه، نژاد یا دینشان. صاحبان این دارای حق تصمیم‌گیری برای سرنوشت آن‌ها را دارند. مفهوم مالکیت، زنان را به کالایی که می‌توان آن را مبادله کرد، خرید و یا فروخت

تبدیل کرده است.

قتل‌های ناموسی در برابر طیف گسترده‌ای از اهانت به وقوع می‌پیوندد. زنا، معاشقه، مغالره یا حتی به موقع درست نکردن غذا می‌تواند به عنوان یک تهدید برای شرافت خانواده قلمداد شود.

در جامعه‌ای که اکثر ازدواج‌ها توسط پدران تنظیم می‌شود و در آن پول مبادله می‌شود، میل زن به انتخاب شوهر دلخواه یا تلاش برای طلاق می‌تواند به عنوان کنشی اساسی از مقاومت و مخالفت تلقی شود که به شرافت و آبروی مردی که این معامله را تنظیم کرده است خدشه وارد می‌کند.

سازمان عفو عمومی بین الملل گزارش داده است که مردی زن خود را بر اساس یک رویا به قتل رسانده است. در ترکیه زن جوانی با بریدن گلویش کشته شد چون از رادیو آهنگی عاشقانه به نام او پخش شده بود.

مقامات رسمی بیان می‌کنند که هیچ کاری نمی‌توان برای متوقف کردن این عمل انجام داد چون مفهوم حق زن هنوز به لحاظ فرهنگی در این جوامع پدرسالار وارد نشده است.

خشونت علیه زنان در سطح بین المللی به عنوان یک مسئله حقوق بشری شناخته شده است. در سال ۱۹۴۴ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل گزارشگری ویژه برای خشونت علیه زنان منصوب کرد، یونیسف و بنیاد توسعه برای زنان سازمان ملل نیز برنامه‌هایی برای شناسایی این مسئله دارند.

سازمان‌های بین المللی برنامه‌هایی برای مبارزه با قتل‌های ناموسی دارند اما کارهایی هم هست که باید در سطوح محلی انجام شود.

افسران پلیس و عاملان قانون باید مجاب شوند که با این جرایم به شکل جدی برخورد کنند و کشورها باید نظام نامه‌های خود را برای پیدا کردن تبعیض علیه زنان بازنگری کنند- به عنوان مثال جایی که قتل زن با مدارای بیشتری مواجه می‌شود تا قتل شوهر.

کشورهایی که خشونت خانگی را جرم قلمداد نمی‌کنند نیاز دارند که قوانین خود را تا سطح

استانداردهای بین المللی بالا بیاورند. افزایش آگاهی عمومی و آموزش بیشتر در باره حقوق بشر هم می‌تواند کارساز باشد.

به گفته فریمن دلیل اینکه قتل‌های ناموسی به عنوان یک مسئله حقوق بشری مطرح شده این است که در واقع تنها راهی است که می‌توان آن را در منتهای اهمیت نشان داد.

نام گذاری «قتل‌های ناموسی» بر اساس باوری عمیق و ریشه‌ای در بعضی فرهنگ‌ها است که زن را یک ایزه و کالا و نه یک وجود انسانی با عزت و دارای حقوق برابر با مردان، می‌پندارد. زنان به عنوان یکی از اموال مردهای خانواده محسوب می‌شوند و تجسم شرافت (و ناموس) مردانی هستند که به آن‌ها تعلق دارند. بدن زنان به عنوان مخزن آبروی خانوادگی قلمداد می‌شود. مفاهیم موقعیت مردانه و موقعیت خانوادگی در فرهنگ‌هایی که قتل‌های ناموسی اتفاق می‌افتد و در جایی که بدن زنان نشان آبروی خانوادگی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

زنان و دختران می‌توانند به خاطر خیلی از کارها کشته شوند: تلاش برای طلاق گرفتن، صحبت کردن با مرد نامحرم، مورد تجاوز قرار گرفتن، اجتناب از ازدواج اجباری و...

سال ۱۹۹۹، سیما سارور بیست و نه ساله با شلیک گلوله در دفتر وکلایش به قتل رسید. والدین او این قتل را مرتکب شده‌اند با این فکر که او با تلاش برای طلاق گرفتن (بعد از ده سال مورد آزار و خشونت خانگی قرار گرفتن) باعث ننگ خانواده آن‌ها شده است. با وجود اینکه قاتلان به راحتی قابل شناسایی بودند هیچ کس در این رابطه دستگیر نشد هر چند دو وکیل سیما سارور توسط افکار عمومی محاکمه و بارها تهدید شدند.

جرایم موسوم به قتل‌های ناموسی در کشورهایی اتفاق می‌افتد که رابطه‌ای متقابل بین سنت‌های قبیله‌ای تبعیض آمیز و قانون و عدالت تبعیض آمیز وجود دارد. علاوه بر آن، قبول جمعی قتل‌های ناموسی اشاره به این مسئله دارد که خشونت به نام آبرو و ناموس، یک مسئله خصوصی است و قانون باید از برخورد با آن دوری کند.

این فرایند شومی است که علیه زنان عمل می‌کند: قاتل به خاطر کاری که کرده است به خودش غره می‌شود، رهبران قبیله‌ای از عمل کشتن چشم پوشی و قاتل را حمایت می‌کنند و پلیس با مسامحه مسئله را مخفی می‌کند.

قتل زنان به نام آبرو و ناموس شکلی ویژه و جنسیتی از تبعیض و خشونت است.

منبع: نشنال جئوگرافیک

نام گذاری «قتل‌های ناموسی» بر

اساس باوری عمیق و ریشه‌ای در

بعضی فرهنگ‌ها است که زن را

یک ایزه و کالا و نه یک وجود

انسانی با عزت و دارای حقوق

برابر با مردان، می‌پندارد. زنان به

عنوان یکی از اموال مردهای

خانواده محسوب می‌شوند و

تجسم شرافت (و ناموس) مردانی

هستند که به آن‌ها تعلق دارند. بدن

زنان به عنوان مخزن آبروی

خانوادگی قلمداد می‌شود. مفاهیم

موقعیت مردانه و موقعیت

خانوادگی در فرهنگ‌هایی که

قتل‌های ناموسی اتفاق می‌افتد و

در جایی که بدن زنان نشان

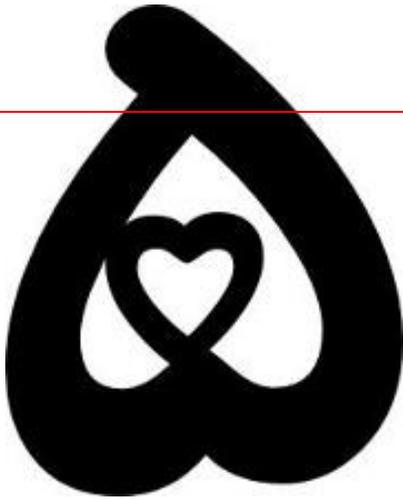
آبروی خانوادگی است، از اهمیت

ویژه‌ای برخوردارند.

پنج لحظه بی انتها

گفت و گو با مدیر صفحه فیس بوک پنج در پنج

آرنوش ازرحیمی



چند هفته پیش تر پیامی در شبکه های اجتماعی اینترنت منتشر شد. این پیام از طرحی سخن می گفت که مبارزه با حجاب اجباری از طریق یکی از کم هزینه ترین روش های مقاومت مدنی را در دستور کار خود قرار داده بود. اما آیا این روش کم هزینه، پرفایده خواهد بود؟ برای آشنایی با چند و چون این ایده که به پنج در پنج معروف شد با مدیر صفحه فیس بوک پنج در پنج به گفت و گو نشستیم. برای حفظ امنیت ایشان از ذکر نام معذورم.

مورد ثابت کرده بودند. حالا دیگر ایده کم کم داشت شکل می گرفت. فردای آن روز، این متن به همان شبکه های اجتماعی رفت:

چه کسی همراهی می کنه که هر هفته پنجشنبه ساعت پنج، آگه توی خیابان بودیم، برای یک لحظه حجاب برداریم؟
در این حد که روسری رو باز کنیم، اجازه بدیم موها به لحظه هوا بخوره، بعد دوباره ببندیم؟
اگر هم خطری در اون نزدیکی ها بود که این کار رونمی کنیم. اما آگه همه چیز امن بود...؟

ایده به همین سادگی بود. خطری نداشت. نه مثل الله اکبر گفتن بر پشت بام بود که محل خانه را لو بدهد، نه لازم بود دستبند سبز یا علامتی همراهت باشد که به عنوان مدرک جرم علیه تو استفاده شود، نه مکان مشخصی داشت مثل آببازی و فانوس بازی که پلیس بتواند از قبل در آنجا نیرو پیاده کند. ساده برای اجرا بود. تمرین با هم بودن بود اما به راحتی قابل گسترش بود و «تمرین» خودش می توانست «هدف» شود. مانند اعتراض پراکنده و محصور در دنیای اینترنت نبود که در چند کلیک خلاصه شود. حرکتی بود که در جهان واقعی و در خیابان رخ می داد، اما از قدرت شبکه های اجتماعی برای هماهنگی و خبررسانی می توانست استفاده کند.

در زندگی روزمره، روسری از سر خیلی از ما می افتد. حالا این اتفاق ساده، را همزمان می کنیم برای حرکت به طرف هدفی بالاتر: رفع حجاب اجباری. اگر موفقیت آمیز بود، به خود ثابت کرده ایم که می توانیم با هم باشیم. می توانیم تمام تلاش های جسته و گریخته را از این سو و آن سو در یک آبراهه جمع کنیم و از این سیل استفاده کنیم برای فتح یک به یک سنگرهایی که مادرانمان از آن بیرون شدند. برای به دست آوردن تمام حق های دریغ شده. ایده به سرعت در شبکه های اجتماعی دهان به دهان شد و موافقان بسیار و صد البته مخالفانی هم یافت.

مثلاً مخالفانی بودند که این کار را حقیر می دانستند و بر این باور بودند که باید یک کار درست و حسابی انجام شود. خوب، ما هم معتقد بودیم کاری است درست و حسابی. حجاب اجباری نمود بیرونی تمام ظلم هایی است که به زنان این کشور می رود. مانند مجسمه ای کره بر کوه تحقیر زنان ایستاده است. هر مردی به راحتی می تواند به زنان کنایه بزند: «شما حتی حق پوشیدن لباس دلخواه خود را ندارید، حالا ادعای حق طلاق و حق حضانت

لطفا بفرمایید که ایده پنج در پنج از کجا آمد؟ و چرا این شیوه انتخاب شده؟

راستش ماجرا از یک جمع صمیمانه دخترانه شروع شد. یکی گفت دقت کرده اید اوایل انقلاب می گفتند: «با روسری، یا توسری؟» حالا هم توسری را می خوریم، هم روسری را می پوشیم؟ یکی به نقل از مادرش گفت طالقانی گفته بود «حالا یک روسری روی سرتان بیاندازید، به جایی بر نمی خورد»، اما مثل این که دارد به خیلی جاها برمی خورد! بعد شروع کردیم به فهرست کردن جاهایی که مادرانمان بعد از ماجرای اجباری شدن حجاب در مقابل حششان مجبور به عقب نشینی شده بودند: قانون ارث، قانون دیه، حق حضانت، حق طلاق، ازدواج در سن پایین، منع قضاوت، چندهمسری و بعد بالاخره به نسل خودمان رسیدیم: حق تحصیل! این یکی داشت جلوی چشم خودمان اتفاق می افتاد: با سهمیه بندی جنسی دانشگاه ها، در واقع داشتند حق تحصیل را از دختران می گرفتند.

نشستیم و به راه حل های ممکن فکر کردیم. دیدیم برای خیلی از راهکارها، هنوز اتحاد کافی در خودمان نمی بینیم. از کسی هم نمی توانیم انتظار داشته باشیم کار و زندگی و جان و عمرش را کف دست بگیرد و در اجتماعاتی اعتراضی در خیابان شرکت کند. علاوه بر این، حکومت جمهوری اسلامی در چند وقت اخیر، با هر نوع اجتماعی برخورد خشن و قهرآمیز کرده بود. نمی توانستیم از کسی انتظار داشته باشیم برای بقیه «شهید» شود.

یکی از دوستان در شبکه های اجتماعی فعال بود. پیشنهاد داد اخبار ظلم هایی را که به زنان می رود تا حد ممکن بازنشر کنیم با این قصد که آگاهی مردم بالا برود. اما آیا به اندازه کافی از اینترنت خبر بد نشنیده بودیم؟ آیا آگاهی ما به شکل تهوع آوری به سر حد انفجارش نرسیده بود؟ تا چه زمان می خواستیم فقط با حرکات ماوس و ضربات کیبورد، در برابر این حجم از اجحاف و حق کشی عکس العمل نشان دهیم؟ چیزی در جان ما بود که می خواست کاری عملی انجام دهد. می خواست از پای کامپیوتر بلند شود، دست آنهایی را که از فیس بوک و تویتر چیزی نشنیده اند بگیرد و کاری کند کارستان. اما چه کاری؟ برای هر کاری اتحاد لازم بود و این اتحاد چیزی بود که می شناختمش، اما هرگز آن را تمرین نکرده بودیم.

بعد ماجراهای «آب بازی» و «خز بازی» و «فانوس بازی» را به خاطر آوردیم. مردم در واقع دوست داشتند «با هم» کارهایی انجام دهند زیبا، شورانگیز یا صرفاً خنده دار. شبکه های اجتماعی هم کاربرد خود را در این

فرزند و دیه برابر و ارث مشابه و تحصیل در دانشگاه و... می‌کنید؟»

برای عده‌ای کار کوچکی به نظر می‌رسید. طبیعی هم هست: کارهای بزرگ را ناگهان و به یک باره انجام نمی‌دهند. آن را به کارهای کوچک و انجام پذیر تقسیم می‌کنند. هر مرحله که انجام شد، سراغ مرحله بعدی می‌روند.

برای برخی، این حرکت در ادامه جنبش سبز تلقی می‌شد و گروهی هم تصور می‌کردند زنان و دخترانی که در حال پیوستن به این طرح هستند، قصد براندازی نظام را دارند و معتقد بودند با چنین حرکت ساده ای کسی نمی‌تواند حکومتی را از جا بکند. پاسخ ساده بود: کسی قصد ندارد با این حرکت یک نظام را ساقط کند یا رأی کسی را پس بگیرد. این طرح ربطی به جنبش سبز (اگر سبز را فقط در گستره انتخابات اخیر بدانیم) ندارد. ما خواستار این بودیم که در نظام فعلی یا هر نظامی که قرار است حکومت کند، امر حجاب، یک امر اختیاری باشد، نه اجباری.

در همین چند هفته، مخالفت‌ها و حمایت‌هایی گرم و صمیمانه به اشکال مختلف وجود داشته‌اند. می‌توان گفت که این کودک زاییده شده و دارد از پستان هزار خواهر شیر می‌خورد. به زودی برپای خود خواهد ایستاد و باعث غرور ما خواهد شد.

به نظر شما تا چه حد این حرکت فراگیر خواهد شد و آیا شما به دنبال تبدیل آن به یک جنبش هستید؟

تا امروز، چند هفته از شروع طرح می‌گذرد. بسیج و گروه‌های موسوم به «ارزشی» احساس خطر کرده‌اند و مخالفت‌های خود را در قالب توهین‌های جنسی آغاز نموده‌اند. از سوی دیگر هر هفته زنان و دختران بیشتری به این طرح می‌پیوندند. اما به اعتقاد ما، طرح فعلاً در قدم‌های اول است و تا این که طنین و اثر آن در همه جا شنیده شود راه درازی در پیش دارد. طرح به خودی خود قابلیت گسترش دارد و قدم‌های

بعدی را هر کسی می‌تواند حدس بزند: اول پنج ثانیه، بعد ده ثانیه، سی ثانیه، یک دقیقه، پنج دقیقه، ساعت، روز، تمام هفته. در آغاز با هزار نفر، در پایان با هزاران نفر.

دقت کنید که این طرح منحصر به افرادی که به اینترنت و فیس‌بوک دسترسی دارند نیست. این طرح که پنج در پنج نام گرفته، در خیابان اجرا می‌شود. لحظه‌ای را پیش خود تصویر کنید که ده‌ها زن به صورت هماهنگ در یک ساعت و دقیقه خاص، روسری از سر باز می‌کنند. این حرکت همزمان، ایجاد سوال می‌کند و وقتی که پرسش‌ها پاسخ داده شد، به سرعت زبان به زبان می‌چرخد و اعضای جدید پیدا می‌کند. هر کس که معتقد به این باشد که به عنوان انسان حق دارد پوشش خود را، خود انتخاب کند، می‌تواند عضوی از این طرح باشد. نیازی به آنلاین شدن و لایک زدن صفحه‌ای یا ارسال ایمیلی یا حرکت عجیب و غریب خاصی نیست.

به همین دلایل بر این باوریم که از نقطه‌ای به بعد، این حرکت، خواه ناخواه فراگیر خواهد شد و مهم نخواهد بود که اسمش را چه بگذاریم: طرح، جنبش، میثاق، نبرد...

آیا فکر نمی‌کنید شیوه ای که برگزیدید زنانه است؟ مردان چگونه میتوانند به شما یاری برسانند؟

برای بسیاری مشکلات، باید راه‌حلی جست از جنس همان مشکل. مصائب زنانه، راه‌حل‌های زنانه هم دارند. اما از طرفی این طرح، بدون کمک همه کسانی که فارغ از جنسیتشان، معتقد به اختیاری بودن حجاب هستند، به جایی راه نمی‌برد. هرچند در نهایت امر، این خود ما هستیم که باید دست به کار شویم. منفعل نشستن و انتظار برای این که دل کسی به رحم بیاید و کاری برای ما کند، راه به جایی نمی‌برد.

مردان در این طرح در دو شاخه اصلی می‌توانند یاری‌رسان باشند. اول گسترش خبر است. چه از طریق شبکه‌های اجتماعی، چه از طریق ارسال ایمیل به زنان و دختران آزاداندیشی که می‌شناسند و حدس می‌زنند از این طرح بی‌اطلاع هستند و چه از طریق صحبت در

جمع‌های خانوادگی و تاکسی و اتوبوس‌ها. در شاخه دیگری که انتظار همراهی و همدلی از آنها داریم، بحث متلک‌گویان کوچک و خیابان است در لحظه مواجهه با افرادی که پنج در پنج را اجرا می‌کنند. متأسفانه همه تجربه‌هایی از این دست داشته‌ایم و می‌دانیم که مرسوم شده برخی افراد از فرهنگ‌های فرودست، اوقات خود را به اختراع و بازگویی متلک بگذرانند. در مورد این طرح حتی حدس می‌زنیم حکومت، باعلاقه فراوان، به این کار دامن بزند. در این جا مردانی که از طرح خبر دارند، می‌توانند وارد عمل شوند و به هر شکلی که صلاح می‌دانند برخوردی عادلانه کنند.

از جمله انتقادات وارد شده به طرح پنج در پنج این است که دختران مجببه ای که خواستار رفع حجاب اجباری هستند نمیتوانند با آن همراهی کنند. پاسخ شما چیست؟

فرض می‌کنم منظور از «دختران مجببه» در سوال شما، افرادی هستند که حجاب را به اختیار خود انتخاب کرده‌اند و از بخت خوش، انتخاب آنان در راستای قوانین وضع شده قرار گرفته است.

نه تنها این افراد، که انتخابشان بسیار مورد تأیید و احترام ما هم هست، که ایرانیان خارج از ایران که مشارکت به شکل ترک حجاب، در شرایطشان معنایی ندارد، می‌توانند به روشی که در مورد مردان عرض شد همکاری کنند. علاوه بر این، کمی که جلوتر برویم، نیازمند حمایت جمع کثیری از حقوق‌دانان و دین‌شناسانی هستیم که دین و احکام قضا را به روش غیرانسانی و زن‌ستیز تفسیر نمی‌کنند. آشنا کردن مردم با قرائت غیروحشیانه از دین اسلام، کاری است که قطعاً در راستای کمک به طرح ما و کمک به همه تلاش‌های ظلم‌ستیزانه خواهد بود.

گام بعدی چیست؟

از یک جنبه گام‌های بعدی واضح است و همانها هستند که قبلاً عرض کردم. مهم است که بدانیم طرح به شکل یک موجودیت ازلی و ابدی طراحی نشده است. هدف آن مشخص و شفاف است. امروز به دنیا آمده، فردا با رسیدن به هدفش کنار می‌رود و راه را برای تلاش‌های بعدی باز می‌کند. امیدوارم با این تمرین یاد بگیریم چگونه با هم باشیم و با کمک هم، حق‌های دریغ شده را یکی یکی بازپس بگیریم.

و سخن آخر...

صحبت‌ها گفته شد و بیشتر از این به ملال خواهد کشید. آدرس فیس بوکی طرح www.facebook.com/Iran55 است.

در آخر باز هم تأکید می‌کنم: این طرح شهید و چریک لازم ندارد. دختران و زنانی شاد می‌خواهد که برای به دست آوردن حقوقشان ساکت نمی‌نشینند و نمی‌خواهند اشتباه مادرانشان را در خریدن به کنج خانه، تکرار کنند.



روحانیت و حقوق بشر

بررسی امکان و امتناع بسط گفتمان حقوق بشر در نهاد روحانیت
در گفت و گو با مهدی خلجی

امین ریاحی: در سه شماره اخیر خط صلح، مسئله جایگاه حقوق بشر در انقلاب ۵۷ را در گفت و گو با ابوالحسن بنی صدر، فرخ نگهدار و حسن شریعتمداری بررسی کردیم.

درک جایگاه حقوق بشر در انقلاب ۵۷ بدون آگاهی از موضع روحانیت در برابر حقوق بشر و به طور کلی شناخت نسبت فقه و حقوق بشر دور از ذهن می نماید، به همین دلیل این بار در گفت و گو با مهدی خلجی، پژوهشگر دینی، به کنکاش در رابطه روحانیت و حقوق بشر می پردازیم.

واقعیت این است که تجددخواهان ایرانی در بزنگاه های تاریخی اغلب دست یاری خواهی به سوی روحانیت دراز کرده اند و از آن جا که مسئله محوری بخش عظیمی از تجددطلبان، مقوله حقوق بشر است شناخت نسبت فقه و حقوق بشر می تواند برخی ابعاد کیفیت رابطه تجددخواهان و روحانیت را معلوم کرده و نیاز یا عدم نیاز به ادامه این انتظار دائمی را روشن سازد. بنابراین شناخت نسبت فقه و حقوق بشر علاوه بر آن که به خواست های انقلاب ۵۷ نور می تاباند، درک و پیش بینی حال و آینده ایران را نیز به واقعیت نزدیک تر می گرداند.



• شرایط امکان و امتناع گفتن حقوق بشر - نه به عنوان یک شبهه یا موضوع شناخت بلکه به عنوان یک رکن عقیدتی الزام آور - در ساختار ذهنی روحانیت و به طور کلی فقه چیست؟

یهودیت ارتدکس و مسیحیت کاتولیک که در بطن اروپای متجدد زیسته و هم‌پای تحولات آن موج‌وار پیش و پس رفته‌اند، هنوز نتوانسته‌اند حقوق بشر را در مقام بنیانی برای شریعت خود بپذیرند. هنوز هزاران نفر در افریقا به سبب تقلید از فتوای پاپ به ایدز دچار می‌شوند و جان خود را از دست می‌دهند. زنان یهودی ارتدکس با کلاه گیس به فضای عمومی می‌آیند تا گیسوان خود را از نامحرمان بپوشند. بنابراین، رو به تعدد رفتن جامعه به معنای آن نیست که خودبه‌خود شریعت‌مداران به فکر انطباق شریعت با حقوق بشر خواهند افتاد. حقوق بشر بر ساخته‌ی آدمی است اما اهل ایمان به آسانی نمی‌پذیرند که شریعت نیز صنعت بشر است و می‌توان به حکم عقل و عرف آن را پالود و پیراست.

سازگاری فقه با حقوق بشر، نیازمند انقلابی در مبانی فقه موجود است. مبانی فقه به طور عمده در علم اصول فقه پی‌ریزی می‌شود. اصول فقه «علم به قواعدی است که زمینه‌ی استنباط احکام شرعی را فراهم می‌آورد» یا به تعریفی که آخوند خراسانی بیشتر می‌پسندید «صناعتی است شناساننده‌ی قواعدی که استنباط احکام نیازمند بدان‌هاست یا در مقام عمل نیاز به شناخت آن قواعد می‌افتد». بر این پایه، اصول فقه دانشی مصرف‌کننده است، یعنی خود آموزه‌ی از دانش‌های دیگری است که به کار فهم متون دینی برای شناخت حکم و تکلیف شرعی می‌آید. برای نمونه، مباحث الفاظ در علم اصول به صورتی خام برخی مسائل فلسفه‌ی زبان و زبان‌شناسی را طرح می‌کند. اصول فقه لاجرم در بردارنده‌ی جستارها و پیش‌فرض‌هایی الهیاتی درباره‌ی خداوند و متن قرآن نیز هست. پاره‌ای از گزاره‌ها و جدل‌ها در این علم سرشتی هرموتوتیک دارند، برخی فلسفی و شماری دیگر حقوقی. علم اصول با شمایل کنونی‌اش در میان شیعیان تباری بلند ندارد و بنیان‌گذار واقعی آن وحید بهبهانی و شاگردش شیخ مرتضی انصاری است.

با این همه، دانش اصول فقه از نظر معرفت‌شناختی منسوخ است. ناگزیر فقهی که بر این اصول استوار شود نیز اعتبار علمی ندارد. تا زمانی که فقهیان به تحولات جدید در زمینه‌ی زبان‌شناسی، تاریخ، انسان‌شناسی، فیلولوژی یا زبان‌شناسی تاریخی، هرموتوتیک، خوانش انتقادی متن و به طور کلی مباحث نقد ادبی توجه نکنند نمی‌توانند اصول فقهی معتبر تدوین کنند. باید بار دیگر تأسیل اصول کرد. اصول تازه‌ای برای فقه تدوین کرد. اصول فقهی که در حوزه‌های تدریس می‌شود و مبنای صادر کردن فتاوت به جهان پوست‌پیزی بطلمیوسی

دانش اصول فقه از نظر معرفت‌شناختی منسوخ است. ناگزیر فقهی که بر این اصول استوار شود نیز اعتبار علمی ندارد باید بار دیگر تأسیل اصول کرد. اصول تازه‌ای برای فقه تدوین کرد. اصول فقهی که در حوزه‌های تدریس می‌شود و مبنای صادر کردن فتاوت به جهان پوست‌پیزی بطلمیوسی تعلق دارد. باید اصولی را در منظومه‌ی فکری (پارادایم) جدید پی ریخت. روشن است که تأسیل اصول تازه برای فقه بدون تأسیل اصول تازه‌ای برای دین - یعنی الهیاتی سراسر جدید - ممکن نیست.

تعلق دارد. باید اصولی را در منظومه‌ی فکری (پارادایم) جدید پی ریخت. روشن است که تأسیل اصول تازه برای فقه بدون تأسیل اصول تازه‌ای برای دین - یعنی الهیاتی سراسر جدید - ممکن نیست.

برای هم‌خوان کردن فقه و حقوق بشر، نه تنها لازم است درک فقهیان از مقوله‌هایی مانند «حق» و «بشر» از بنیاد دگرگون گردد که باید مفهوم «خدا»، رابطه‌ی او با انسان، «متن» و «تفسیر» و «عقل»، اعتبار و کارایی آن، «عرف» گستره و نقش‌اش، «عدالت» و نسبت آن با تشریح، و سرانجام «امضای» بودن بسیاری از احکام شرعی و پیامدهای فقهی آن باید در پرتو دانش‌های جدید بازمینی و عیارسنجی شود. برای نمونه، در فقه، خدا «ارباب» و «مولا»ست و انسان «عبد». اگر کسی رابطه‌ی خدا و انسان را «ارباب و بنده» بداند نمی‌تواند فقهی هم‌سنخ با حقوق بشر تدوین کند. همچنین اگر گمان رود انسان قادر به فهم کامل و مطلق دستور یا سخن خداست، بسیاری از احکام ضد حقوق بشر می‌توانند مشروعیت پیدا کنند. همچنین اگر عدالت «قرار دادن هر چیزی در جای خود» تعریف شود، هرچه آن خسرو کند شیرین خواهد بود و در نتیجه بی‌عدالتی و تبعیض موجود در فقه عین عدالت قلمداد می‌شود. اما اگر عدالت را انصاف و برابری بدانیم طبیعی است که خدای عادل نمی‌تواند آدمیان را به چشم تبعیض بنگرد و قوانین تبعیض‌آمیز درباره‌ی آن‌ها وضع کند. پس نجست باید تصویر خدای خودکامه و کینه توز درهم بشکند و خدای حکیم و عادل به معنای فلسفی امروزی آن جای او را بگیرد. اصلاح قانون شریعت بدون اصلاح تصویری که ما از خاستگاه و سرچشمه‌ی این قانون - خدا - داریم سعی باطل است.

فقه موجود میان سخن شفاهی و سخن نوشتاری فرقی نمی‌نهد. قرآن به صورت شفاهی بر پیامبر وحی شده و برای همیشه از دسترس آدمی دور افتاده است. مصحف امروز، تدوین‌شده در دوران عثمان است. به صد شکل دیگر نیز می‌توانست تدوین شود. هم‌چنین، تبدیل سخن شفاهی به سخن نوشتاری حتا اگر با امانت کامل و ترتیب دقیق هم صورت گیرد، معنا را سراسر دیگر می‌کند. ما دیگر نه در عصر پیامبریم و نه می‌توانیم به خوبی دریابیم این سخنان در چه سیاق اجتماعی و سیاسی بیان شده است. ما مخاطب واقعی پیامبر نیستیم. بنابراین بر پایه‌ی متنی نامقدس نمی‌توان قانونی مقدس استخراج کرد. تا فقهیان متون مقدس انگاشته شده را تاریخی ننگرند، فقه زیر و زبر نخواهد شد. بنابراین نمی‌توان حقوق بشر را با چند فتوای جدید وارد فقه کرد. حقوق بشر به مبانی فلسفی و حقوقی نوآیین تعلق دارد. فقه باید به سمت رویارویی معرفتی با آن مبانی برود تا نسبت تازه‌ای با حقوق انسان برقرار نماید.

• با در نظر گرفتن بینش‌های متفاوتی که اسلام را مستعد خشونت، عقلانیت، مدارا و ... می‌دانند و با توجه به گفته‌های شما که انقلاب در مبانی فقه را لازمه‌ی سازگاری حقوق بشر و فقه دانستید و آن را به

دو بخش تحول در علم اصول و تحول در مبانی معرفتی روحانیت تقسیم کردید، آیا فقه می‌تواند لوازم این تحول، به خصوص تحول در مبانی معرفتی را در نص و سنت جست و جو کند؟ و به طور کلی آیا نص این اجازه را می‌دهد که فهم غیر تحمیلی در تطابق با حقوق بشر از آن شود؟



گمان دارم مراد از استعداد اسلام برای خشونت، امکان نهفته در متون بنیادگذار اسلامی - قرآن و حدیث - برای خشونت است. بی‌تردید این متون در دوره‌هایی طولانی به شکلی خوانده شده‌اند که تولید خشونت کرده‌اند. هنر تأویل می‌تواند این امکان را از میان ببرد. اما تأویل خشونت‌ستیز یا خشونت‌زدا از نصوص اسلامی نیازمند مبانی تازه و تغییری بنیادی در پیش‌فرض‌هاست. برای فهمی تازه از متن نمی‌توان به دامن سنت آویخت. من انگیزه‌ی نیک کسانی را که می‌خواهند

تجربه‌ی اعتزال را تجدید کنند درمی‌یابم. آن‌ها می‌خواهند به عقلانیت جدید لعاب و رنگی سنتی و بومی ببخشند تا از بیگانه‌گریزی و بیگانه‌ستیزی اهل سنت بکاهند. اما این کار - در نگاه من - نه تبیین نظری قانع‌کننده‌ای دارد نه در عمل کامیاب خواهد بود. ما چه بخواهیم چه نخواهیم دیگر سنتی نیستیم. سنت‌گرایان ما به همان اندازه مدرن‌اند که سنت‌ستیزان. گرچه هم سنت‌گرایی از دریچه معرفتی بی‌راهه است هم سنت‌ستیزی. ما نیازمند آگاهی از موقعیت خود و سنجش مدام نسبت‌مان با سنت هستیم. در نتیجه ما همیشه محکوم بدان‌ایم که از جایگاه تاریخی امروز به پیشینه‌ی فرهنگی خود بنگریم. ما نقطه‌ی ایستادن و چشم دیدن را از امروز می‌گیریم. ابزارهای نقد و دستگاه‌های مفهومی به جهان مدرن تعلق دارند. این منظومه‌ی فکری تجدد است که به ما امکان می‌دهد با فهم‌های تازه از سنت، آن را از ایستایی درآوریم و پویانده و زنده کنیم. به موضوع بحث بازگردیم.

فکر می‌کنم اساساً دشوار است فرض کنیم خدای قانون‌گزار می‌تواند متن‌هایی را مشروعیت دهد که خشونت‌زا نباشند. در اسلام خداوند تنها خالق موجودات از عدم نیست، بل که شارع مقدس نیز هست. پیوند خدا و قانون سخت خطرناک است. خدا یعنی بالاترین قله‌ی تقدس. اگر چنین موجودی قانون‌گذار باشد، قانونی ثابت و فراتاریخی پیش خواهد نهاد. قانون مقدس، انسانیت آدمی و تاریخ‌مندی و سرشت‌دگرگون‌شونده‌ی او را نادیده می‌گیرد. قانون باید به تناسب تحول جامعه و انسان توانایی تغییر یافتن داشته باشد.

انگاره‌ی «شارع مقدس» قانون را قدسی می‌کند و بر امکان تولید خشونت می‌افزاید. زیرا قانون ثابت خلاف سرشت آدمی است و جز با زور اجراشدنی نیست. ناکارآمدترین قانون آن است که بر آدمی و نیازهای نوشونده‌ی او چشم ببوشد اما از او انتظار سرسپردگی و فرمانبرداری داشته باشد.

سنجش نقادانه‌ی مفهوم «شارع مقدس» می‌تواند راهی برای تأویل تازه‌ی متن بگشاید. در این صورت، باید‌ها و نباید‌ها در متنی تاریخی و غیرقدسانی و بیشتر آشکارکننده‌ی پیامی اخلاقی نه الزامی قانونی نگریسته خواهند شد. گفتار فقهی، بسته، الزام‌آور و زوربنیاد است، اما گفتار نبوی (قرآن و حدیث) می‌تواند به صورتی گشوده به معناها و معارف بی‌پایان نیز دیده شود. راست‌اش اسپینوزای اسلام هنوز ظهور نکرده است؛ کسی که کارش به ظرافت تراشِ عدسی‌های شیشه‌ای باشد و در عین ایمان ناب و ژرف، مفاهیم بنیادی ال‌هیات اسلامی را زیر چشم‌های ریزبین خود بشکافد و بسنجد.

یکی از دشواری‌های اصلی در تاریخ تأویل در اسلام این بوده که متن قرآن در میان بسیاری مفسران به صورت تحت‌اللفظی فهمیده شده است. به سخن دیگر مجاز و زبان استعاری یا کلک خیال‌انگیز قرآن یا هر متن مقدسی پایه‌ی بنیادی فهم آن قرار نگرفته است. برای نمونه، آن دسته از مفسران که اهل تشبیه نبودند و به تنزیه گرایش داشتند، آیه‌ی «الر‌حمن علی‌ العرش استوی» را نمی‌توانستند به معنای ظاهری و لغوی آن دریابند که خدا مانند انسانی بر عرش تکیه زده است. یا «ید الله فوق‌ ایدبهم» را چنین معنا کنند که خدا واقعا بشروار دستی دارد و دست‌اش بالای دست‌های آدمیان است. پس درباره‌ی بسیاری تعبیرات در قرآن که شائبه‌ی تشبیه و انسان‌انگاری خداوند داشته به مجاز پناه برده‌اند. چرا دائره‌ی این زبان مجازی را نگستریم و آن را شامل آیات اوامر و نواهی نکنیم؟ چرا دستور خداوند را اخلاقی ندانیم و فقهی ببنداریم؟ چرا سراسر این متن را استعاره‌ای از ارزش‌های معنوی والا ندانیم؟ چرا بهشت و دوزخ را به معنای استعاری‌شان درنماییم. از روان ویلیامز، اسقف اعظم کاتربری پرسیدند دوزخ از نظر او چیست یا کجاست. گفت دوزخ آن هنگام است که آدمی در خود زندانی باشد و نتواند جز خود ببیند. دوزخ یعنی غیاب دیگری؛ محال شدن ارتباط با دیگری. اگر می‌توان چنین تعبیری عمیق از این دست استعاره‌ها کرد چرا در کویر خشک و خشن معناهای لغوی این کلمات سرگردان شویم؟

اگر خداوند به مفهومی که بشر امروز از «عقل» و «عدل» درمی‌یابد حکیم و عادل است، نمی‌تواند به فقه موجود که بنیاد تبعیض‌های گوناگون می‌گذارد مشروعیت

بخشد. پس همان‌گونه که منزه بودن خداوند اقتضا می‌کند او را از صفت‌های انسانی بپیراییم و آیات را بر این مبنا تأویل کنیم، حکمت و عدل الهی هم اقتضا می‌کند دستورهای قرآن را که شائبه‌ی تبعیض دارند، تاریخی بدانیم و گوهر اخلاقی آن را که برای تبعیض‌هاست کشف نماییم. مثلاً فقیهان آیه‌ی قصاص در قرآن را تکلیفی الزام‌آور تعبیر می‌کنند. اما می‌شود آن را حکمی دانست که پیامبر بدان گردن نهاد تا از انتقام جمعی و قبیله‌ای برای قتل یک نفر پیش‌گیری کند. پس غرض از آن حکم این نبوده که حتماً کسی به خاطر قتل کشته شود، بل که آماج آن پیش‌گیری از قتل جمعی به سبب انتقام از قتل یک فرد از قبیله‌ای دیگر بوده است. اگر گوهر اخلاقی این حکم را محکومیت قتل بگیریم خود قصاص هم بی‌معنا می‌شود و دیگر از آیات قصاص نمی‌توان مشروعیت انتقام را نتیجه گرفت.



انگاره‌ی «شارع مقدس» قانون را قدسی می‌کند و بر امکان تولید خشونت می‌افزاید. زیرا قانون ثابت خلاف سرشت آدمی است و جز با زور اجراشدنی نیست. ناکارآمدترین قانون آن است که بر آدمی و نیازهای نوشونده‌ی او چشم ببوشد اما از او انتظار سرسپردگی و فرمانبرداری داشته باشد.

سنجش نقادانه‌ی مفهوم «شارع مقدس» می‌تواند راهی برای تأویل تازه‌ی متن بگشاید. در این صورت، باید‌ها و نباید‌ها در متنی تاریخی و غیرقدسانی و بیشتر آشکارکننده‌ی پیامی اخلاقی نه الزامی قانونی نگریسته خواهند شد.

از سوی دیگر، مسأله‌ی بنیادی آن است که احکام فقهی در اسلام فاقد اصالت‌اند: یا از دیانت یهود آمده‌اند یا امضای و تأیید عرف و آداب جزیره‌ی العرب هستند. فقه اسلامی چندان هم «اسلامی» نیست. بر خلاف مسیحیت، اسلام به عنوان دین فاتحان گسترش یافت و به سرزمین‌های دیگر رسید. با این همه برتری نظامی و سیاسی، باز بر خلاف مسیحیان، مسلمانان سخت مراقب بودند از نظام حقوقی کشورهای فتح‌شده تقلید یا وام نکنند. اسلام هرگز به نیازش برای وام‌کردن قانون اعتراف نکرد. اما بنابه ضرورت‌های اجتماعی احکام امضایی را بر ساخت؛ یعنی زیر پوشش اصالت بیشتر از زمانه و زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی خود قانون وام گرفت. در نتیجه دستگاه فقهی اسلامی سخت بسته به روی خود ماند. تجدد شوکی شکننده برای دستگاه فقهی‌ای بود که در اصل فاتحان برآوردند و ساختند، اما اکنون مغلوب جهان بزرگ‌تر دیگری شده بود. بیگانگی فقیهان با تاریخ درک فقهی آنان را تیره کرده است. فقیهان در روند فقه‌ورزیدن هرگز حتا به متون مقدس پیشین،

دینی و اخلاص و تقوای خود تکیه می‌کرد و نزدیکی خود با پیامبر را گواه راستی و امانت خود در نقل سخن او می‌گرفت. بنابراین راوی تنها روایت‌گر نبود. خود بخشی از روایت بود و به روایت اعتباری قدسی می‌داد. یا از «صحابه» بود یا از «تابعین»؛ یعنی کسانی که پیامبر را ندیدند اما یاران او را دیده‌اند. یا شخصی عادل بود و ثقه. نویسندگان علم رجال در سلسله‌ی راویان و کیستی آنان کند و کاو می‌کنند. شخصیت و تاریخ و تبار راوی نقشی تعیین‌کننده در معنا و اعتبار روایت بازی می‌کند. از همین روست که راوی دارای اقتداری قدسی می‌شود. مقدس می‌شود. رشته‌ای معنوی و روحانی روایت‌کننده را با روایت‌شونده می‌پیوندد. سخن راوی باید قانع‌کننده و باورپذیر باشد. باید خطی مستقیم با سخن پیامبر - و در نهایت سخن خدا - برقرار کند. از این روست که در مبانی فقهی و تفسیری تأکید بر فردانیت است. کسی که چیزی را می‌گوید به چیزی که می‌گوید مشروعیت و معنا می‌بخشد. این تفاوت عمده‌ی تاریخ با حماسه نیز هست. راویان حماسه ناشناخته و بی‌اهمیت‌اند. اما تاریخ به راوی جایگاه و مرجعیتی خاص می‌دهد. راوی حدیث نیز چون می‌خواهد خبر از واقعیتی دهد خود در گزارش‌اش از واقعیت حضور پیدا می‌کند. راوی نه تنها متن که سیاق متن را هم تعیین می‌کند. اوست که می‌گوید در چه شرایط و احوالی پیامبر را دیده، از او چیزی پرسیده یا سخنی شنیده است. گاه راوی خود به صورت جمله‌ای معترضه میان روایت وارد می‌شود و ساختار روایت را آن‌گونه که می‌خواهد شکل می‌دهد. اوست که کلمات را به یاد می‌آورد یا برمی‌گزیند و شکل عبارت‌ها را می‌آفریند.

هنگامی که به فقیه می‌رسیم می‌بینیم آن اقتدار قدسی راوی به او سرایت می‌کند. از هر کس نمی‌توان تقلید کرد. مرجع تقلید باید شیعه‌ی دوازده امامی و «عادل» باشد. یعنی تنها تخصص در فقه و آگاهی از مبانی فقهی کافی نیست. ورا دانش فقیه باید دارای شخصیت الهی باشد. این‌که فقیهان را امروزه «آیت الله» یا در قدیم «حجة الاسلام» می‌خوانند از این روست. هم چنین برای مراجع تقلید کرامات نقل می‌کنند تا مقام او را کمی پایین تر از پیامبر یا امام که معجزه می‌آورد قرار دهند. یعنی فقیه عادل کسی است که قدرت تصرف در هستی را هم دارد چون برخوردار از نیرویی ماورای طبیعی است. از دوران صفویه به این سو، نظریه‌ی نیابت عامه‌ی فقیه از امام، مرتبت الهی فقیه را تشبیهت کرد. بنابراین، فقه آن قدر اهمیت ندارد که فقیه؛ همان‌طور که روایت آن قدر اعتبار ندارد که راوی. هویت فقه استوار و بسته به فقیه است. چنین است که وقتی پای پیاده کردن احکام به میان می‌آید نقش فقیه این اندازه پررنگ می‌شود. غیرفقیه نمی‌تواند فقه را اجرا کند. باید فقیه مجری آن باشد. ولایت فقیه از چنین انگاره‌ای سربرمی‌آورد.

از سوی دیگر در فقه، به ویژه فقه شیعه، مفهوم دولت غایب است. حکومت قانون ایده‌ای است که نیازمند شناخت و رسمیت دادن به مقوله‌ای به نام دولت است. دولتی که بر دیوان‌سالاری تکیه دارد و فارغ از شخصی خاص به کار خود می‌پردازد. در فقه ما مفهوم سلطان را داریم و حاکم شرع و قاضی را. حاکم شرع و قاضی باید مجتهد و فقیه باشند. یعنی تصور دستگاه قضایی که افراد بر پایه‌ی تخصص‌های گوناگون خود در دانش حقوق امور قضایی کشوری را اداره کنند در فقه ناممکن است. مشروعیت احکام

تورات و انجیل، نمی‌نگرند و تصویری روشن از آن ندارند. اساساً برداشت فقیهان از گذشته، تاریخی نیست. فهم‌شان از تاریخ اسلام و پیش‌اسلام بیشتر سرشتی خیالی و اساطیری دارد تا تاریخی. مهم این است که در نظر بگیریم تأویل تازه نیاز به مبانی فلسفی - الاهیاتی نوین دارد و پیش‌فرض‌هایی که خود استوار بر مقولاتی چون آزادی، حقوق بشر و برابری آدمیان از حیث آدمیت یا یکدیگر است. فلسفه‌ی حقوق مدرن که جای خود دارد، چگونه می‌تواند کانت، هگل، اسپینوزا، نیچه و مارکس را نادیده گرفت و از اصول معقولی برای فقه یا دین سخن گفت؟

البته مسأله‌ی تأویل صرفاً انتزاعی نیست و با تحولی معرفتی دگرگون نمی‌شود. تا فقیهان نم‌گیر نظام سلطه‌ی جمهوری اسلامی هستند، تأویل تبعیض‌آمیز شکلی نهادی و سخت دارد. برای پدیدآیی تأویل نو و اصول فقه تازه، نیازمند فقیهانی هستیم که با نظام سلطه‌ی دینی اشتراک منافع نداشته باشند و بتوانند نهاد مستقلی از حکومت دینی بیافرینند.

● شما فرمودید خداوند در اسلام شارع مقدس نیز هست و انگاره‌ی شارع مقدس قانون را قدسی می‌کند. اجازه بدهید با توجه به این گزاره دو پرسش مطرح کنم. اول این که چرا هیچ‌گاه در ایران حکومت قانون شکل نگرفت و «قانون قدسی» مبنایی برای تشکیل آن نشد؟ و دوم اینکه چرا به طور خاص پس از انقلاب که قدرت در اختیار روحانیت قرار داشت باز هم این قانون قدسی حکومت را در اختیار نگرفت و به جای فقه، فقیه قدرت مطلق را به دست آورد؟

این که چرا در ایران حکومت قانون شکل نگرفت، جستاری دیگر است که مجال فراتر می‌جوید. اما می‌توان پرسید چرا ایده‌ی حکومت قانون در فقه نیست. به سخن دیگر، مفهوم حکومت قانون به آن معنا که ما حتا در اروپای سده‌های میانی می‌بینیم چرا در فقه پدید نیامد. این پرسش با پرسش دوم شما که چرا روحانیان نتوانستند قانون قدسی را مبنای حکومت قرار دهند هم بسته و پیوسته است.

قانون قدسی با قانون عرفی این تفاوت بنیادی را دارد که خودبنیاد نیست. مشروعیت آن ماورایی است. در نتیجه مفسر قانون قدسی نیز سرشتی متفاوت با مفسر قانون عرفی دارد. فقیه تنها قانون‌گزار نیست، خود مقامی الهی دارد و بر فراز قانون می‌ایستد. با دعوی قانون‌گذاری، قانون‌گذاری می‌کند. سرشت انسانی قانون را پرده می‌پوشد. آن چه سراسر تاریخی و بشری است را ناتاریخی و فراانسانی وامی‌نماید.

فقیهان امتداد سلسله‌ی راویان هستند. زمان پیدایش متن‌های مقدس (قرآن و حدیث) نخست راویان شفاهی بودند که مرجع شناخت قانون قدسی به شمار می‌رفتند؛ یعنی قاریان و محدثان. به تدریج که از روزگار اولیه‌ی اسلام دور می‌شویم دیگر روایت به تنهایی بسنده نیست. مکتب‌های کلامی و فقهی پدید آمدند. راویان بدل شدند به فقیهان. در گذار از روایت به تفسیر، اقتدار ربانی راوی به فقیه یا مفسر نیز منتقل شد.

برای آن که دیگران روایتی از پیامبر را بپذیرند، راوی بر ایمان



قانون قدسی با قانون عرفی این تفاوت بنیادی را دارد که خودبنیاد نیست. مشروعیت آن ماورایی است. در نتیجه مفسر قانون قدسی نیز سرشتی متفاوت با مفسر قانون عرفی دارد. فقیه تنها قانون‌گزار نیست، خود مقامی الهی دارد و بر فراز قانون می‌ایستد. با دعوی قانون‌گذاری، قانون‌گذاری می‌کند. سرشت انسانی قانون را پرده می‌پوشد. آن چه سراسر تاریخی و بشری است را ناتاریخی و فراانسانی وامی‌نماید.

قضایی به فقیه است. بسیاری امور قضایی است که یک‌سره بسته به نظر شخص قاضی است نه قانون؛ مثل حکم تعزیر یا بحث علم قاضی. شخص در میان است نه دستگاهی که خودکار بر پایه قانون و قاعده‌ای عمل کند. وقتی هم قرار می‌شود حکومتی اسلامی تشکیل شود، به جای فقه، فقیه حاکم می‌شود. درک فقه از حکومت، دولت‌مدار نیست، شخص‌مدار است. در ولایت فقیه هم شخص حاکم به حکومت مشروعیتی اسلامی می‌دهد. اجرای احکام فقهی خود می‌تواند بنا به مصلحت حتماً متوقف نیز بشود. همچنین، مسأله‌ی آزادی اجتهاد و باز بودن باب اجتهاد هر دو نقش شخصیت را در فقه پررنگ‌تر می‌کنند و فقه را از بدل شدن به نهاد بازمی‌دارند. همین‌طور مسأله‌ی ضرورت تقلید از فقیه اعلم زنده. بدین معنا اقتدار در فقه، همواره شخصی می‌ماند.

آن حکومتی سکولار است. اگر روحانیت بتواند بدیلی برای جمهوری اسلامی در خیال بیاورد که در عین حفظ منافع کنونی روحانیان بر خرسندی مردم نیز بیفزاید، بی‌درنگ و گمان برای تحقق آن بدیل خواهد کوشید. روحانیان نگران‌اند فروپاشی جمهوری اسلامی همان سرنوشتی را برای آنان رقم زند که زوال کمونیسم برای احزاب کمونیست در اروپای شرقی حاصل کرد.

روحانیت فاقد افقی برای آینده‌ی بدون جمهوری اسلامی است. نه تنها از افول حکومت موجود که از فراگیر شدن گرایش جامعه به فردیت، لیبرالیسم و آگاهی فزاینده‌ی زنان به حقوق انسانی‌شان چون بید بر خود می‌لرزد. پس از یک صد سالی که از مشروطه می‌گذرد روحانیان هنوز نتوانسته‌اند جایگاه خود را در جهان جدید بازتعریف کنند. اگر روحانیت در بحران فکری دست و پا نمی‌زد و از درون دچار رکود و انحطاط نشده بود شاید می‌توانست گره پیوند خود را با جمهوری اسلامی نرم نرمک بگسلد. سرازیر شدن میلیاردها تومان به درون حوزه‌ها و دستیابی آسان و رایگان روحانیان به قدرت سیاسی خود به رکود و رخوت فکری روحانیان دامن زد؛ به جای آن که چشم آنان را به روی واقعیت جهان جدید و تحولات پرشتاب جامعه‌ی ایران بگشاید. قدرت و مکتب بیرونی پرده‌ای بر سر صد عیب درونی روحانیت پوشیده است. وضع روحانیان در ایران بی‌شباهت به وضع کلیسا در اواخر سده‌های میانی نیست. موازنه‌ی قوا به سود نظامی‌ها یا نیروهای دموکراتیک اگر روزی برهم خورد، روحانیت جایگاهی حاشیه‌ای در جامعه پیدا خواهد کرد و برای مدتی طولانی ناگزیر است تاوان پشتیبانی ایدئولوژیک و عملی از جمهوری اسلامی را بپردازد.



روحانیت فاقد افقی برای آینده‌ی بدون جمهوری اسلامی است. نه تنها از افول حکومت موجود که از فراگیر شدن گرایش جامعه به فردیت، لیبرالیسم و آگاهی فزاینده‌ی زنان به حقوق انسانی‌شان چون بید بر خود می‌لرزد.

• شما بارها گفته اید که حوزه به دلیل منافع اقتصادی ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی به حکومت وابسته است و اگر هم انتقادی از سوی روحانیون صورت می‌گیرد در جهت اسلامی تر کردن و در راستای بسط قدرت و نفوذ ایشان است تا پیشبرد ایده حقوق بشر و دموکراسی. در عین حال فرموده اید نهاد روحانیت بیش از هر چیز به بقای خود می‌اندیشد.

برخی از نظریه پردازان گذار به دموکراسی معتقدند که در حکومت‌های نظامی، ارتش تنها هنگامی دست از حمایت از رژیم برمی‌دارد که احساس کند تداوم وضعیت «ارتش در مقام حکومت» به جایگاه «ارتش در مقام نهاد» صدمه جدی می‌زند. آیا نمی‌توان این بحث را به این گونه به وضعیت موجود ایران تعمیم داد که اگر روحانیت به این نتیجه برسد که تداوم وضعیت «روحانیت در مقام حکومت» به جایگاه «روحانیت در مقام نهاد» صدمه جدی وارد می‌کند با چشم پوشی از منافع در قدرت بودن دست از حمایت از رژیم بردارد؟

تفاوت ارتش با روحانیت آن است که ارتش از نظر ایدئولوژیک معمولاً انعطاف‌پذیر است و به عمل‌گرایی شناخته می‌شود. بنابراین با دگرگون شدن نظام سیاسی می‌تواند خود را با شرایط جدید انطباق دهد و منافع خویش را تأمین نماید. اما روحانیت به طور تاریخی محافظه‌کارست و به دگرگونی فکری سخت تن درمی‌دهد.

ایدئولوژی روحانیت استوار بر تبعیض و تمایز میان روحانیان و جز روحانیان است. دگرگونی نظام سیاسی در ایران آینده از حکومتی دینی به حکومتی سکولار (خواه میلیتاریستی خواه دموکراتیک) خواهد بود. حکومت سکولار به تدریج تبعیض‌های مثبت به سود روحانیت را از میان می‌برد. حتی سرمایه‌ی مذهبی در مقام سرمایه‌ای نمادین را می‌فرساید. دیگر متدین بودن و در صف اول نماز جماعت بودن و ریش بلند گذاشتن نردبانی برای بالا رفتن از مراتب اداری نخواهد بود. سکه‌ی دین در بازار سرمایه‌های اجتماعی از رونق و قدر می‌افتد. بر این روی، روحانیت نگران زوال جمهوری اسلامی است، چون بدیل

• اجازه بدهید بار دیگر به انقلاب در مبانی برای سازگار کردن فقه و حقوق بشر برگردیم. در داخل و خارج حوزه چه باید رخ دهد تا حوزه به سمت این تحول گفتمانی برود یا کشیده شود؟

تراژدی حوزه در سده‌ی بیستم آن است که هر کس اندکی متفاوت اندیشید، از حوزه رسماً یا عملاً بیرون انداخته شد. حوزه، هاضمه‌ای نیرومند برای گواردن اندیشه‌های تازه ندارد. راست‌اش در دو صد سال اخیر تغییر همراه از بیرون بر روحانیت تحمیل شده است. به یاد نمی‌آوریم روحانیت داوطلبانه به سمت نوشدن خویش رفته باشد.

روحانیت شیعه سخت سیاست‌زده است؛ حتی آن دسته که فقیهان سنتی یا نامعتقد به ولایت فقیه شناخته می‌شوند سراپا سیاسی‌کارند و بی ملاحظات سیاسی قدم از قدم بر نمی‌دارند. ما نیازمند فقهیانی هستیم که رژیم لاغری سیاست بگیرند، پرهیز و پارسایی پیشه کنند، از قدرت سیاسی روی برتابند و به معرفت دینی قیله برگردانند. برای آن که حوزه بتواند به علم دین بپردازد، آزادی اندیشه و بیان ضرورت دارد. به تجربه‌ی سی ساله‌ی اخیر آزادی اندیشه‌ی حوزویان تحت حکومت دینی ممکن نیست. بنابراین، بدون نظامی دموکراتیک که قانون و مجریان قانون حافظ آزادی بیان برای همه‌ی شهروندان به طور برابر باشند، حوزویان نمی‌توانند آزادانه در دین بپژوهند. اکنون علمی که آنان «تولید» می‌کنند سراپا در خدمت نظام حاکم دینی است. اگر این آزادی نباشد، روحانیت دشواری‌های فراوانی برای بازسازی فکری و نهادی خود خواهد داشت.

اما آیا حوزه می‌تواند، حتی در دل، آرزوی حکومتی دموکراتیک با حقوق برابر شهروندان داشته باشد یا نه؟ من سخت بدبین‌ام. در این میان، من بیشتر به نقش نامستقیم جنبش دموکراتیک و حقوق بشری در ایران باور دارم. به سخن دیگر، فکر می‌کنم روحانیت مشی و منش خود را تنها پس از تغییر موازنه‌ی قدرت به سود نیروهای دموکراتیک دگرگون خواهد کرد. بخشی از روحانیت قدرت خود را از دست خواهد داد اما نظام فکری خود را عوض نخواهد کرد. پاره‌ای دیگر در کنار آن با زوال قدرت خود به ارزیابی شالوده‌های فکری خود خواهد پرداخت. باید دید روزگار آموزگار در آستین آینده‌ی خود برای روحانیت چه‌ها نهفته است.

فردای بی مادر

ساعات رنگ پالاری،
مدرسه میز پوچ اوزاقرا،
کیفیمی کوتور، ۲۰۰۴،
ریلم ائوره قالدی - یونس صفدی

زبان مادری یادگار لالایی و گهواره جنبانی و قصه گویی های بلند نیمه شب مادر است. یادآور کودکی، یادآور روزهای رفته، روزهای فراموش ناشدنی لبخند پر مهر مادر. زبان مادری همزاد بشر است. در این زبان زلالی صدای مادر، مهر مادری، آرزوها و رویاها، عشق ها و تلخ کامی های روزگار در هم گره خورده اند. زبان مادری تنها یک ابزار میانجی میان گویشوران آن نیست. اگر این سخن را بپذیریم که آدمی با آموختن هر زبانی از یک جهانبینی نوین برخوردار می شود، زبان مادری را باید آن ابزاری بدانیم که نخستین جهانبینی هر کسی را در ناخودآگاه او جای می دهد. چرا که آموزش زبان «و این سخن را تنها و تنها درباره ی زبان مادری می توان نوشت» از همان زمانی آغاز می شود که فرد هنوز زاده نشده و در زهدان مادر صداهای برون را می شنود و رفته رفته با آنها خو می گیرد. نخستین صدا، صدای مادر است. همه ی آن صداهایی که از دهان مادر بدر می آیند، بویژه سخن گفتن و آوازخواندن در ناخودآگاه کودک جای می گیرند و پس از زاده شدن نیز او را بیاد آرامش درون زهدان مادر می اندازند. پس نه تنها جهانبینی، که «کیستی» آدمی نیز از درون زهدان مادر و عجین با زبان مادری شکل می گیرد.

«یک فرهنگ صلح جوانانه، تنها در فضایی می تواند بنیاد گیرد که در آن همه حق داشته باشند، زبان مادریشان را آزادانه و بطور کامل در همه عرصه های ضروری زندگی خود بکار گیرند». این تعریفی است که یونسکو برای حوزه ی عمل زبان مادری بیان می دارد. اهمیت تحصیل زبان مادری و

تحصیل به زبان مادری امروزه سخت مورد توجه قرار گرفته است. یونسکو روز دوم اسفند (۲۱ فوریه) را روز جهانی زبان مادری نام گذاری کرده و مدیرکل یونسکو در پیامی به مناسبت این روز پیشنهاد داد زبان های مادری باید از همان ابتدایی ترین سن در نظام های آموزشی مورد عنایت قرار گیرند. باید یادآور شد علت این نامگذاری حادثه ای است که در روز بیست و یک فوریه سال ۱۹۵۲ اتفاق افتاد و در آن پنج دانشجو در مبارزه برای تبدیل کردن زبان مادری خود یعنی زبان بنگالی به زبان رسمی، در کشوری که آن زمان پاکستان شرقی نام داشت و بعدها به بنگلادش تبدیل شد، جان خود را از دست دادند.

از منظر عصب شناسی نیز زبان اول در مقایسه با زبان هایی که فرد بعداً در بزرگسالی می آموزد (زبان دوم) جایگاهی متفاوت در قشر مغز اشغال می کند. در سکنه های ایسمیک مغزی آسیب رایج تر آسیب وارد به ناحیه ی زبان دوم است و فرد ابتدا توانایی های زبان دوم را از دست می دهد درحالی که هنوز قادر است به زبان اول خود صحبت کند. به عبارت دیگر، زبان مادری هیچ گاه نمی میرد. با این وجود، و علیرغم ثبوت حقایق علمی و هزاران منطق دیگر بر ضرورت تحصیل و آموزش زبان مادری و آموزش به زبان مادری، تاریخ معاصر مملو از لحظات و ماهها و سالیان تحقیر و تضعیف و حذف زبانهای ملل غیرفارس ساکن در ایران بوده است. شرح یک نمونه از آن ها خود گویای مواقع است.



نگار انتخابی

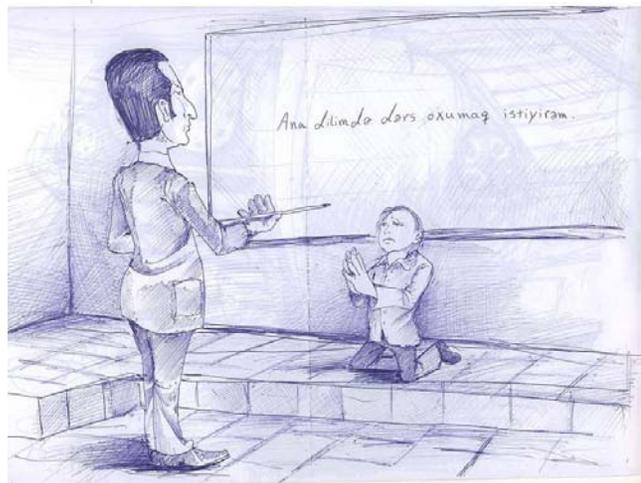
«در سال ۱۹۴۶، ترکی، زبان مادری او، به فرمان حکومت مرکزی تهران ممنوع اعلام می شود. کمی بعد، به دلیل نوشتن متنی به ترکی، مدیر مدرسه به او دستور می دهد کاغذ را آنقدر بلیسد تا کلمات محو شوند. وقتی صورتم را بلند کردم، همه ی بچه ها زدند زیر خنده؛ رنگ های مرکب روی صورتم مانده بود. من زبان مادریم را قورت داده بودم». - دکتر رضا براهنی

و این در حالی است که در کشورهای اسکاندیناوی شهرداری ها باید کلاس های تدریس زبان مادری را علاوه بر دانش آموزان اهل کشورهای اتحادیه اروپا برای شاگردان اهل کشورهای دیگر نیز ترتیب دهند و تدریس زبان مادری بر طبق یک برنامه ی آموزشی معین که از سوی اداره ی آموزش این کشورها تعیین شده، صورت می گیرد. در هندوستان حدود ۸۰ زبان در پایه های مختلف تحصیلی به کار می روند. بلژیک یک کشور ۳ زبانه است و سوئیس با ۴ زبان رسمی موفقیت های بیشتری داشته است. سنگاپور نمونه ی موفق دیگری است که با داشتن ۴ زبان رسمی در میان گروه های فرهنگی، با هیچ مشکلی روبه رو نیست.

دو زبانیگی؛ خوب، بد، زشت

«شخصی که تنها یک زبان را می داند، خود این زبان را هم در واقع نمی شناسد» - گوته

تحقیقات گسترده ای که در زمینه دوزبانیگی انجام گرفته است نشان می دهد کودکان دوزبانه در صورت حفظ دوزبانیگی از آوان کودکی از قابلیت و مزیت ادراکی و شناختی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند. لمبرت مدعی است که کودکان دوزبانه در مفهوم سازی بسیار سریع هستند و انعطاف پذیری ذهنی شان بیشتر است. وقتی دانش آموزان از زبان مادری خود در یادگیری بهره می برند، دانش قبلی به زبان مادری در حل مسائل جدید به فراگیری کمک نموده و آنها تسهیل می نماید و در صورتی که آموزش به زبان مادری باشد کودک در محیط آموزشی احساس غربت و بیگانگی نخواهد کرد. همچنین این اعتقاد وجود دارد که زبان مادری کودک دارای منابع و ابزار طبیعی و فرهنگ شفاهی غنی ای است که درک حداکثری را در محیط کلاس تضمین می کند. از سطح معلومات و میزان تسلط در زبان مادری است که می توان میزان تسلط و اشراف به زبان دوم را پیش بینی کرد. بچه هایی که با یک مبنای محکم زبانی و دانش زبان مادری خود به مدرسه می آیند، تواناییها و



استعدادهای بالاتری از لحاظ آموزش زبان رایج و آموزشی مدرسه از خود نشان می دهند و در واقع، دوزبانی در پیوست و همراهی با زبان مادری و تقویت زبان مادری است که خاصیت مثبت خود را جلوه می دهد.

چندزبانی اما به مثابه شمشیر دودم، معایبی نیز دارد و آثار سوء اجرای آن نسلا را به آتش می کشاند. در جوامع چند فرهنگی-زبانی و اخص ایران، به ویژه برای آن دسته از دانش آموزانی که ساختمان زبان مادری آنها از نظر آوایی، واژگانی و نحوی با زبان فارسی متفاوت است به هنگام ورود به مدرسه در ۷ سالگی آن چه را که دیروز آموخته اند، امروز باید جای خود را به کلمه ها و ساخت زبانی دیگر بدهد. آن چه را که از نقش کارکردهای فعلی و به طور کلی ساختار زبانی در ذهن او نقش بسته، باید دگرگون شود زیرا ساختمان زبانی مندرج در ذهن کودک، با ساختار زبانی مدرسه تفاوت زیادی دارد. یعنی دوزی سرخابی (روانشناس و استاد دانشگاه) ورود چنین کودکی را به مدرسه، یک حادثه ی ناگوار برای او می داند که در پیشرفت تحصیلی و رشد اجتماعی، عاطفی و شناختی او پیامدهای منفی دارد و به نظر وی، چون کودک در برابر زبانی قرار می گیرد که با آن ناآشناست و در محتوای فرهنگی وی یافت نمی شود، در نتیجه یک فاصله ی ارتباطی بین کودک و مدرسه برقرار می شود. معمولا کودکانی که در مواجهه با خواندن مطالب نوشتاری زبان دوم مشکل دارند و مجبورند درباره ی آن صحبت کنند، ناتوانی در توضیح مطالب درسی به زبان دوم سبب کم حرفی و خودسانسوری در آنها می شود.

برای نمونه، دکتر پاپلی یزدی، استاد دانشگاه فردوسی مشهد، با ارائه ی آماري ماخوذ از آموزش و پرورش خراسان، مربوط به درصد قبولی دانش آموزان خراسان شمالی که آمیخته ای از اقوام مختلف با زبان های مادری متفاوت همچون فارسی، ترکی و... هستند نشان می دهد که بالاترین افت تحصیلی و مردودی ها مربوط به مناطقی است که بیشترین درصد زبان های مختلف را دارند. در سمینار بررسی ابعاد دوزبانی هم که در سال ۱۳۷۱ از سوی دبیرخانه ی شورای تحقیقات وزارت آموزش و پرورش برگزار شد، در گزارشی از استان آذربایجان شرقی، طبق آمار مربوط به تنها تعدادی از مدارس استان، مردودی بیش از ۵۰ درصد از دانش آموزان کلاس های اول و دوم ابتدایی در سال تحصیلی ۶۹-۷۰، مطرح گردید. در پایان نامه ی دانشگاهی سولماز مدرس (کارشناس ارشد زبانشناسی همگانی) که در سال تحصیلی ۷۰-۷۱ بر روی تعدادی از دانش آموزان پایه ی اول ابتدایی در برخی از مدارس شهرهای تبریز و تهران و چند روستای اطراف انجام شد نتایج آماري منتج از آزمون ها، با اختلاف فاحش، حاکی از آن بود که دانش آموزان این دو استان ترک زبان و فارسی زبان، به طور مساوی از کتاب های درسی موجود بهره مند نمی گردند. این امر، به طوری که مسؤولین مدارس

روستا های آذربایجان هم اذعان می داشتند، موجب می شد عده ی کثیری از دانش آموزان این مناطق حتی موفق به تکمیل تحصیلات دوره ی دبستان خود نیز نشوند.

و اینها، گواهند بر این که دانش آموز غیر فارسی زبان در بدو ورود به مدرسه، زبان مادری خود را که در یک فرآیند پیچیده و در ارتباط مستقیم با محیط پیرامون خود فرا گرفته، در برنامه ی درسی اش پیدا نمی کند. چون، سازماندهی محتوا و انتقال برنامه ی درسی به دانش آموزان بر پایه ی زبان فارسی است که با مفاهیمی که بر اساس تجارب قبلی دانش آموز به زبان مادری حاصل گردیده و برای او بار عاطفی نیز دارد، پیوند ندارد و این در حالی است که ارتباط غیر رسمی درون مدرسه ای می تواند خارج از کانال ارتباط رسمی، به زبان مادری بر قرار شود. این چنین گسستگی میان زبان مدرسه و زبان مادری دانش آموزان، ارتباط بر پایه ی انگیزه ی فردی را با دشواری مواجه می کند. تعارض بین مدار ارتباطی محیط اجتماعی خانوادگی دانش آموز و مدار ارتباطی رسمی مدرسه هم کیفی است و هم کمی. کیفی است زیرا که دانش آموز غیر فارسی زبان در برابر زبانی قرار می گیرد که حاصل مجموعه، ویژگیهای فرهنگ زیستی و خاص او نیست. کمی است زیرا از جنبه ی دستوری، واژگان و آواشناسی برای او ناآشناست. به عبارت دیگر بین زبان مدرسه و زبان دانش آموز شکاف پدید می آید. بی اعتنایی به زبان کودک مساوی است با نادیده گرفتن خود کودک. وقتی این پیام، چه تلویحی و چه آشکار، که «زبان و فرهنگ خودت را پشت در کلاس بگذار» به دانش آموزان منتقل شود، آنها همراه با این پیام هویت شان را نیز پشت در کلاس جا می گذارند. «اگر کودک خردسال در یک جمع عمومی جرات تکلم به زبان مادری را نداشته باشد و به این دلیل تحقیر گردد، طفل به ناچار بعد از چند مدت تبدیل به یک موجود آسیمیله شده و بی هویت می گردد و حتی بعد از بازگشت از مهد به خانه، پدر و مادر خود را به دلیل تکلم به زبان بومی تحقیر و تحقیر خواهد کرد. آری، آموزش به زبان مادری همچون تغذیه ی کودک با شیر مادر ضروری است» - الیوت، ۱۹۹۶

اهمیت آموزش ابتدایی کودکان به زبان مادری آنان در سطح بین الملل نیز موضوع تحقیقات بسیاری بوده است. در سال ۱۹۲۹ میلادی، «دفتر بین المللی آموزش و پرورش» کنفرانسی در مورد آموزش و پرورش دو زبانه در لوکزامبورگ ترتیب داد که اولین کنفرانس علمی در این زمینه بود. در آن زمان تقریبا منابعی در این زمینه وجود نداشت. در مدت نیم قرن پس از این کنفرانس، کتابهای موجود در زمینه آموزش دو زبانه به بیش از بیست هزار عنوان رسیده است. نتایج کنفرانس لوکزامبورگ بیانگر این امر بود که آموزش به زبانی غیر از زبان مادری-خانوادگی، به رشد ذهنی و حتی رشد شخصیت کودک آسیب می رساند.

همچنانکه پیش از این نیز ذکر گردید پیرو این اهمیت یونسکو نیز بارها و با قاطعیت نیاز به ارتقاء آموزش به زبان مادری و همچنین حق کودک در برخورداری از آموزش، قطع نظر از زبان او را تأکید کرده است.

ایران و باقی قضا با

نتایج برخی پژوهشهای صورت گرفته در حوزه آموزش و متد اجرایی آن نشان می دهد که تعلیم و تربیت دوزبانه در دنیا بر اساس نه مدل آموزشی انتقالی، نگهداشت، پرستیژ، غوطه ورسازی، تجدید حیات غوطه ورسازی، رشدی، دوسویه، تلفیق محتوا-زبان، چندزبانه کاربرد دارد.

با تکیه بر این مطالعات و نگاهی به نمونه های آماري متعدد مشخص می گردد سیستم آموزشی ایران بر پایه تفسیری خشن و سلب از نظام آموزش دوزبانه غوطه ورسازی بنا گشته و پیش می رود. در این نظام آموزشی کودکان منحصر را زبانی که خواسته شده فراگیرند تعلیم داده می شوند. در این برنامه ی آموزشی بر استفاده ی انحصاری از زبان دوم به جای «زبان مادری غیر رسمی در ساختار سیاسی» تأکید می شود. برنامه ی غوطه ورسازی به مانند آن است که یک دانش آموز از اقلیت زبانی (اقلیت به لحاظ سیاسی) در قسمت عمیق یک استخر انداخته شود و از او انتظار برود شنا کردن را در کمترین زمان ممکن بدون آموزش شناگری یاد بگیرد. زبان جمع، زبان رسمی مملکتی است (مانند فارسی در ایران) نه زبانی که کودک در خانه با آن زبان تکلم می کند (مثلا ترکی). دانش آموزان زبان اقلیت در تمام اوقات به زبان اکثریت درس می خوانند و به طور معمول به همراه سخنوران مسلط به زبان اکثریت درس فرا می گیرند. هم از معلم و هم از دانش آموزان انتظار می رود که تنها زبان اکثریت را در کلاس درس استفاده کنند نه زبان خانه را. در این وضعیت دانش آموزان یا غرق خواهند شد (به زیر آب خواهند رفت) و یا به تقلا و دست و پا زدن خواهند پرداخت یا شنا خواهند کرد.

برنامه ریزی و سیاست زبانی در ایران طوری است که فارسی نفوذ و برتری عمده را بالاخص در آموزش و سیستم اداری دارا بوده و زبانهای دیگر اقوام و ملل ساکن در جغرافیای ایران نقش بسیار کم رنگی را ایفا می کنند. این وضعیت گرچه میراث استعماری پهلوی و سیاست وحدت زبانی رژیم سابق به شمار می رود، اما کماکان و با شدت گذشته ادامه دارد. در حالی که زبان فارسی در رسانه های گروهی، آموزش، سیستم قضایی و به طور کلی در سطح کلان تصمیم گیری از جایگاه رفیعی برخوردار است، زبانهای غیرفارسی نقش بسیار کمی در چنین حوزه ها و همچنین در سیستم اداری دارند و البته که چنین شرایطی عاقبت ناخوشایند و خطرناکی برای این زبانها به دنبال خواهد داشت. با در نظر گرفتن تاثیر شدید سیاست های تبلیغ زبان غالب از جمله آموزشهای پیش دبستانی، تدریس و آموزش اجباری به زبان مسلط در مراکز آموزشی از مهد کودک

ممنوعیت تکلم به زبان مادری

نگاه آسیب شناختی

بهزاد خوشحالی

سوران سلیمی

زبان اول (زبان بومی، زبان مادری یا زبان شریانی) زبانی است که فرد از ابتدای تولد یا در طول یک دوره ی بحرانی آن را یاد می گیرد یا اساساً بیشتر از هر زبانی بر آن تسلط داشته و تکلم می کند، و اغلب پایه هویت sociolinguistic است. در برخی از کشورها اصطلاحات زبان بومی یا زبان مادری بیشتر به زبان یک گروه نژادی اطلاق می شود تا زبان اول یک شخص. گاهی اوقات بیشتر از یک زبان مادری وجود دارد، به عنوان مثال وقتی هر کدام از والدین به یک زبان خاص حرف می زنند و عملاً فرزند آنها دارای دو زبان مادری شده و هر دو زبان را می آموزد. برخی اوقات اصطلاح زبان بومی، نشان دهنده ی زبانی است که یک فرد، به عنوان فرد بومی کشوری که زبان مذکور در آنجا زبان پایه محسوب می شود در آن مهارت دارد.

در مورد اهمیت زبان مادری باید گفت بر اساس پژوهش های انجام شده، هر انسان از دوران جنینی با زبان مادری آشنا شده و پس از زایمان به هنگام شنیدن این زبان عکس العمل نشان داده و بدان گوش فرا می دهد. در طول زمان، هر کودکی با زبان مادری خود آشنا شده و آن را تکرار می کند، به تدریج جمله هائی در زبان مادری تنظیم نموده و خواسته هایش را در این زبان مطرح مینماید. کودک همچنین به مرور زمان یاد می گیرد که با این زبان، با نزدیکانش نیز ارتباط برقرار کند. کودک با این زبان بازی کرده با آن خندیده و یا گریه می کند و حتی با آن اعتراضات خود را بیان می دارد. هر کودک با این زبان حیطه شخصیتی خود را معلوم نموده و به وسیله آن میتواند از فرد بودن به اجتماعی بودن دست یابد. در واقع او با زبان مادری از مسیر مورد بحث به اعتماد بنفس و اطمینان می رسد. وقتی به زبان مادری سخن می گوئیم میان مغز، زبان و قلب، رابطه ای مستقیم برقرار می شود و به همین خاطر، با زبان مادری میتوان، خاطرات، احساسات، شادیها، غمها، حسرتها و آرزوها را بهتر بیان کرده و آنها را بهتر لمس نمود.

وقتی کودکی برای نخستین بار وارد کلاس درس شود و با آموزگاری که به زبان مادری او سخن می گوید روبرو گردد کودک بلافاصله موقعیت برتر آموزگار را درک نموده و به او احترام میگذارد. این کودک خوشبخت که به خود اعتماد کامل مییابد، با حمایتی که از طرف زبان مادری آموزگارش می یابد خود را دارای قدرت ارزیابی مسائل، پاسخ به سئوالات و خلاقیت احساس می کند. به دلیل آموزش در زبان مادری، این کودک به خود

تا مراکز آموزش عالی، برنامه های تبلیغی ترویجی فرهنگستان و نهادهای دیگر، ملزم کردن دستگاههای دولتی به ممانعت از استفاده از واژگان و زبان غیرفارسی و بازتاب تئوریهای تاریخی پهلوی از جمله کوچ اجباری ملل و اقوام غیرفارسی به مناطق مرکزی و فارس نشین، جدایی اجباری کودکان غیرفارسی و پرورش آنان به دست آموزگاران فارس جهت جلوگیری از انتقال نسل به نسل زبانهای غیرفارسی (اگرچه این سیاست عملاً پیاده نشد، ولی بازتابی دیگر در آموزش داشت)، و... و همچنین تاثیر سیاستهای تحقیرآمیز حاکمیت در تخریب و تضعیف فرهنگ و زبان ملل و اقوام غیرفارسی در رسانه های گروهی، مطبوعات، برنامه های گروهی به عنوانی مختلف طنز، اعیاد مذهبی و همایش های دیگر و تلاش برای معرفی این زبان ها به شکل زبان اقشار سطح پایین و جمعیت روستایی و عشایری و... به نظر می رسد نفوذ و سلطه ی زبان فارسی در آینده بیش از پیش گسترش یابد و در صورتی که سیاست مرکزی زبانی به همین منوال ادامه یابد، بعید نیست در عرض چند سال بسیاری از این زبانهای بومی و محلی (البته ترکی آذربایجانی به دلایلی خارج از حوصله ی این مقاله مقاومتی سرسختانه با این وضعیت داشته و دارد) کودک سخنگو به این زبانها نداشته باشند که در چند دهه نهایتاً به مرگ و نابودی کامل آنها خواهد انجامید.

در این حال و تنگنای شدید، که سیاست فعلی زبانی حاکمیت ایران تنها زبان فارسی را به رسمیت می شناسد و حقوق مساوی زبانی رعایت نمی گردد، تنها تلاشهای فردی و اجتماعی است که تداوم حیات زبانهای غیر رسمی را رقم خواهد زد. نگرش های مثبت یا منفی زبانی عامل بسیار مهمی در حفظ یا تغییر زبان محسوب می شوند. درحالی که نگرش مثبت به حفظ زبان کمک می کند نگرش منفی به تغییر از یک زبان به زبان دیگر منجر می شود و عوامل متعددی از قبیل وضعیت اقتصادی-اجتماعی، پتانسیل و موقعیت مترقی زبانی، ارزش کارکردی و ابزاری زبان، دریافت و برداشت ملی از یک زبان، میزان جمعیت سخنگو، قدرت اقتصادی و سیاسی متکلمین، میزان کاربرد در سیستم و قلمرو اداری و رسمی، ارزش آموزشی و... در این نگرش ها تاثیر می گذارند. زبان رسمی حکومتی با برخورداری از امکانات وسیع شده روز به روز به سلطه ی خود می افزاید و این باعث می شود سخنگویان اقلیت های زبانی یا زبانهای ملی قومی دیگر به اشتباه احساس کنند این زبان ذاتاً قوی است. عامل دیگری که به تغییر زبان می انجامد قطع ارتباط و انتقال بین نسلی است. در حالی که زبان والدین به کودکان منتقل شود زبان حفظ خواهد شد و زبانی که والدین از انتقال آن به کودک به دلایلی معمولاً بی اساس خودداری کنند در طول زمان محکوم به فنا خواهد بود. چنین زبانی روز به روز ضعیف تر شده و در نهایت به نفع زبان حاکم و غالب کنار خواهد رفت.

در نهایت این حق بی چون و چرای هر شهروندی است که زبان مادری خود را بیاموزد، و آن را چنان بیاموزد که بتواند در آن دست به آفرینش فرهنگی بزند. این حق، مانند برابری زن و مرد در همه زمینهها، برخورداری از بهداشت و آموزش و پرورش و کار، و آزادی اندیشه از آن دسته حقوق شهروندی است که بر سر آن بگومگو و چون و چرا نمی توان کرد و آنرا به رای نیز نمی توان گذاشت. جلوگیری از آموزش زبان مادری و آفرینش فرهنگی به آن زبان به همان اندازه بیخردانه و ناشدنی است، که به یک شهروند بگوییم حق ندارد با پولی که از مادرش به او رسیده خانهای بخرد و با آنرا سرمایه کند و با کار و تلاش خود از آن سود ببرد.

در جوامع چندزبانه باید منابع زبانی به طریقی مدیریت شوند که هر زبانی احساس ارزش کند، ارتباطات به هر زبان افزایش یابد و شهروندان مشارکت حداکثری و مناسبی را در تمامی امور داشته باشند. برای نیل به این اهداف، بایستی حق حیات و تکامل همه ی زبانها به رسمیت شناخته شود. و بدیهی است که سیاست تضعیف و تحلیل یک زبان به نفع زبان دیگر و برنامه ریزی عمدی برای مرگ یا جایگزینی بعضی از زبانها در راستای نیل به اهداف فوق نیست. نباید از یاد برد که در جهان پیشرفته ی امروز هر کسی خود را تنها تا اندازه ای شهروند و وابسته یک کشور می داند، که در آن از حقوق شهروندی برخوردار باشد. از همین رو است که پایبندان به حقوق بشر، حقوق شهروندی و مردمسالاری باید به تک تک این حقوق به یکسان بنگرند و برای رسیدن به همه ی آنها به یک اندازه تلاش کنند. بی تفاوتی و بی اعتنائی به خواست قانونی و طبیعی جوامع مختلف زبانی زیر سلطه تا به حال و در اعصار، دو نتیجه بیشتر نداشته و نخواهد داشت؛ یا این جوامع در جنگ و جدالی نابرابر با زبان غالب رفته رفته رنگ باخته و محو خواهند شد و یا، بنا به مقتضیات در پی اقدامی عاجل برخواهند آمد. اقدامی که شاید مرزها را هم درنوردد.

منابع:

- رشد زبان و رشد ذهنی، موثر بر تعامل اجتماعی- طیبه احتشامی و سید غفار موسوی
- اهمیت زبان مادری در تعلیم و تربیت کودکان دوزبانه- سعید عارف نژاد
- برتری فرهنگ و زبان اکثریت بر اقلیت- رضا کلانتری
- عامل زبانی و میزان افت تحصیلی دانش آموزان دوزبانه- سولماز مدرس
- برنامه ریزی و سیاست زبانی در ایران- ناصر نوری
- ضرورت های تدریس زبان مادری- بابک تاجرانی
- روز جهانی زبان مادری، تنگناها و دستاوردها- بیژن برهمندی
- زبان مادری و کیستی ملی- مزدک بامدادان
- کاریکاتور از اخبار آذربایجان

اعتماد کامل داشته و شخصیت اجتماعی خود را استحکام می بخشد.

در مقابل جوامعی که از تحصیل به زبان مادری خود محروم می شوند در واقع به تدریج رمز وراثتی و یا ژن فرهنگی آن اجتماع که از نسلهای پیشین به ارث رسیده است هدف قرار گرفته و با نابودسازی فرهنگ و تاریخ آن ها این اقوام به مرور زمان همانند بردگان مخیری تربیت می شوند. پرواضح است این پروسه به جوامع تحت سلطه ای چون کردها، آذری ها، بلوچ ها، ترکمن ها (در ایران) و عرب ها (در ایران) مربوط است.

آلفونس دوده از نویسندگان پرآوازه ی فرانسه در داستان "آخرین درس" در جملاتی نغز و هشدار دهنده، اهمیت زبان مادری را یادآوری نموده است: «... اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: شما چگونه ادعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آن که زبان خود را نمی توانید بنویسید و بخوانید؟»

زبان مادری در واقع ستونی است که اغلب انسان ها از لحظه ای که اولین نفس ها را می کشند، شخصیت خود را بر مبنای آن پایه ریزی می کنند. این زبان چیزی است که در تمام طول حیات با انسان همراه است و زبان مادری، مکتبی است برای احترام به خود، تاریخ و فرهنگ، بنابراین هیچ زبانی فاقد تاریخ نیست.

هم چنین از زبان به عنوان کلید و بن مایه ی شبکه های ارتباطی و گاهی نیز سرمایه ی فرهنگی یاد می شود که افراد با تسلط بر آن می توانند علاوه بر برقراری روابط اجتماعی، نوعی هویت ویژه کسب کنند. پس هویت فرد چه در سطح قومی و چه در سطح ملی تا حدود زیادی بستگی به زبانی دارد که او فرامی گیرد.

وقتی که از حفظ، تقویت و توسعه ی فرهنگ یک جامعه سخن به میان می آید، زبان نیز به عنوان یک عامل اساسی مطرح می شود، چرا که زبان در حکم رشته ای است که فرهنگ گذشته و حال را به هم پیوند می دهد.

هایدگر زبان مادری را قلب، احساس و الهام می داند. او در ادامه می گوید «... بنابراین کسانی که با زبان مادری درمی افتند در واقع با عمیق ترین جنبه ی هویت آنان مبارزه می کنند و پیروز نخواهند شد.»

به گفته زبان شناسان، هزاران زبان در یک صد سال آینده از صفحات فرهنگی ناپدید می شوند. در سه دهه ی اخیر روند نابودی زبان ها به نحو فزاینده و دهشتناکی رو به فزونی گذارده است، به نحوی که نوع بشر در هر ماه، دو زبان را از دست می دهد. این روند بیش تر در مناطقی چون آمریکا و استرالیا ملموس تر است. در حدود ۳۰۰۰ زبان به

طور جدی در معرض نابودی قرار دارند. این در حالی است که کاهش زبان های مادری و بومی می تواند موجبات نزاع ها و ناآرامی های شدید اجتماعی را فراهم آورد.

واقعیت این است که زبانها می میرند، این پدیده صرفا به جوامع یا کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه تعلق ندارد بلکه این نگرانی بسیاری از کشورهای توسعه یافته مانند حوزه اسکندیناوی را نیز در بر گرفته است.

بر اساس یک تحقیق در سوئد، زبان انگلیسی، بسیاری از حوزه های علوم مختلف را در این کشور مورد هجوم قرار داده است تا جایی که نفوذ رو به گسترش و شتابان زبان انگلیسی در علوم و فرهنگ و ادبیات سوئدی ها، موجبات نگرانی مدیران این کشور را برانگیخته است، به ویژه در علوم پزشکی نفوذ و اعتبار زبان انگلیسی تا آنجاست که بیشتر پایان نامه های پزشکی به زبان انگلیسی نوشته می شود. این بدان معناست که هجوم و تسلط روزافزون برخی زبان های غالب صرفا زبان ها و ملل توسعه نیافته یا ضعیف را تهدید نمی کند.

اما زمانی که یک زبان، از رونق افتاده و می میرد چه اتفاقی می افتد؟

در واقع زمانی که یک زبان بومی در یک حوزه ی دانشی خاص -مثلا پزشکی- دیگر مورد استفاده قرار نمی گیرد به واسطه ی نقش ارتباطی زبان بومی، عملا موجب عدم توسعه و پیشرفت آن علم در آن سرزمین می شود. به عنوان نمونه برای یافته های جدید علمی نمی توان اصطلاح یا واژه ی جدیدی یافت یا ساخت و تولید کرد، در نتیجه نمی توان در مورد این اکتشافات و اختراعات نوین در سرزمین خود نوشت یا سخن گفت، در نتیجه و در عمل، تحقیقات علمی را با مشکل جدی همراه می سازد که عدم توانایی بومی سازی یافته های جدید را نیز باید به این آسیب ها افزود.

اما چه اتفاقی می افتد وقتی یک زبان به عنوان حامل فرهنگ و جامعه تضعیف می شود؟

در واقع عقب نشینی دامنه علمی و لغوی یک زبان مادری در برابر یک زبان خارجی موجب محروم شدن بخش وسیعی از جامعه نسبت به مباحث و مجالات اجتماعی دمکراتیک و علوم ارزشمند می گردد، لذا به آسانی می توان نتیجه

گرفت که تضعیف و پسگرد زبان مادری چه مشکلاتی می تواند بیافریند، به عنوان نمونه، ترویج و توسعه و بومی سازی علوم میان افراد غیر متخصص را با موانع بزرگی روبرو می سازد و بدین سان، موجب کاهش امکان دستیابی به یک بینش و ادراک کلی در مورد تحقیقات و دستاوردهای علمی می شود که این نیز به نوبه

خود باعث تضعیف توان عمومی برای بحث و جدل در مسایل مختلف در سطح جامعه می گردد.

همچنین ایجاد ارتباط سیستماتیک بین کارشناسان و افراد غیر متخصص با مشکلات جدی مواجه می شود که این آسیب دارای تاثیر بسزایی بر کاهش فرصت های شغلی داشته و ضربه ی شدیدی بر پیکره ی اقتصاد ملی وارد می کند، به ویژه آنجا که پای فن آوری های مدرن و جدید به میان کشیده شود، چرا که عملا نمی توان این تکنیک ها را به عموم مردم و به ویژه کارگران صنایع به شیوه ای مناسب آموزش داد.

توسعه ی زبان بیگانه در برابر زبان مادری و بومی در نهایت منجر به کاهش شدید کیفیت سیستم آموزشی و بروز تنش های خطرناک اجتماعی می شود، در این موارد می توان به وضعیت بسیاری از کشورهای فقیر تحت استعمار پیشین نگاهی افکند که در بسیاری از آنها زبان استعمارگر پیشین، همچنان زبان رسمی و اداری بوده و زبان مادری به منازل و محاورات غیر رسمی محدود شده است.

در ادامه و با پسرقت زبان مادری در برابر زبان مهاجم، عملا توده ی مردم به دو بخش تقسیم می شوند:

بخشی که می توانند به زبان مهاجم تکلم کنند و بخشی که نمی توانند، در ادامه زبان بومی به مانعی تبدیل شده و نمی تواند نقش خود را به عنوان یک زبان مستقل و غنی در ایجاد ارتباط بین قشرهای مختلف جامعه ایفا نماید و موجبات یک عدم مفاهمه ملی را فراهم آورد، این آسیب در کشورهای دمکراتیک می تواند دمکراسی را به شدت تهدید نماید و در کشورهای غیر دمکراتیک یا جوامع تحت سلطه مانع بسیار بزرگی در برابر توسعه ی گفتمان دمکراسی و ایجاد نهادهای مدنی باشد.

تغییر زبان مادری به زبان غیر آن در یک دوره زمانی طولانی موجب تحمیل هزینه ها و خسارت های غیر قابل جبران بر جامعه ی هدف می شود. نفوذ و توسعه و تحمیل زبان غیر بومی و غیر مادری به یک جامعه، سرانجام آن اجتماع را تجزیه نموده و پیشینه قومی را به شدت تحلیل می برد.

انسان از زبان برای سازمان دهی دانش و تجربیات خود استفاده می کند. تغییر زبان منجر به وارد آمدن خسارت عظیمی بر اندوخته های دانش و علوم جامعه شده و در نتیجه در آینده ای نزدیک رقابت در سطح بین المللی برای مردمان آن سرزمین عملا سخت تر و شاید غیر ممکن شود.

عقب نشینی دامنه علمی و لغوی یک زبان مادری در برابر یک زبان خارجی موجب محروم شدن بخش وسیعی از جامعه نسبت به مباحث و مجالات اجتماعی دمکراتیک و علوم ارزشمند می گردد، لذا به آسانی می توان نتیجه گرفت که تضعیف و پسگرد زبان مادری چه مشکلاتی می تواند بیافریند، به عنوان نمونه، ترویج و توسعه و بومی سازی علوم میان افراد غیر متخصص را با موانع بزرگی روبرو می سازد و بدین سان، موجب کاهش امکان دستیابی به یک بینش و ادراک کلی در مورد تحقیقات و دستاوردهای علمی می شود



عکس: آرش ازرحیمی

وضعیت مراکز آموزشی اهل سنت

در گفت و گو با دکتر حسین موحد *

با سلام خدمت شما جناب آقای دکتر موحد و با تشکر از زمانی که در اختیار ما قرار دادید.

با سلام و درود خدمت شما و همکارانتان. اجازه می خواهم مراتب تشکر و قدردانی خود و مدیریت سایت خبری تحلیلی سنی نیوز را خدمت شما عزیزان تقدیم دارم که در راستای گفتمان برای ساخت آینده کشورمان پیش قدم بودید و این فرصت را در اختیار ما گذاشتید تا از تریبون شما بتوانیم به شمه ای از مشکلات جامعه اشاره کنیم. امید دارم سایر نهادها و کمیته های مردمی و مؤسسه های اطلاع رسانی بدور از پیش قضاوت ها و سوءظن ها نسبت به یکدیگر برای بالا بردن سطح آگاهی ملت، و دعوت آن به برپایی تشکلهای حقوقی و کانونهای دفاع از بشریت دست در دست هم داده، برای رسیدن به ایرانی آزاد، با استبداد و نیروها و اندیشه های ویرانگر آن مبارزه مسالمت آمیز داشته باشیم.

آمار متفاوتی درباره میزان برخورد با مبلغین اهل سنت در چند مدت اخیر گزارش شده است. شما چه چیزی را تایید میکنید و این برخوردها ذیل چه اتهامی صورت میگیرد؟

سخت است بتوان آماری دقیق در مورد فشارها و برخوردهای رژیم با اهل

سنت ارائه نمود. رژیم جمهوری اسلامی در مورد خبرنگاران و رسانه های خبری وابسته به اهل سنت فشارها و برخوردهایی بسیار شدیدتر اعمال می کند، و به همین دلیل رسانه های خبری اهل سنت با مشکلات بسیاری برای تهیه گزارش و آمارگیری از نقض حقوق جامعه اهل سنت روبرو هستند. اما آنچه می توان به جرأت تایید نمود، این است که آمارهای گزارش شده، از میزان واقعی برخوردها و فشارها بی تردید کمتر است!

باید اضافه کنم که فشارها و برخوردهای تبعیض نژادی و مذهبی بر جامعه اهل سنت ایران زائیده بحرانهای سیاسی امروز نیست. کشور عزیزمان بیش از ۵ قرن است که از یک پدیده بیمار به نام صفویت که نمادی از کینه و تکفیر و انسان ستیزی و آزادی زدایی است رنج میبرد.

روشنفکران و آگاهان جامعه ایرانی، و بویژه اندیشمندان اهل سنت همواره در تیر رس این ویروس عقل ستیزی و بی منطق بوده اند.

البته در این وهله از تاریخ سیاسی کشور که نظام حاکم احساس میکند به کلی فاقد مشروعیت قانونی است، و حداقل در قشر روشن جامعه هیچ پایگاهی ندارد، چون مار زخمی به هر طرف زهر افشانی میکند و چون غریق به هر خس و خاشاکی متوسل میشود شاید بتواند از بحران کشنده بیرون آید. فشارهای مضاعف بر آگاهان و علمای جامعه اهل سنت را نیز می توان در این تعریف گنجانید.

نظام حاکم سعی دارد با ساختن نوعی جنگ روانی بر مدار شیعه - سنی در کنار بیداری سیاسی عقل جوان کشور و جنبش مردمی سبز، جامعه را چند قطبی کرده حجم نیروهای مردمی را متلاشی سازد. به خصوص که اهل سنت ایران برای اولین بار در انتخابات گذشته طی یک اتفاق کلی تنها به آقایان کروی و موسوی رأی دادند!

اتهامات وارده بر علما و اندیشمندان اهل سنت همان اتهامات تقلیدی گذشته است؛ تجسس برای کشورهای بیگانه - وهابیت - فعالیت های غیر مجاز - مصاحبه با رسانه های خارجی - همکاری با شبکه های تلویزیونی خارج از کشور - همکاری با سایتهای اینترنتی مخالف نظام؛ تنها در استان سیستان و بلوچستان بنا به اطلاعاتی که به ما رسیده بیش از ۵۰ نفر به اتهام همکاری با سنی نیوز در بازداشت و زندان به سر می برند، در حالیکه حجم فعالیت ما در این استان از همه کشور کمتر است!

به گمان ما نظام حاکم با توافقات پشت پرده با برخی از جناحهای افراطی کشورهای غربی که بازار اسلحه را در دست دارند، در تلاش است فتنه جنگی دیگر در منطقه را آتش زند. تصریحات افراطی سران مملکت و تهدیدهای مداوم آنها و دخالت بی رویه شان در یمن و بحرین، و رهبری بحران سوریه که باعث شده کشورهایی چون عربستان و امارات متحده ۶۰ میلیارد دلار اسلحه خریداری کنند، این گمانه زنی ما را تأیید می کند. این دیدگاه آتش افروزانه تندروان صفوی حاکم بر نظام بر فشارهای جامعه اهل سنت که اکثراً در مناطق مرزی کشور می باشند افزوده است. مناطق بلوچستان و کردستان و مناطق عرب نشین کشور بیش از سه سال است که به صورت حکومت نظامی اداره میشوند. و این فشارهای ناشیانه و بدور از حکمت و درایت سیاسی که بر میزان فقر و بیکاری در جامعه افزوده باعث شدت گرفتن تشنج و بروز اندیشه های تجزیه طلبانه شده است.

در مراسم فارغ التحصیلی طلبان دارالعلوم زاهدان در تیر ماه سال جاری که با دخالت نیروهای امنیتی همراه شد، جمع کثیری موفق به حضور نشدند (نزدیک به نیمی از جمعیت سال گذشته). دلیل این فشار چیست و در این مراسم چه میگذرد که نیروهای امنیتی به آن حساس شدند؟

گردهمایی فارغ التحصیلان دارالعلوم زاهدان در حقیقت یک ابتکار عملی است که از سوی برخی اندیشمندان میهن دوست به علمای زاهدان پیشنهاد شد، و آنها نیز پس از درک پیامدهای سیاسی و ملی آن پذیرفته به اجرا در آوردند. از جمله اهداف این گردهمایی نزدیکی قومتهای مختلف ایرانی که بیشتر اهل

سنت هستند به همدیگر، و بالا بردن سطح روحیه ملی گرایانه در آنها، برای مقابله با افکار تجزیه طلبانه و حفاظت از تمامیت ملی کشور است.

در سال گذشته بنده در تهران بودم که یکی از مسئولین بالا رتبه نظام به شخصی از نزدیکان مولوی عبدالحمید امام جمعه اهل سنت زاهدان پیامی را از کادر ریاست جمهوری می رساند که به ایشان تذکر دهند لحن گفتارشان را نرم تر کنند و مشکلات استان را در تریبون نماز جمعه مطرح نکنند تا مردم علیه نظام تحریک نشوند!

بنده به ایشان گفتم به نظر من اگر ریاست جمهوری و بیت رهبری از القیای سیاست استفاده می‌گرفتند برای امام جمعه زاهدان خط و نشان نمی کشیدند. ایشان با این شیوه خود توانسته اند دو خط مذهبی و قومی بلوچستان را مهار کنند و اگر به مشکلات منطقه بی توجهی نشان دهند، بدون شک بلوچ ها از او بریده و برای رسیدن به حق شان به ریش سفیدان قبیله های مرزنشین که اکثرا فاقد دید سیاسی و ملی و حتی سواد هستند مراجعه خواهند کرد، و این باعث قدرت گرفتن اهرمهای تجزیه طلب در منطقه خواهد شد.

نظام صفوی حاکم این گردهمایی را نوعی عرض اندام اهل سنت تلقی کرده، احساس می کند نزدیکی قومیتها و طیفهای مختلف اهل سنت کشور باعث میشود حجم واقعی آنها که به گمان ما بیش از یک سوم جمعیت کشور است نمایان گردد، و کلیه سیاستهای نظام صفوی که سالها تلاش داشته اقلیتهای اهل سنت را در شکم اکثریت در شهرهای بزرگ ذوب کند نقش بر آب شود.

کلیه برنامه های گردهمایی زاهدان کاملا آشکاراست و در تمامی برنامه ها شخصیت های مذهبی شیعه و رسمی کشور و اندیشمندان آزاد حضور دارند.

دلیل دیگری که نظام چنین گردهمایی را نمیتواند تحمل کند این است که دیدگاه آزاد گردانندگان این گردهمایی، و مشارکت اندیشمندان کشور از هر رنگ و ایده، و همدلی بسیاری از روشنفکران شیعه با آن، که چهره واقعی اهل سنت و بینش ملی گرایانه، و دیدگاه امید آفرین و روحیه بخش، و قدرت تحمل و توان همزیستی با دیگران، و دیدگاه کاملا واضح و روشنی از تعالیم اسلام را به تصویر می کشد، باعث می شود دید تنگ عقلهای صفوی که در گردهمایی های عزاداری و سینه و قمه زنی و گریه بر تاریخی ساختگی و دروغین خلاصه میشود، فضایی از مقارنه و مقایسه در اذهان عمومی پدید آورد. و این به تدریج باعث ریزش تصورات صفوی از جامعه خواهد شد.

در اصل دوازده قانون اساسی تصریح شده که اهل سنت در انجام مراسم دینی و تعلیم و تربیت طبق فقه خویش آزادند. سوال اینجاست که آیا این اصل به صورت عملی و با آزادی کامل اجرا می شود؟

این اصل از قانون اساسی چون بسیاری دیگر از بندهای قانون اساسی تنها جنبه نمایشی دارد. جامعه اهل سنت از حقوق ابتدائی شهروندی نیز محروم است و با آن به عنوان ملیت درجه سوم و چهارم برخورد میشود. به طور مثال در تهران که به ادعای ما آمار اهل سنت از یک و نیم میلیون تجاوز میکند، اهل سنت یک مسجد برای انجام عبادتهای خود ندارند. از بر پای نمازهای جمعه و عید محرومند. نظام

بخوبی درک می کند اگر به اهل سنت اجازه برپایی نماز جمعه در تهران داده شود، آمار مشارکت در آن به مراتب از نماز عقیدتی سیاسی اجباری کارمندان دولت به امامت رهبر نیز بیشتر خواهد بود!

در شهرهای بزرگ دیگر چون شیراز - اصفهان - یزد و غیره به اهل سنت اجازه برپایی نماز داده نمیشود، و مسجد اهل سنت مشهد نیز به دستور شخص رهبر ویران شد! نظام تعلیمی و تربیتی کشور با تمام توان در تلاش است رنگ و بوی مذهب شیعه را بر جامعه تحمیل کند و اهل سنت به کلی از نظام تعلیمی و پرورشی بدورند. اقلیت های قومی ایرانی کشور که بیشتر اهل سنت می باشند در کنار فشارهای سنگین مذهبی از تبعیض نژادی نیز رنج می برند!

نظرتان در مورد طرح ساماندهی حوزه ها چیست؟ گویا طبق این طرح تمام حوزه ها و مدارس دینی باید به صورت تک سیستمی و همگام با کل کشور زیر نظر نهاد رهبری عمل کنند.

آنچه در شعار و تئوری به عنوان طرح ساماندهی حوزه ها مطرح شده است، در عمل تلاش رژیم جمهوری اسلامی و به شکل خاص آقای خامنه ای است برای کنترل و یا به تعبیری مناسب تر نابودی تدریجی حوزه ها و مدارس اهل سنت ایران! حوزه ها و مدارس اهل سنت در ایران نهادهایی خصوصی، ملزم به قوانین کشور و با ساختاری دینی هستند که معمولا در مسائل سیاسی دخالت نموده و مهمترین هدف آنان نیز اصلاحات اجتماعی و دینی در جوامع اهل سنت ایران است. اگر قرار است ساماندهی به مفهوم واقعی آن انجام شود، این عمل باید از درون خود این نهادها و بدون دخالت خارجی و به ویژه حکومتی صورت گیرد. آن هم حکومتی که به صورت کلی حاضر به تحمل جامعه اهل سنت به عنوان جزئی از جامعه ایرانی نیست و هرگز در برخوردش با شخصیتها و نخبگان اهل سنت حسن نیتی نشان نداده است. این همان ساماندهی است که علما و نخبگان اهل سنت خود به دنبال آن هستند و تلاش می کنند با شناختن ضعف ها و مشکلات حوزه ها و دیگر نهادهای اهل سنت به دنبال درمان باشند. برخورد حکومت در این زمینه معمولا تخریبی است و در مورد این اصلاحات داخلی هیچ همکاری صورت نمی گیرد بلکه در بیشتر موارد، حکومت چنین اصلاحات مفیدی را بر نمی تابد و در جهت متوقف ساختن آن برنامه ریزی می کند. اما اکنون که رژیم جمهوری اسلامی تصمیم گرفته است تمامی نهادها و کانون های خصوصی و آزاد در ایران را به اشکال مختلف محدود نماید، برای حوزه های اهل سنت نیز طرحی تحمیلی در نظر گرفته است که بر اساس آن، محتوای علمی ارائه شده در این حوزه ها، مدرسین و مدیران آنها، کلیه درآمدها و مخارج و حتی طلاب این حوزه ها زیر نظارت و کنترل نظام خواهند بود، و آزادی های این حوزه ها به مرور به صورت کامل سلب خواهد شد. برای تحمیل این طرح به علمای اهل سنت، رژیم در کنار زور و تهدید و فشار، از تطمیع و وعده های اغوا کننده ای نیز بهره گرفته و در ابتدای این طرح با پرداخت حقوق های مناسب و بدون اعمال تغییرات آنچنانی در محتوای علمی و هیئت تدریس حوزه ها، تلاش می کند آنها را به قبول این طرح تحمیلی راضی کند، و

برخی از حوزه ها تحت فشار مجبور به پذیرش این طرح شده اند. اما بدیهی است هدف نهایی این طرح خاموشی کامل علمای اهل سنت به مرور زمان و تبدیل نمودن آنان به مزدورانی مطیع برای آقای خامنه ای است.

من نمی دانم این نظام با چه رویی به خود اجازه میدهد نهادهای خودجوش مردمی را به اسارت گرفته، آنها را زیر مدیریت و نظارت خود کاملا خفه کند. این تلاشها باعث خواهد شد حوزه های اهل سنت همانطور که در زمان استبداد کمونیستی شوروی حاکم بر آسیای میانه به زیر زمین رفت، در کشور ما نیز بصورت زیرزمینی فعالیت کنند که این بدون شک پیامدهای خوشی نه برای نظام دارد و نه برای اهل سنت و نه برای آینده مملکت.

جناب موحد در حال حاضر چه مشکلات ساختاری و فرهنگی برای حق تحصیل و اشتغال شهروندان سنی در ایران وجود دارد؟

طی سیاستهای نابخردانه وضع اقتصادی کشور به طور قابل ملاحظه ای افت کرده، میزان تولید ملی و صادرات پایین آمده، و ایرانی که میتوانست در رده کشورهای ثروتمند و پیشرفته جهان باشد بازاری شده برای کالاهای چینی و هندی و روسی!

میزان بیکاری و تورم اقتصادی درد همه کشور است. متأسفانه بهره اهل سنت از این بحرانها چندین برابر است. ۹۵ درصد فرصتهای شغلی در مناطق اهل سنت به افراد غیر بومی شهرستانهای مرکزی واگذار می شود!

پروژه های عمرانی و ساختاری، کارخانجات و کارگاههای تولیدی و سایر مراکز اشتغال زا در مناطق اهل سنت به افراد خودی بیت رهبری از مناطق مرکزی کشور تسلیم می شود.

به طور کلی مناطق مرزی کشور چون بندرگاه ها، جزیره های آزاد تجاری و مرزهای زمینی بازرگانی در برنامه های اقتصادی درست می توانند مرکزی اشتغال زا باشند، ولی متأسفانه اولاً برنامه اقتصادی درستی در این مناطق به اجرا در نمی آید، و اگر هم چیزی باشد اهل سنت که ساکنان بومی این مناطق هستند از آن بی بهره اند.

میزان بیکاری در برخی مناطق اهل سنت از مرز ۷۰ درصد نیز تجاوز کرده است و این باعث شده آمار فرار مغزها و مهاجرت جوانان به کشورهای خارجی، و آمار اعتیاد به شکل وحشتناکی بالا رود. البته انگشت اتهام در اعتیاد برنامه ریزی شده جوانان اهل سنت به بیت رهبری اشاره دارد که جای تفصیل در اینجا نیست.

از نظر تحصیلی تنها به این نقطه کفایت میکنم که دانش آموز مرزنشین ما که از کلیه امکانات تحصیلی و آموزشی و استاد و تعلیم و حتی امکانات ابتدایی زیست چون؛ نان و آب و برق، محروم است باید با دانش آموز شهرهای بزرگ کشور با تمامی امکانات معیشتی و رفاهی در کنکور سراسری رقابت کند! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

در پایان شما چه راه حلی برای رفع تبعیض علیه شهروندان سنی و سایر اقلیت های دینی و مذهبی در



عکس: آرش ازرحیمی

کشور پیشنهاد می فرماید؟

سران صفویت حاکم بر کشور سعی دارند همواره با دیدی توهین آمیز و تحقیر به اهل سنت و سایر اقلیتهای دینی و مذهبی کشور بنگرند، و در رسانه های ملی چنین جلوه دهند که آنها جیرهخوار استعمار، و نوکران بیگانگان در کشورند! نظام بدین صورت میخواهد سیاستهای ضد انسانی و برنامه های منافعی حقوق بشر خود را در بین افکار عمومی کشور توجیه کند.

نظام سعی دارد هویت دینی و قومی تمامی اقلیتهای ایرانی را به گونهای در هویت صفوی خود ذوب کند. جنگ با زبان مادری قومیتهای ایرانی و ممانعت از برگزاری خطبه های جمعه و سخنرانی ها و درس های حوزه ها و کتاب های دینی و مذهبی به زبانهای بومی از این باب حکایت دارد.

اهل سنت بارها تلاش کردهاند با رهبر دیداری داشته باشند، اما ظاهرا این لیاقت را نداشته اند تا درگاه مقام معظم رهبری به آنها اجازه پابوسی دهد!

با این وجود دیدارهای مکرر اهل سنت با بسیاری از مسئولین کشوری و بیان دغدغه ها و نگرانی هایشان خود دلیلی است روشن بر تلاش ما برای رسیدن به راهکارهایی مسالمت آمیز!

به نظر ما آزادی بیان و عدالت اجتماعی و برپایی کانونهای حقوق بشری آزاد و مردمی در هر مسجد و مدرسه و دانشگاه و منطقه و شهر و روستا و برپایی کمیته های احتساب و بازرسی مردمی برای کنترل فساد اداری، در کنار تغییر سیستم اداری کشور از سیستم مذهبی به یک سیستم مدنی آزاد که تمامی افراد آن در مقابل قانون مسئول باشند راه حلی است برای رفع بحران های کنونی کشور.

در سیستم فعلی کشور گروهکی ناچیز جان و مال و ناموس ملت را در چنگال خود گرفته، رهبریت بالای قانون است و از تقدس و جایگاه خدایی برخوردار است!

چرا ما در کنار همسایه های خود کشوری آرام و ملتی دوست داشتنی نباشیم؟ این نظام نه برای میهن عزیز ما همسایه ای همراه گذاشته و نه در جهان دوست و همدلی. هویت ملی ما را به مخاطره انداخته، و تمامیت ارضی کشور را به بازی گرفته است.

جای داشت ما ایرانیان، امروز الگوی خیر و سازندگی برای بشریت می بودیم، نه اینکه مسخره عالم و آدم باشیم و جهان به عنوان شاخصه و الگوی شر و تروریسم به ما بنگرد.

حسین موحد مسئول سایت روابط عمومی سایت سنی نیوز



برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات، مطالب و همکاری لطفا با آدرس های زیر تماس بگیرید.

Email: peaceline.journal@hrai.info

Skype: [peaceline.journal](https://www.skype.com/journal)

Phone: 0012026210146



توزیع رایگان در ایران



Peace Line Journal